این رساله متعلق باحکام مواریث

جزو بیست از مقصد رابع کتاب مستطاب

روضة الاحکام

صفوة

سلالة الاطیاب المجتهدین

در ماه مبارک رمضان سنه ۱۲۷۶ هجری بمحله جهوائی ٹوله

بمطبع محمد حسین و ولی محمد لبتاب طبع در آمد

مخفی
نماند که این کتاب
مشتمل است بر چهار مقصد مقصد
اول در عبادات مثل نماز و روزه مقصد دوم در عقود
مثل بیع و اجاره و مناکحه مقصد سوم در ایقاعات مثل
طلاق و عتاق مقصد چهارم در احکام مثل میراث و قضا و قصاص
و جنایات است و این کتاب ابتدای مقصد چهارم است [illegible] والله اعلم العالم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله الطیبین

مقصد چهارم از کتاب روضة الاحکام تالیف اقل الانام خادم شرع سبل الثقلین السید
حسین جاه السعی الدارین با تقریب بیان احکام باب اول در مباحث میراث
بدانکه میراث مالی است یا حقی که منتقل میشود از شخصی بعد موت او بدیگری بسبب حیات
آنچه مشترک باشی و مذید بتفصیل مراتب و خاتمه این باب بخواهد آمد علم میراث چنانچه وارد
شده جزوی از دین و نصف علم است و حضرت باری بنابر تمیز حقوق بشر است [illegible]
ذوی القربات در هر وقت بحسب اقربیت از فناء و سماع و تکالیف کثیر نوع انسان حکام
حضرت شان با حکام مواریث موجب تراحم و ضیاع حقوق و موجب تلف حقوق است [illegible]
حضرت خاتم الانبیا علیه و آله الاف الصلوة والتحیات [illegible]
[illegible] مرده اند چنانچه از حضرت سید المرسلین [illegible]
[illegible]

رفته رفته باطل میگردد تا آنکه دو کس با هم در امر میراث و در بیعه اختلاف و نزاع میکنند پس باید
کسی که فصل خصومت میانه ایشان نماید و آنچه درین رساله مذکور شد سببش کما ینبغی به
بعض اهل اسلام نسبت که بنای مسائل فرائض چه بسیار اعتبارات عقلیه است و مستند او
ظاهر کتاب الله احکام آن تمام استنباط از آن شده [illegible] قواعد کلیه آنحضرت و اوصیای
آنحضرت در مقام تفاصیل آن بیان فرموده اند تا اصول آنها در دست [illegible] حضرات ایشان
بماند و اهل البیت ادری بما فی البیت [illegible] حضرت سید المرسلین [illegible] است
آنحضرت پس لا محاله رجوع بکلام ائمه هدی [illegible] علیهم السلام است در مسائل آن مقدمه
مفصل [illegible] اتفاق افتاده مذکور [illegible] مقصود ما که بیان آن چند امر است از تفریع در مقدمه
است و از آن [illegible] بیان آن کنیم [illegible] اولی در ذکر حجب ارث و آن دو قسم
است قسم اول [illegible] آن اصل [illegible] نیست بلکه [illegible]
و [illegible] دیگری [illegible] آن [illegible]
یعنی تا وقتیکه وارث مرتبه اولی موجود باشد وارث مرتبه دیگر میراث نمی برد و همچنین با وجود
وارث مرتبه ثانیه [illegible] میراث نمی برد [illegible] صنف دارد اما مرتبه اولی
پس [illegible] یک صنف اند [illegible] هرچند پایین روند لکن اقرب مقدم است
[illegible] اینها [illegible] اقرب [illegible] صنف ثانی
[illegible] اما مرتبه ثانیه پس [illegible] اجداد [illegible] آن [illegible] صنف
[illegible] اما صنف اول [illegible] پدر [illegible] مادر
[illegible] اما صنف ثانی پس [illegible] از آن برادران
[illegible] خواه [illegible] یعنی از یک [illegible] خواه
[illegible] بدین [illegible] دیگر
[illegible] خواه [illegible] یعنی از یک [illegible] باشند لکن

برادران اعیانی موجود نباشند و درین مرتبه نیز اقرب یکی از نوع صنف مانع ابعد صنف دیگر
نشود واگرچه اقرب صنفی مانع ابعد همان صنف میشود و دیگر در یک مسئله اختلاف است چنانکه خواهد آمد و
اما مرتبه ثالثه پس اعمام و اخوال اند یعنی برادران و خواهران پدران و مادران و درین طبقه
و صنف بمنزله یک صنف اند و بعد ازین نیز با اختلاف حصص احکام پس اقرب هر صنف
مانع ابعد صنف دیگر درین مرتبه میشود و دیگر در یک مسئله اجماعیه ابن عم للابوین حاجب عم للاب میشود
و در فروع آن اختلاف است و قسم ثانی سبب است و آن دو گونه است یکی زوجیت و دیگری ولاء و ولاء
در اصل لغت عبارت است از قرب اتصال و مراد از آن درینمقام بحسب اصطلاح قرب یکی از دو شخص است
بشخص دیگر بغیر قرابت نسبی و بغیر ازدواج بسبب وجهی که در شرع موجب ارث گردد و تفصیلش خواهد آمد
و آنهم سه مرتبه دارد علی المشهور و ترتیب درین مرتبه است ملحوظ میباشد یکی ولاء عتق است یعنی آزاد
کردن دوم ولاء ضمان جریره سوم ولاء امامت و محقق طوسی علیه الرحمه دو مرتبه دیگر
افزوده که همگی پنج مرتبه میشود چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی و قسم اول که زوجیت است با جمیع
طبقات نسب و غیرنسب جمع میتواند شد یعنی هیچیک از مراتب مانع و حاجب احد الزوجین از
ارث نمی تواند شد و قسم ثانی که ولاء است با اقارب نسبی مجتمع نمیتواند شد چه جمیع مدارج
آن حاجب مرتبه الولاء میباشد فائده ثانیه در بیان فرض و سهام مقدره در شریعت
بدانکه در قرآن مجید شش فریضه بتصریح وارد گشته فریضه اول نصف و آن برای
سه کس معین گشته یکی شوهر یعنی هرگاه زنی بمیرد و اولادی از بطن خود [illegible]
ندارد نداشته باشد پس حصه شوهر از مال او بمقدار نصف متروکه او است دوم
دختر واحده پس هرگاه پدر یا مادر دختر بمیرد نصف مال او بنا بر فرض بدختر میرسد
سوم خواهر واحده است چه خواهر هرگاه ذوات اقرب از و نباشد نصف مال را بمیراث
میبرد و هرگاه خواهر اعیانی نباشد یا علاتی فریضه دوم ربع هست و آن فرض
شده است برای زن یعنی هرگاه مردی بمیرد و زنیکه در عقد او ام او باشد یا در

عقد دوام او باشد یا عقد منقطع با شرط میراث بگذارد علی المشهور و فرزندی نگذاشته باشد
اگرچه از بطن غیر این زن باشد هرچند یائسه باشد بس ربع مال آن زن خواهد رسید از غیر
زمین و باشد آن و تفصیلش خواهد آمد و برای شوهر زوجه که زن بی بمیرد و فرزندی از بطن خود بگذارد
هرچند از شوهر سابق باشد و هرچند یائسه باشد فریضه سوم ثمن است و آن فریضتین
است در صورتیکه یکی از اولاد شوهر متوفی موجود باشد و آن زن را فریضه چهارم دو ثلث است
و آن مفروض است برای دو دختر یا بیش زیاده هر قدر که باشد و هرچند منصوص در کتاب الله المجید
صورت فوق اثنتین است لکن باجماع مسئله ثابت شده که تعدد بنات مطلقا باعث استحقاق
دو ثلث است و همچنین دو خواهر زیاده هرگاه از یک پدر و مادر باشند یا فقط از پدر باشند فریضه پنجم
یک ثلث و آن فریضه مادر است هرگاه میت اولاد نگذاشته باشد و اخوه حاجب نباشند و فریضه
برادران یا … هرگاه متعدد باشند فریضه ششم سدس است آن فریضه هر یک از پدر
و مادر است … کسی از اولاد میت موجود باشد آن زن را فریضه مادر است در صورت حجب اخوه
… کلاله الام است هرگاه یک نفر باشند مرد باشد خواه زن از میت فروض منصوصه علی
العموم … آن چه استحقاق مطلق ارث منحصر از میت مطلق وارث بر چهار قسم است اول آنکه
وارث میشود بفرض فقط و آن کسی است که حق تعالی در کلام مجید برای او مخصوص سهمی معین فرموده
و تفصیل آن گذشت دوم آنکه وارث میشود بقرابت فقط و آن کسی است که وارث میشود
بعموم … اولی الارحام مانند اخوال و اعمام سوم آنکه وارث میشود گاهی بفرض گاهی بقرابت
و آن پدر است و دختر اگرچه متعدد باشند و همچنین خواهر پدری بس پدر مع الولد وارث میشود
بفرض و بدون ولد ارث میشود بقرابت و دختران ارث میشوند با پسران بقرابت و بغیر ایشان
بفرض و خواهران پدری وارث میشوند با برادران پدری بقرابت و تنها بدون برادران بفرض
چهارم آنکه وارث میشود بفرض و بقرابت هر دو و آن کسی است که فریضه برای او مقدر باشد
و در … آن چیزی بسبب رد باو برسد مانند پدر و دختر که نصف بدختر و سدس باو در بفرض

میرسد و با یابا یا غیر ایشان میرسد پس بگیر فایده ثالثه بدانکه فروض شش گانه که ثابت کردیم جمع شود
لکن بعض مجتمع احتمالات ثانی صحیح است و بعضی دیگر واقع نمیشود و بعضی ممتنع باشد تفصیل این اجمال آنست که هرگاه
سهم هر فرض را هرگاه در شش ضرب کنند سی و شش میرسد پس سی و شش صورت از آن جمله صحیح است اول اجتماع
نصف با نصف چون شوهر و خواهر پدری یا آنکه برادر موجود نباشد دوم اجتماع آن با ربع مثل زوجه و
خواهر پدری مثل ربع شوهر و دختر واحد سوم اجتماع با ثمن چون زوجه و دختر واحد چهارم با ثلث چون شوهر
و مادر مثل شوهر و متعدد من کلالة الام پنجم با سدس کزوج و واحد من کلالة الام کنت
مع احد الابوین ششم ربع با ثلثان چون شوهر و دو دختر هفتم با ثلث چون زوجه و مادر هشتم با سدس
چون زوجه و یکی از کلالة الام نهم ثمن با ثلثین چون زن و دو دختر دهم با سدس چون زن و احد الابوین
با فرزند یازدهم اجتماع ثلثان با ثلث چون دو خواهر پدری و دو خواهر مادری دوازدهم با سدس
کالبنتین مع احد الابوین سیزدهم سدس مع السدس چون پدر و مادر با اولاد و باقی ممتنع است یا فاسد
خواه امتناع آن از جهت عدم امکان اجتماع باشد مثل ربع و ثمن که مستحقان آن جمع نمیشوند چه تعدد
مرد است با اولاد زن حصه وجه سبب آنکه اولاد موجود باشد اجتماع زوجین مختص بطرفین معتبر
ندارد خواه امتناع از جهت لزوم عول باشد چون نصف و ثلثان مانند آنکه مستحق هر یک جمع شوند بجای
زوج و زوجین لکن بسبب لزوم عول که بطلان آن ضروری مذهب است ممتنع است کافی است

الجدول

الاجتماع	النصف	الربع	الثمن	الثلثان	الثلث	السدس
النصف	كزوج واخت لاب	كزوجة واخت لابوين كزوج وبنت	كزوجة وبنت	ممتنع لبطلان العول	كزوج وام	كبنت وام او بنت وواحد من كلالة الام
الربع	مكرر صحيح	ممتنع	ممتنع	كزوجة واختين لابوين كزوج وابنتين	كزوجة وام	كزوجة وواحد من كلالة الام
الثمن	مكرر صحيح	مكرر ممتنع	ممتنع	كزوجة وبنتين	ممتنع	كزوجة وابن مع احد الابوين
الثلثان	ممتنع مكرر	مكرر صحيح	مكرر صحيح	ممتنع	اختان من الابوين وكلالتان من الام	ابنتان مع الابوين او احدهما من الام وكاحد الابوين
الثلث	مكرر صحيح	مكرر صحيح	مكرر ممتنع	مكرر صحيح	ممتنع	ممتنع
السدس	مكرر صحيح	مكرر صحيح	مكرر صحيح	مكرر صحيح	مكرر ممتنع	لابويه السدسان مع الولد

فایدهٔ رابعه بدانکه این فن در حقیقت از قسم کسورست کسر عبارتست از جزء یا اجزاء منسوبه از احد
واحد و بحسب اصطلاح اهل حساب عددیست مضاف و منسوب بسوی عدد دیگر که از او احد فرض نموده
باشند علی انه جزء منه و اقل عددی را که استخراج این کسر از آن ممکن باشد مخرج آن کسر گویند و کسر چند قسم
است کسر منطق و آن کسریست مشهور است که نامی بسبب او اجزای آن متعین است که نطق بآن
بواسطه آن اسم میتوان کرد و اصم که اسم خاص برای آن متعین نیست و این عبارت کسریست که
خاصهٔ مقدار است چه آنرا هیچ وجه تشخیص ممکن نه اگر چه بخلاف کسر حسابی که آنرا تعبیر بجزء از احد یازده
مانند آن یعنی منسوب الی کله و بجز جزء میتوان کرد و در این فن حاجت باین کسر نیست متعلق بمشهور و بخلاف
مفرد که غرض از آن در اینجا متعلق نیست کسر منطق باشد یا اصم پس منطق یا مفرد و مفرد چون نصف و
جزء از یازده جزء و معطوف چون نصف و ربع و جزء از یازده جزء و جزء از سیزده جزء و مکرر چون
سه ربع ثلثه ارباع و دو جزء از یازده جزء و مضاف مثل نصف الثلث و جزء از یازده از جزء
از سیزده و مخرج کسر مفرد مشهور در سه جمهور مذکور است و لکن در صورت اجتماع کسور معطوفه
تحصیل مخرج مشترک احتیاج بضبط قانونی می باشد و طریقش آنست که اولا مخارج مفردات را اعتبار
کنند و ببینند که آیا متماثل اند یا متوافق یا متباین اند یا متداخل چه اعداد از این نسبت چهارگانه
بیرون نیست پس اگر هر دو عدد مساوی هم باشند متماثلان اند و اگر کم و زیاده باشند پس اگر اقل اکثر را
فنا کند یعنی هرگاه اقل را از اکثر طرح کنند یک مرتبه یا مرات عدیده از اکثر چیزی باقی نماند پس
متداخلان اند و الا اگر عدد ثالث غیر یک یعنی هر دو را فنا کند باشد چون شش و چهار که هرگاه دو دو تا
از آن ساقط کنند هیچ باقی نمی ماند و چون نه و دوازده که هرگاه سه سه تا از این هر دو ساقط کنند
چیزی باقی نمی ماند پس متوافقانند و این نسبت را توافق میگویند و گاهست که عدد ثالث را
اعم میگیرند از عددیکه مغایر طرفین باشد و از عددیکه متحد باشد با طرف اقل بمعنی اول توافق را
بالمعنی الاعم میگویند و این اعم است از تداخل و گاهست که در عدد ثالث مغایرت طرفین را شرط
میکنند پس تداخل مباین این را توافق بالمعنی الاخص میگویند و در اینجا نیز تقابل بمعنی تا

مراد است و لیکن در فرائض و مناسخات در بعض مواضع تداخل احتیاج باعتبار توافق بالمعنی الاعم
میشود لکنه ظهر فی الاصل و سنذکره فیما و این عدد ثالث را عاد مشترک میگویند و هرگاه دو عدد یا زیاده مختلفی
باشند اعتبار با کثر آن میباشند و کسر را که این عاد مخرج آن باشد وفق بین العددین گویند پس
مثال اول توافق بالنصف است بعلت آنکه مخرج نصف است و در مثال دوم توافق بالثلث
چه سه مخرج ثلث است و همچنین جزو وفق عبارتست از جزوی که از یکی ازین متوافقین گرفته شود و علی
نسبة الوفق و اگر غیر از واحد که عاد جمیع اعداد است عاد مشترک میانها نباشد پس آن دو متباین اند
بدانکه واحد هرچند بنابر مشهور داخل اعداد نیست لکن در عرف و حساب اکثر اوقات واحد را در عدد
می شمارند و ازینجاست که در عدد ثالث قید غیر الواحد فرموده و واحد را بنابرین مباین جمیع اعداد
میدانند کما ذکره اقلیدس تامل و متماثلان ظاهر اند که شناختن آن حاجت بتامل نیست اما توافق
پس شناخته میشود باین طریق که اکثر را باقل قسمت کنند پس اگر چیزی باقی نماند پس متداخلان اند
و اگر چیزی بماند که اقل باشد از مقسوم علیه اکثر از واحد پس مقسوم علیه را باو قسمت کنند و اگر چیزی
کمتر از آن باقی بماند پس باقی اول را بباقی ثانی قسمت کنند و همچنین تا آنکه چیزی باقی نماند این عمل تا
میشود از ینکه عدد آن متوافق اند و مقسوم علیه اخیر عاد مشترک است و اگر واحد باقی ماند دلیل تباین است
و هرگاه نسب مخارج را مشخص نمایند پس ملاحظه کنند دو مخرج را از مخارج کسور معطوفه پس اگر متباین باشند
یکی را در دیگری ضرب نمایند و اگر متوافق باشند پس جزو وفق یکی را در آن دیگر ضرب نمایند و اگر
متداخل باشد اکتفا باکثر کنند پس اگر مخارج کسور معطوف زیاده بر دو نباشد آنچه حاصل شود مخرج
مشترک خواهد بود و اگر زیاده باشد پس این حاصل را با مخرج کسر ثالث اعتبار کنند و عمل کنند
بان مثل آنچه گذشت و علی هذا القیاس پس آنچه حاصل شود همان مطلوبست پس در تحصیل مخرج کسور
تسعه دو را در سه ضرب میکنیم للتباین حاصل ضرب را که شش است در نصف اربعه ضرب مینمایم
از جهت توافق و حاصل ضرب را که دوازده است در خمسه بعلت تباین پس شصت حاصل میشود و تسعه
داخل است در آن پس اکتفا کردیم بشصت و ضرب کردیم آنرا در سبعه بسبب تباین پس حاصل شد چهارصد

و نسبت و آن با ثمانیه توافق بربع دارد پس ضرب کردیم آنرا در دو تا که ربع هشت است حاصل شد
هشتصد و چهل و آن با سبعه توافق بالثلث دارد پس ضرب کردیم آنرا در سه تا پس دو هزار و پانصد و بیست
خواهد رسید و عشره در آن داخل است پس اکتفا بر آن نمودیم و هو المطلوب این است طریق مشهور
استخراج مخرج مشترک و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در خلاصه می فرماید و از برای تسهیل اعتبار
کمی مخارج مفردات کسر معطوف را پس آنچه از جمله آن مخارج داخل در مخرج دیگری است آنرا ساقط
کن و اکتفا کن به اکثر و آنچه نسبت توافق با دیگری داشته باشد عوض آن جزء وفقی آنرا قرار
بگیر این جزء را نسبت بدیگر مخارج مسدی اگر متداخل باشد ساقط بکن و اگر توافق با دیگری
داشته باشد بجزء وفق وفق اقتصار بکن تا آنکه در مخارج باقیه غیر از تباین نسبتی دیگر نماند
و بعد ازین هنگام هر یکی از آنها را در دیگری ضرب بکن و آنچه حاصل شود همان مطلوب است ای
مخرج مشترک ففی المثال تسقط الاثنین و الثلثة و الاربعة و الخمسة لدخولها
فی البواقی و الستة توافق الثمانیة بالنصف فتبدلها بنصفها و هو داخل فی
التسعة فتسقط و الثمانیة توافق العشرة بالنصف فضربت فی الثمانیة و الحاصل فی السبعة و الحاصل فی
التسعة و هو المطلوب و از لطائف مقام است آنچه مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
علیه الصلوة و السلام که شخصی از آنجناب سوال کرد در حال خطبه از حال مخرج کسور تسعه پس بدیهة
فرمود اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک یعنی ضرب کن ایام هفته خود را در ایام سال خود
که سیصد و شصت روز است چه سال در حقیقت اگرچه ناقص است ازین عدد و بر تقدیر یکه سال قمری
گرفته شود و یا زاید است بر تقدیر یکه سال شمسی گرفته شود لیکن در عرف عبارت است از سیصد و شصت
روز و مبنای این حکم بر عرف متعارف است هرگاه این را دانستی پس اینکه کسر منسوب و مخرج آن
مضاف است مخرج مضاف الیه و مخرج کسر مکرر عین مخرج کسر مکرر است پس حاجت بقاعده ندارد
مطلب اول هرگاه از تمهید این مقدمات فارغ شدیم شروع می کنیم باصل مطلب و آن آنست
که ... اصلی ... در بیان مخارج کسور ... فروض است و مخرج فروض را در عرف فقهاء ...

و فریضه می نامند خواه کسر مفرد باشد و خواه کسر معطوف و خواه مضاف و گاه هست که زیاده بر
توسع میکنند پس مخرج سهام مطلوبه را فریضه میخوانند اگرچه سهم مفروض میان نباشد یا باشد
لکن بسبب ارتفاع این تصحیح سهام فریضه ورثه دیگر غیر ذوی الفروض باشند نه اصل فریضه
مفروضه و کتاب المیراث را کتاب فرائض از ین راه میگویند یا تغلیبا للفروض علی غیرها یا لعدم
انحصار المقصود بجهتها فیها و هرگاه این را دانستی پس بدانکه فریضه یعنی مخرج فروض سهام از سه نوع
بیرون نیست نوع اول اینکه بعدد حصص ورثه باشد و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه
مخرج فریضه منطبق باشد بر عدد رؤس ورثه پس انکساری از آن لازم نیاید چون جمع آیند پدر و شوهر
چه حصه هر واحد بنا بر نص کتاب مجید نصف است و مخرج آن دو تا است و منقسم هم دو تا بر یکی
واحد را از اثنین میگیرد و تصحیح التقسیم من غیر کسر و لا انکسار قسم دوم آنکه اصل فریضه یعنی مخرج فروض
زیاده بر سهام ورثه نباشد لکن عدد رؤس ورثه درست منقسم نشوند پس درست که نسبت را
اعتبار کنند در میان نصیب عدد رؤس و اکتفا می کنند درین جا بر تباین و توافق بالمعنی الاعم یعنی
نسبت تداخل را اعتبار نمیکنند بلکه تداخل را راجع بسوی توافق میکنند چه ارتفاع فریضه که بسبب تصحیح است
بدون آن حاصل نمیشود زیرا که نصیب اکثر باشد و عدد موافق آن اقل زیرا که حکم تداخل معتبر نیست
لیکن چنانکه فریضه در صورت انکسار هم از پس مسئله از موضوع بحث خارج خواهد شد و همچنین است
تامل پس چه انحصار لازم گردید و هرگاه این را دانستی پس بدانکه انکسار خالی نیست از آنکه بر فریق
واحد است یا بر فریق متعدد پس اگر انکسار بر فریق واحد باشد پس نسبت را از آنکه میان
عدد رؤس نسبت تباین باشد و حکمش آنست که عدد رؤس را در اصل فریضه ضرب کنند پس آنچه حاصل گردد
از اصل مسئله است مثل آنکه زوج و دو برادر باشند اصل فریضه از دو است یکی برای زوج و یک برای هر دو برادر
و آن منکسر میشود پس دو را که اصل فریضه است در عدد آنها که دو است ضرب میکنند چهار حاصل میشود و از آن
تقسیم درست میشود و هر چه برای هر فرد از قبل از ضرب از سهام میرسید آنرا مضروب فی
الاثنین میدهند که همین مقدار حصه او از حاصل ضرب که فریضه صحیحه است خواهد بود مثل

۱۱

ابوین و پنج دختر چه اصل فریضه شان شش تا است که مخرج سدس است و نصیب ابوین دو است که
منقسم میشود بر آنها بدون انکسار و چهار تا که باقی است نصیب پنج دختر است بر آنها منکسر میشود پس عدد
انها که پنج است نه نصیبشان در اصل فریضه که شش است ضرب میشود للتباین حاصل سی که تا سی است
فریضه صحیحه است که تقسیم از آن درست می آید و هر چه بهر احد از فریقین از اصل فریضه رسیده بود مضروب فیه
از فریضه صحیحه خواهد رسید پس برای ابوین از جمله سی ده سهم و بیست سهم خواهد بود و برای دختران است لکل منهما سهم
چهار سهم و اربعه صورت دوم آنکه نسبت توافق باشد پس وفق عدد را در اصل فریضه در نصیب منکسر پس
حاصل اول فریضه صحیحه خواهد بود حاصل ثانی نصیب او باشد و از این فریضه مثالش این است که یک برادر مادری
با ده برادر اعیانی وارث باشند پس اصل فریضه شش تا خواهد بود یک سهم به برادر مادری خواهد رسید من غیر انکسار
و پنج سهم به برادران اعیانی و آن منکسر میشود بر عدد ایشان که ده تا است و میان پنج و ده توافق بالخمس
است بالمعنی الاعم پس ضرب کرده میشود دو در شش که جزء وفق عشره است تا دوازده که اصل فریضه است
دوازده میشود پس برای برادر مادری دو تا مضروب الواحد فی الاثنین و به برادران اعیانی ده
مضروب نصیبشان فی الاثنین خواهد رسید کما فی الکفایه و مثل ابوین و شش دختر اصل فریضه
چنانکه گذشت شش تا و دو تا که نصیب ابوین است منکسر نمی شود و چهار تا که نصیب دختران است بر عدد آنها که شش است
منکسر میشود لکن توافق بالنصف دارند پس جزء وفق عدد ایشان را در اصل فریضه ضرب کرده میشود حاصل هیجده که
تقسیم از آن صحیح میشود شش تا که ثلث آن است به ابوین بالسویه منقسم خواهد شد و دوازده به دختران لکل
سهم اثنان الهم انکسار بر اکثر از یک فریق باشد پس آن دو قسم است یکی آنکه کسر و انکسار در نصیب دو فریق
متحقق شود دیگر آنکه با آنکه منکسر شد بر نصیب فریق واحد باشد بر بعض فریق نصیبشان منکسر باشد
و بهر تقدیر از دو شق پنج صورت است شق اول آنکه نصیب فریق منکسر علیهم با عدد رئوس شان توافق
نداشته باشد و آن پنج صورت دارد یکی آنکه عدد هر فریق با عدد فریق دیگر متماثل و متساوی باشد و حکم
آن این است که اکتفا بواحد از عددین یا والا عدد و ضرب بکنند آن را در اصل فریضه مثالش این است که سه برادر
مادری و سه برادر پدری وارث باشند اصل فریضه شان سه تا خواهد بود ثلث که نصیب اخوة مادری

[illegible]

سدس چونکه در این فریضه یکی سدس و دو ثلث که حق اخوه پدری است و دو تا است عدد شد و فریق ثالث لیس
لامحالة انکسار بر فریقین واقع خواهد شد و تنبیه بر مثل عدد دین ضرب احدهما فی الفریضة الثانی کند
فیرتفع الی الستة و یصح منها التقسیم چه ثلث آن شش تا است بر سه نفر اخوه مادری بلا کسر منقسم خواهد
خواهد شد و دو ثلثش شش تا است بر سه نفر اخوه پدری تقسیم آن درست آید هر یکی دو سهم میگیرد
صورت دوم آنکه عددین با اعداد متداخل باشند و حکم آن اینست که بر عدد اکثر اکتفا نمایند و آنرا
در اصل فریضه ضرب کنند مثلا شخصی بمیرد و وارث او سه برادر مادری و شش برادر پدری باشند چون
عدد اول با عدد اخیر متداخل اند بر اکثر اکتفا آن که شش است نموده در اصل فریضه که ثلث است ضرب
کردیم هجده حاصل شد شش تا که ثلث است منقسم برای اخوه مادری خواهد بود و دوازده برای اخوه پدری هر یکی از
فریقین دو تا دو تا میگیرد کذا فی الکفایة و لکن فساد این کلام بر اعلام محجب نخواهد بود وجه اول آنکه این
مثال از موضوع بحث خارج است چه کلام در صورتیست که میان نصیب عدد هر فریقی توافق
نباشد و در این مثال عدد اخوه پدری که شش است نصیب شان از اصل فریضه که دو تا است توافق بالمعنی
الاعم دارد پس از این جهت خارج باشد و ثانیا التصحیح فریضه از هجده بنا فاسد است علی اساسه
چه فریضه در این مثال از شش تصحیح میشود چه حکم توافق اینست که عدد را بجزو وفق برگردانند پس بجای شش
سه را اعتبار کنند و چونکه در میان عدد اخوه مادری و این جزو وفقی تماثل است پس ثلث عدد مادری در اصل
فریضه که ضرب خواهد بود مسئله لستة لا ثمانیة عشر تصحیح و موضع مثله بعید پس مثال صحیح این است که فرض شود که
مرده است چهار زن و هشت پسر گذاشته چه اصل فریضه هشت است که مخرج ثمن است نصیب ایشان
که نصیب ازواج است واحد است و نصیب پسران هفت است و هر یک از نصیب فریقین با عدد رؤس ایشان مباین است
و میان عددین تداخل پس اکتفا با اکثر می کنیم و آن هشت است و هشت را در هشت که اصل فریضه است ضرب میکنیم
پس شصت و چهار حاصل میشود هشت سهم از آنجمله نصیب ازواج خواهد بود و کل سهم پسران پنجاه و شش
حق پسران لکل سهم سبعة صورت سوم آنکه عددین با اعداد با هم متوافق باشند نه متداخل با اعداد پس اگر توافق
در میان دو عدد باشد حکمش اینست که وفق احد العددین را در نفس عدد آخر ضرب کنند و حاصل را در اصل فریضه ضرب

واگر توافق در میان چند عدد باشد جزو وفق عدد اول را در عین ثانی و حاصل را در وفق عدد ثالث ضرب کنند اگر حاصل اول با عدد ثالث توافق داشته باشد و اگر تداخل داشته کفایت باکثر نمایند و اگر تماثل داشته باشند اکتفا باحد نمایند و علی هذا القیاس پس آنچه بدست آید در اصل فریضه ضرب کنند پس آنچه حاصل شود تقسیم از آن صحیح خواهد بود و مثال تصحیح در صورت اول آن است که ازواج چهار باشند و پسران شش با نصیب ازواج یکی است از جمله هشت و نصیب پسران هفت و هر دو با عدد رؤس شان متباین است و عددین باهم توافق بنصف دارند پس نصف چهار را در شش حاصل و در هشت ضرب کردیم نود و شش حاصل شد دوازده از آنجمله بازواج میرسد لکل منهن ثلثه و باقی هشتاد و چهار است به پسران هر یکی را چهارده چهارده و در صورت ثانی آنست که شخصی بمیرد چهار زن و شش عم و شش خال را وارث گذارد پس اصل فریضه دوازده خواهد بود و مخرج چهار و ثلث و نصیب ازواج ربع آنست که سه باشد و نصیب اخوال ثلث آن که چهار است و باقی پنج است نصیب اعمام و نصیب هر یکی با عدد آن بنسبت تباین است و اعداد باهم متوافق چه عدد ازواج چهار است و آن با عدد اعمام که شش است توافق بنصف دارد پس نصف او را در شش ضرب کردیم دوازده حاصل شد و آن با شش توافق بثلث دارد پس دوازده را در سه ضرب کردیم که بالعکس سی و شش حاصل شد پس حاصل را در اصل فریضه که دوازده است ضرب کردیم چهار صد و سی و دو حاصل شد و تقسیم از آن صحیح گشت کذا

مسئله فریضه من ۱۲ التصحیح من ۴۳۲						
عدد فرق	فریق اول ازواج		فریق ثانی اعمام		فریق ثالث اخوال	
عدد رؤس	۴		۶		۶	
نصیب	۳		۵		۴	
نسبت بینهما	تباین		تباین		تباین	
النسبة بین الاعداد		توافق بالنصف ۲		توافق بالثلث ۳		
الحکم	الرد الی الوفق او بجزء سبق الاخیر	الحاصل ۱۲	النسبة بینه وبین الباقی توافق بالثلث	الرد الی الوفق المضروب ۳		الحاصل ۳۶
تقسیم الاصل	ضرب الحاصل فی الاصل ۳۶ ۱۲	الحاصل ۴۳۲	للازواج ۱۰۸	للاعمام ۱۸۰		للاخوال ۱۴۴

و در صورت مفروضه ممکن نیست که گفته شود که چهار با نه متباین اند و پس چهار را در نه ضرب کردیم و شش حاصل شد و ثلث آن را
پس اکتفا کردیم بان و ضرب نمودیم آن را در دوازده اصل فریضه فکان کما کان و صورته هذا لا عقبا لکم

المیت زید اصل الفریضه من ۱۲ مصحح ۴۳۲			
تعداد رؤوس	ازواج	اخوال	اعمام
عدد رؤوس	۴	۹	۶
نصیب	۳	۴	۵
نسبت بینهما	تباین	تباین	تباین
النسب بین الاعداد	تباین	توافق بثلث	
الحکم	الضرب بینهما	الحاصل ۳۶ والنسبة داخلة فیه	ثم الضرب فی اصل الفریضه ۱۲ ۴۳۲
المبلغ ۴۳۲	لکل واحد ۲۷ للازواج ۱۰۸	لاخوال ۱۴۴ لکل واحد ۱۶	للاعمام ۱۸۰ لکل واحد ۳۰

چهارم آنکه عدد بین مثل نصیب عددها هم تباین داشته باشد حکمش آنست که احد العددین را در دیگری ضرب
نمائید و حاصل را در عدد ثالث و بالاخره مرتفع را در اصل فریضه و آنچه حاصل شود تقسیم از آن صحیح خواهد شد مثالش
صحیح این است که سه زوجه و با باشند و پسر الذی با و یک دو خت با شد و ده با شد همه متباین اند پس ده را در سه
و حاصل را که شش است در هشت ضرب کردیم چهل و هشت شد مثل آن که شش ست بهره و زوجه سه خواهد
و چهل و دو که باقی مانده بهر سه پسر چهارده چهارده لا کما فی الکفایه صورت صحیح نیست که نسب مختلف جمع
شود و حکم آن از حکم صور سابقه مستفاد نتواند شد و هرگاه این را دانستی پس بدانکه مقصود از آن بود
که نصیب هر فریق با عدد او اصلا توافق نداشته باشد و آن اعم است از تماثل و تداخل و تباین ما
آنچه از صورتها فرض کرده ایم در باده تباین است بعلت آنکه تماثل نصیب با عدد با اکسار جمع نشود
در المفروض هو الانکسار اما تداخل پس از دو حال بیرون نیست یا نصیب داخل عدد ست یا عدد
داخل نصیب و ثانی مثل تماثل منافی انکسار و اول راجع بسوی توافق است و لو بالمعنی الاعم و حاصل شعر
می آید مثال آنکه میان هر نصیبی و عدد و هر فریقی با نصیب بعضی از فرق توافق باشد و حکمش

است که مبلغ این جزو وفق را کنند خواه توافق در هر فریق باشد و خواه در بعض پس صورت اول آنکه
وفق را باهم کرده و در صورت ثانیه با عدد استقله کما فی القباین نسبت دهند که آیا متوافق یا متداخل
یا متباین است یا متماثل مختلف پس آنهم پنج صورت دارد یکی آنکه اعداد و عدد آنها جزو وفق متماثل
باشند پس در این صورت می باید که بر ضرب یکی از آن اصل فریضه اکتفا نماید مثالش این است که شخصی مرده
است و شش زوجه یعنی چهار زوجه و دو مطلقه فی المرض که تا انقضای عدت میراث در حکم زوجه اند
و هشت برادر مادری و ده کس از برادران پدری که گذشته و در اینجا ورثه از کسور مخرج فروض ثلاثه
فراهم آمده چه ازواج مستحق ربع اند و کلاله ام مستحق ثلث پس مخرج مشترک که مضروب سه در چهار یعنی
دوازده است پیدا کردیم و این فریضه اصل است و آن منکسر میشود بر هر یک از فرق ثلاثه چه نصیب
ازواج از آن سه تا است و نصیب کلاله ام چهار و حصه کلاله اب پنج و عدد هر احد ضعف نصیب یا
نصیب اول توافق بثلث دارد و ثانی بالربع و ثالث بالخمس پس رد کردیم عدد ورا با جزو وفقیه او تا
ثلث شش و ربع هشت و خمس ده است پس اعداد و عدد متماثل اند اکتفا کردیم بر ضرب دو در اصل فریضه
که دوازده است پس بیست و چهار حاصل شد فللازواج منها الربع ستة ربعها و لكلالة الام ثمانية ثلثها و العشرة
الباقية لكلالة الاب تقسيم على حسب عدد هم من غير كسر هو المطلوب مثال دیگر که توافق به نسبت بعض فرق
دارد این است که شخصی دو زوجه و شش برادر و ثلاث کلاله گذاشته باشد چه اصل فریضه شان دوازده است از چهار تصحیح
کسر فرد یکی از آن برادری و چهار تا برادر اخوه نصیب و فریق بر عدد رؤوس شان منکسر است لکن انکسار نصیب فریق
اول با عدد آنها مباین و نصیب فریق ثانی موافق است یعنی با عدد آنها در التوافق بثلث پس رد کردیم شش را
بدو که ثلث آن باشد و این دو با عدد ازواج متماثل است پس اکتفا کردیم بضرب دو در اصل
فریضه که چهار است تا هشت حاصل شد پس دو سهم از آن برادر و چهار سهم برای شش تا
برای شش برادر تقسیم علیهم بلا کسر صورت دوم آنکه عددین با اعداد و عدد الرؤس متداخل باشند
حکمش آنست که اکثر را در اصل فریضه ضرب کنند خواه توافق در جمیع انصباء و اعداد متحقق باشد
و خواه در بعض و در اینجا متداخل است نه توافق بالمعنی الاخص مثال صورت اول این است که شخصی مرده

کما سلف … پس اصل فریضه کلاله اب کلاله ام ده نفر کلاله اب که …

باشد و شش … و نه شانزده کلاله ام و ده نفر کلاله اب که … پس اصل فریضه کما سلف

خواهد بود و نصیب ازواج که سه است با عدد آنها که شش است توافق بالثلث دارد و نصیب کلاله

الام که چهار است با عدد آنها که شانزده است متوافق بربع و پنج تا می باقی که نصیب خود

ست با عدد آنها که ده است متوافق بخمس پس بعد از آن وفق عدد ازواج دو و همچنین عدد

اخوت پدری عدد اخوت مادری چهار تا خواهد بود و هر احد از ولیس …

داخل ست پس چهار تا در دوازده ضرب میکنیم چهل و هشت حاصل شود و تصحیح منها … فلکل …

نصیبه السابق فی الاربع فللازواج اثنا عشر و لکلالة الاب عشرون و لکلالة الام ستة عشر …

من … مثال صورت دیگر چهار زوجه و شش … اب … وارث باشند پس اصل فریضه …

بود یکی که نصیب ازواج است با عدد آنها مباین … باقی که نصیب اخوه است با عدد آنها …

ثبت پس عدد ازواج که مباین نصیب است یعنی چهار تا بحال خود … کرده ایم … اخوه … که در …

… نظر کردیم در مباین … بعد از آن … حاصل … پس ضرب کردیم … که چهار …

اصل فریضه که … چهار است … ان شانزده شد و قسمت از آن … پس ازواج … چهار …

منقسم شود و … من … را … لکل سهم ایشان صورت سوم آنکه اعداد … متوافق

باشند و حکمش آنست که وفق یکی را در همین یکی ضرب باید و حاصل را در وفق عدد ثالث و …

… حاصل ضرب … باحاصل … حاصل ضرب … اصل فریضه … خواه نصیبا و عدد …

متوافق باشند خواه بعض … مثال … اول آنکه … چهار زن … و چهار … برادر …

… وارث باشند پس اصل فریضه دوازده است کما سلف … زن که نصیب ازواج …

با عدد آنها … ثلث و چهار تا که نصیب … با عدد آنها … ربع و …

اخوه … با عدد آنها … توافق بخمس … یکی …

ازواج … نصیب اخوه … بعد از آن …

منصف … چهار … چهار است …

و در نصف عشر ضرب کردیم یکصد و بیست حاصل شد آن را در اصل فریضه که دوازده است ضرب کردیم یکهزار و
چهارصد و چهل حاصل شد پس برای ازواج سه صد و شصت خواهد بود بالسویه بینهن لکل واحده [illegible]
سهام و برای اخوه مادری چهارصد و هشتاد لکل سهم عشرون و برای اخوه پدری ششصد لکل منهم اثنا عشر و مثال
فرض تباین آنکه چهار زن و چهل و [illegible] وارث شدند پس اصل فریضه از هشت خواهد بود و نصیب ازواج واحد
و آن با عدد ایشان متباین [illegible] بجهت [illegible] نصیب پسران آن با عدد ایشان توافق بالسبع دارد
پس رد کرده شد بسوی شش که سبع چهل و دو است و در میانه چهار و شش توافق بالنصف است
و رد کرده [illegible] و حاصل را در هشت ضرب کردیم نود و شش حاصل شد پس برای ازواج دوازده
بود لکل سهم ثلثه و برای پسران هشتاد و چهار لکل سهم اثنان صورت چهارم آنکه اعداد رؤوس جماعات
آنها بسوی اجزای وفق با هم متباین گشته باشند و حکمش آنست که یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل را در
ثالث و علی هذا القیاس مثالش آنکه شش زن شدند و برادران مادری دوازده نفر و از پدری
بیست و پنج پس اصل فریضه مخرج مشترک خواهد بود و میانه ربع فرض ازواج و ثلث فرض
کلالة الام متعدد آن دوازده است و نصیب ازواج از آن سه است [illegible] با عدد ایشان [illegible] بالثلث
و در [illegible] نصیب کلاله مادری چهار است موافق است با عدد ایشان بربع پس
رد کرده شد [illegible] که ربع عدد ایشان است و نصیب کلاله پدری پنج است که موافق با عدد ایشان
شان پنج است [illegible] و پنج متباین است پس لاجرم ضرب میکنیم [illegible] سه در
[illegible] پنج [illegible] دوازده سه صد و شصت حاصل خواهد شد پس [illegible] سهم از ازواج خواهد رسید لکل سهم
و یکصد و بیست کلاله مادری لکل سهم عشرة و یکصد و پنجاه سهم کلاله پدری لکل سهم سته و مثال دیگر که
توافق در میان نصیب و عدد بعض متحقق باشد دون بعض و اعداد رؤوس همه متباین شوند
که چهار زن شدند و بیست و پنج نفر برادر پدری و شش نفر برادر مادری پس فریضه شان از
دوازده سهم خواهد بود کما سلف لما سلف و نصیب اخوه مادری که چهار است با عدد آنها
توافق بالنصف دارد و سه که نصیب ازواج است با عدد آنها تباین دارد و پنج که نصیب برادران

مدر نیست با عدد ایشان توافق بخمس دارد پس مر دو متوافق را ذکر کردیم سه جزو وفق آن که سه است با هیچ باشد
نظر کردیم در اعداد موجوده سه را با چهار متباین یافتیم مضروب این هر دو را در پنج که آنهم متباین است ضرب
کردیم شصت حاصل شد ضرب کردیم آن را در اصل فریضه بهشتصد بیست رسید یکصد و هشتاد از جمله برای ازواج
است از برای یکی از اینها چهل و پنج و از برای اخوه مادری دو صد و چهل برای هر واحد چهل و از برای اخوه پدری
سه صد باقی برای کل مسئلهم اثنا عشر صورت بحکم آنکه اعداد رؤس بعد از وفق بعضی با بعضی متباین و بعض با بعض متماثل و بعض با
بعض متداخل و بعض متوافق باشند و حکمش آنست که متوافق را بجزو وفق رد کنند و از متماثل به یکی اکتفا کنند
و از متداخل اکثرش بگیرند و متباین را بحالش واگذارند پس اعداد یکه بعد این عمل باقی بمانند آنها را در یکدیگر
ضرب کنند یعنی اول را در ثانی و حاصل ضرب اول را در عدد ثالث و هکذا الی ان یتم النسب حاصل آخر را در
اصل فریضه ضرب نمایند فما بلغ الیه یصح منه التقسیم و هکذا العمل فی کل ما یرد علیک من امثالها و هرگاه
این راه اسهل است بلکه انکه اهم است که در تمام مقام تعرض بآن در کار است آنست که تصحیح فریضه گاهست که
بمجرد ملاحظه نسبت عدد رؤس معلوم نمی شود بلکه حاجت می افتد بضبط سهام هر فریق و ملاحظه النسبت
نصیب هر فریق با عدد سهام و بعد آن عمل بضوابط سابقه چنانکه اگر کسی بمیرد و چهار زن و هشت پسر
و چهار دختر بگذارد پس اصل فریضه از هشت خواهد بود یکی از آن نصیب ازواج و باقی نصیب اولاد
عدد اینها دو واحد است لکن غرض بعدد ایشان متعلق نیست بلکه بعدد سهام شان چه یک پسر مستحق دو سهم
و دختر مستحق یک سهم می باشد پس سهام جمله اینها بیست است لا محاله نسبت میان سهام و نصیب اینها را
که هفت است باید دید چه یکه میانه این هر دو تباین است و میانه نصیب ازواج و عدد آنها نیز تباین
پس نظر کردیم در عدد رؤس ازواج و عدد سهام اولاد میانه این هر دو تداخل یافتیم اکتفا کردیم
بعدد سهام ضرب کردیم عدد سهام را که عدد رؤس ساعی به عدد نصیب را در اصل فریضه
یکصد و شصت حاصل شد بیست سهم از انجمله برای ازواج خواهد بود و بهر یکی از اینها پنج سهم خواهد
رسید و یکصد و چهل حصه اولاد برای هر پسر چهارده و برای هر دختر هفت سهم خواهد بود

و هذه صورة العمل

میت زید المسئلة من ۸ مص ۱۶۰			
ابن ۱۴	ابن ۱۴	بنت ۷	بنت ۷
ابن ۱۴	ابن ۱۴	بنت ۷	بنت ۷
ابن ۱۴	ابن ۱۴	زوجه ۵	زوجه ۵
ابن ۱۴	ابن ۱۴	زوجه ۵	زوجه ۵

مثال دیگر آنکه زید مرده باشد و شش زن و دوازده کس از اعمام پدری و هشت عمه پدری و ده کس از
اعمام مادری و چهارده اخوال پدری و ده خاله پدری و پنجاه و شش نفر اخوال مادری گذاشته و اصل
فریضه در صورت ازدواج دوازده خواهد بود چه مخرج مشترک میان الربع والثلث همین است لکن تصحیح این
فریضه در صورت وارثی آنکه ازواج را یک فریق و اعمام را مطلقاً فریق دیگر و اخوال را
کذلک فریق ثالث قرار دهند در صورت نصیب ازواج که سه است از جمله دوازده بر ازواج منقسم نخواهد
شد للانکسار و همچنین چهار از آن که نصیب اخوال است بنسبت عدد ایشان منکسر است و پنج باقی که نصیب اعمام
است همچنین پس نظر کردیم در میان سهام و رؤوس الاولین توافق بثلث یافتیم فرددنا عدد الازواج الی الثلث وهو اثنان
و میان رؤوس ایشان نصیب اخوال که چهار است و عدد سهام شان که بالعدد چهار است توافق بالربع
است پس رد کردیم بجزو وفق آن که یکصد و بیست و شش است و میانه نصیب اعمام که پنج باقی است و سهام شان
که از صد و چهل و ست میشود توافق بخمس است و جزو وفق آن چهل و هشت است پس نسبت ادیم اجزا مجتمعه را با همدیگر پس
در صد و بیست و شش متداخل یافتیم و از حساب انداختیم اکتفا بالاکثر بعد از آن نسبت دادیم صد و بیست و شش را با چهل و هشت
این ها توافق بالسدس یافتیم پس ضرب کردیم سدس صد و بیست و شش را که بیست و یک است در چهل و هشت که هزار و هشت حاصل شد
ضرب کردیم آن را در اصل فریضه که دوازده باشد دوازده هزار و نود و شش سهام تصحیح تقسیم چه سه هزار و بیست و چهار که
ربع است بازواج خواهد رسید لکل منهن خمسمائة و اربعة سهم باخوال چهار هزار و سی و دو که ثلث است خواهند رسید و ثلث آن با خوال

و خالات پدری لکل منهم مائة و اثنا عشر سهما و با خوال مادری یک ثلث لکل اربعة و عشرون سهما
و باقی که چهار از چهل و بیست با اعمام میرسد و ثلث آن با اعمام پدری و دو سهم با اعمام یک یک سهم لعمات
ملکل منهم با ثنان عشرة سهم و لکل منهم ستة و خمسة و یک ثلث آن با اعمام مادری لکل منهم مائة و ثمانیة
و ستون اند آنکه طریقه اخذ سهام هر فریق آنست که هر فریق را وارث مستقل قرار داده فریضه آنرا
بدستور سابق درست کنند و بعد از آن نسبت بین سهام هذه الفریضة و نصیب الفریق مثل اعداد رؤس
اعتبار کرده عمل سابق را بعمل آرند مثلا و ما نحن فیه اخوال متفرقین اگر منفرد وارث شوند باید که
متروکات را سه حصه کنند چه کلالة الام در صورت تعدد آنها ثلث یافته اند پس اصل فریضه از سه خواهد بود
پس نصیب آنها یکی است و عدد رؤس آنها که پنجاه و شش است مباین آن پس آنرا بحال خود گذارند
بعد آن نظر میکنند در نصیب اخوال پدری و آن دو است و در میان عدد سهام شان که در طبقه
عدد رؤس شان بیست و چهار است لان القسمة بینهم بالسویة نسبت توافق بنصف یافتیم پس رد
کردیم از الجزء وفق یعنی دوازده را بعد آن نسبت ادیم و از دوازده را به پنجاه و شش توافق بینهما ربع یافتیم پس
ضرب کردیم ربع دوازده را که سه باشد در پنجاه و شش یکصد و شصت و هشت حاصل شد پس آنرا در اصل
فریضه ضرب کردیم پانصد و چهار حاصل شد و بعد اینکه از تصحیح این فریضه منفرد فارغ شدیم نسبت میدیم
آنرا بنصیب اخوال از فریضه اولی علی ما مر و همچنین است کار اعمام متفرقین را منفرد وارث کردانیم اصل
فریضه شان نیز از سه سهم خواهد بود چه ذی فرض در میان اینها غیر از اعمام مادری کسی نیست آنها در صورت
تعدد مستحق ثلث اند فیکون الفریضة من المشتهی مخرج للثلث و چونکه یک سهم از المخرج با اعمام پدری بیست عدد
آنها که دو است با آن تباین دارد و دو سهم با اعمام پدری بیست عدد رؤس آنها شش و بیست چیز احد عشر کرش ان
منکسر است اگر خواسته باشد درین مقام تعبیر بعد سهام کنی کما هو الحقیقة و اگر خواسته باشد عدد رؤس تعبیر کنی للتجانس
را نقل انجا اگر در میان نصیب عدد توافق نصف یافت پس رد کردیم این اعداد را بجزء وفق که آن یازده است نظر کردیم که
بین عدد وفق و عدد دیگر چه نسبت است توافق بالنصف یافتیم پس نصف شانزده یعنی هشت را در سه ضرب کردیم بیست و چهار در اصل
که سه است ضرب کردیم حاصل شد و نسبت دادیم سهام المنفرد فریضه اعمام که بیست و چهار است کما سلف الاشارة الیه بکند العمل کل فریضه

الميت زيد الفريضة من ١٢ ... ٩٩ ١٠٣٠

تعداد الفرق	[illegible]	الفريق الثاني الأخوال وهما أصل المسئلة فريقان		الفريق الثالث الأعمام وهما فريقان أصل المسئلة	
		فريق أول أخوال وخالات پدري	فريق ثاني أخوال مادري	فريق أول أعمام وعمات پدري	فريق ثاني أعمام مادري
		عدد الرؤس والسهام: خال ١٢ خالة سهام ٢٤	٥٦	أعمام ١٢ عمات سهام ٣٢	١٠
		عدد الأنصباء: ٣	١	٢	١
		النسبة بينهما: توافق بنصف	تباين	توافق بنصف	تباين
		الحكم: رد إلى الوفق ١٢	إبقاء على حاله ٥٦	رد إلى الوفق ١٦	إبقاء على حاله ١٠
		النسبة بين الأجزاء الوفقية وحكمها: بينهما توافق بالربع الرد ... على حاله ٤٢		بينهما توافق بالنصف الرد ... على حاله ٨٠	
		الحاصل بعد الضرب: ١٦٨		٨٠	
عدد الرؤس والسهام	...	الحاصل من ضرب الحاصل في أصل المسئلة: عدد الأخوال وهو عدد سهامهم ٥٠٤		عدد الأعمام وهو عدد سهامهم ٢٤٠	
النصف من الفريضة	٣	٣		٥	
النسبة	توافق بثلث	توافق بربع		توافق بخمس	
الحكم هو الرد إلى الجزء الوفقي	الرد إلى الثلث ٢	الرد إلى الربع ١٢٦		الرد إلى الخمس ٤٨	
ثم النسبة بين الأجزاء	بينهما تداخل		بينهما توافق بالسدس		
الحكم			الرد إلى السدس ٢١ مضروب	إبقاء على حاله ٨٤ مضروب فيه	
حاصل العمل بعد هذا			١٠٠٨ مضروب	أصل الفريضة مضروب فيه ١٢	
المبلغ ١٢٠٩٦	للزوجة ٣٠٢٤ لكل واحد ٥٠٤	للأخوال ٤٠٣٢		للأعمام ٥٠٤٠	
		أخوال پدري لكل واحد ٢٦٨٨ ١١١	أخوال مادري لكل واحد ٩٣٤٤ ٢٤	أعمام پدري ٣٣٦٠ ... ٢١٠	أعمام مادري لكل واحد ١٦٨٠ ١٦٠

و طریق دیگر هم در تصحیح الالغاز آن که می کنیم تا مثال فرض اجتماع نسب اربعه بین الاعمام و الاخوة
لا انفصالها هم بدست آید و آن اینست که در مثال مذکور او لا فریضه را که دوازده بود سی و شش
فرض کنیم باعتبار اینکه در تعلقین و تخصیص سهام محتاج می شویم بسوی استخراج ثلث ثلث و ثلث دوازده چهار
ست و آن با سه متباین از پس ضرب می کنیم دوازده را در سه سی و شش حاصل می شود و سابقا
جملگی مسئله را سه فریق قرار داده بودیم الحال پنج فریق قرار میدهیم پس ازواج یک فریق اند
و عدد رؤس آنها شش تا و میانه نصیب اینها که نه تاست و عدد رؤس شان توافق بثلث است پس رد
می کنیم آنرا بثلث و آن دو تاست فریق دیگر اعمام مادری اند و اینها مستحق پنج سهم اند از جمله پانزده سهم
باقی بعد اخراج الربع الثلث و عدد اینها ده است و میانها توافق بالخمس پس رد کردیم عدد رؤس
اینها را بخمس آن که دو تاست در میان جزو وفق فریق اول و فریق ثانی تماثل است پس اکتفا باحد
نمودیم و فریق سوم اعمام پدری اند و نصیب شان ده تاست از پانزده باقی و عدد اینها از چهار
بیست است لکن سهام شان شش و بیست و میانها توافق بالنصف پس رد نمودیم عدد و سهام را
بجزو وفق آن که شانزده است و بین احد المتماثلین که دو تاست و میانه این شانزده تداخل است
فاکتفینا باکثرها و فریق چهارم اخوال مادری اند و اینها مستحق ثلث الثلث یعنی مستحق چهار سهم
اند از جمله سی و شش سهم و عدد اینها پنجاه و شش و میانها توافق بالربع پس بعد الرد چهارده باقی ماند در
میانه شانزده و چهارده توافق بالنصف است پس ضرب کردیم نصف شانزده را در کل چهارده
یکصد و دوازده حاصل شد و فریق پنجم اخوال پدری اند که نصیب اینها دو ثلث ثلث است
یعنی هشت تا و میانه این هشت و عدد رؤس شان که بیست و چهار است توافق بالثمن است
پس رد کردیم عدد رؤس اینها بثمن آن که سه تاست و در میانه یکصد و دوازده و سه تباین است پس یکصد
و دوازده را در سه تا ضرب کردیم سه صد و سی و شش حاصل شد پس در اصل فریضه که سی و شش
است ضرب کردیم دوازده هزار و نود و شش رسید و اجتماع نسب اربع در اجداد و تصحیح تحقیق
گردید و کیفیت عمل آن بوضوح انجامید بهذه صورته

میت زید اصل الفریضه ۱۲ ثم ۳۶ ثم ۹۶ ۱۲۰

فرق	فریق اول ازواج	فریق دوم اعمام مادری	فریق سوم اعمام پدری	فریق چهارم اخوال مادری	فریق پنجم اخوال پدری
اعداد رؤس	۶	۱۰	اعمام عمات ۱۲ ۸ سهام ۳۲	۵۶	۲۴
انصباء	۴	۵	۱۰	۴	۸
النسب	توافق بثلث	توافق بخمس	توافق بنصف	توافق بربع	توافق بثمن
حاصل الرد الی الجزء الوفق	۲	۲	۱۶	۱۴	۳
النسب بین الاجزاء الوفقیه	بینهما تماثل	بینهما تماثل	بینهما تداخل	بینهما توافق بالنصف	بینهما تباین
الحکم	ساقط	ساقط	رد الی الوفق ۸	ضرب الوفق فی الاجزاء الحاصل ۱۱۲	ضرب الحاصل فی المباین ۳
حاصل العمل السابق مضروب ۳۳۶		اصل الفریضه مضروب فیه ۳۳۶		المبلغ ۹۶ ۱۲	
للازواج	للاعمام	۴ ۵۰		للاخوال	۳۲ ۴
الکل ۲۴ ۳۲ ۵۰۴	اعمام مادری ۸۰ ۱۶ الکل ۱۶۸	اعمام پدری للعم سهام للعمه ۴۰ ۲۴ الکل منهم ۱۰	اخوال مادری ۴۴ ۱۳ الکل ۲۴	اخوال پدری ۹۸ ۶ ۲ الکل ۱۱۲	

فرع دوم هرگاه مخرج فروض بعد تصحیح آن از حقوق ذوی الفروض بیفزاید از ذوی القرابة کسی
موجود نباشد که باقی باو عاید گردد درین هنگام احتیاج برد میشود چه در مذهب حق امامیه الفرقة
من المذهب التعصیب باطل است یعنی تشریک عصبه بعید در آنچه از فروض میت با اخت و مانند آن ها
باند کما ذهب الیه فقهاء اهل السنة باجماع علمای شیعه و نصوص متواتره باطل است چه در السنی که چون یک
مراتب متاخره از مراتب متقدمه ارث نمی توانند برد پس اهل فروض مانع و حاجب عصبه اند القرابة هم
و بعد ... پس لا محاله آنچه باقی میماند رد کرده میشود بر بنتین مثلا عدد اخت و اختین للاب یا للابوین
کذلک در ارث ... کلالة الام کلام ... الیه الاشارة و همچنین رد کرده میشود در ابوین ...
وجه حجب از ... الی السدس چنانچه عنقریب خواهد آمد ... حسب سهام را ...

و علی الزوج حیث عدم کل وارث سوی الامام و علی الزوجة کذلک و مع غیبة الامام و الا رد علیهما و

ساقی تا نیابت او بعد چنین مثلا هرگاه شخصی یک دختر و پدر را وارث گذارد پس فریضه دختر نصف

نصف است و فریضه پدر سدس و مخرج مشترک آن شش است چه هرگاه نصف آن که سه تاست به دختر دهند

و سدس آن که یکیست به پدر تا باقی میماند باید که آنرا بنسبت سهام ایشان بر وارث ارباعا علی سهامهما

رد کنند باین نحو که اصل فریضه مشترک را که شش بوده است در عدد چهار ضرب کنند للتوافق بین

الاثنین و الاربعة یکی و وارد خواهد شد پس شش با چهار من حیث الفرض بیست و چهار شد و با پدر

چهار سهم باقی میماند نه کمتر که از اصل فریضه سه سهم می یافت از این تا سه یکی و آنکه یک سهم میگرفت یکی شد

پس بعد از حصه دختر سه تا و حصه پدر یکتا خواهد بود و اگر دو دختر و پدر را گذارد چونکه فریضه دو دختر

دو ثلث است و مخرج آن سه تاست و فریضه پدر سدس است و مخرج آن شش است پس از جهت تداخل اکتفا

باکثر نموده میشود و یکی باقی می ماند چونکه بهر دو دختر چهار سهم رسید و یکی به پدر پس علی حسب السهام خماسا

خواهد شد و صحیح التقسیم من ثلثین للنابین در صورت اول ارجاع بچهار سهم و در صورت ثانیه به پنج سهم ممکن است

و هو سهل بعد معرفة النسبة نوع سوم آنکه از فروض مجتمعه مخرج آن کمتر باشد پس حکم آن بنا بر مسئله

گشت که نقصان عائد خواهد شد بر کسانیکه ذکر کرده میشود سوای زوج و زوجه پس هرگاه فرض

مرده است ... پدر و مادر گذاشته پس فریضه یعنی مخرج مشترک شش خواهد بود چه مخرج

ثلثان سه تاست و مخرج نصف دو و مابین هر دو تباین است پس سه را در دو ضرب کنیم شش تا حاصل شود

که فرض هشت یکی کم کاست باو عائد خواهد شد و نقصان بخواهران لان من له الغنم علیه الغرم

خلاصه آنکه بر زوج و زوجه نقصانی عائد نخواهد شد چه حق تعالی حصه اعلی و ادنای ایشانرا منضبط ساخته که از آن

تجاوز نمیتواند شد و نقص در اصل نمی تواند شد مگر در بنت و بنات و اخت و اخوات للابوین او الاب و تحقیق

شرایع و ما فی ... اینکه نقص را عائد ساخته و آن خطاست کما نص علیه جماعة و اهل سنت

و حنفیه صحه بعول قائل شده اند و آن عبارتست از ارتفاع سهام و طریقش آنست که آنها از مخرج

مشترک فریضه میگیرند بجمع ... هرچند ... آن از مخرج بالاتر ... و بعد آن ... عدد

کسی را که مستحق باقی است سهم وی را از نصیب ایشان بستانند نه آنکه هر یک حق خود را می‌گیرند و صورت مسئله
نصف یا شش سهام می‌گیرند و ثلث آن چهار [illegible] آنکه یکی هشت باشد [illegible] می‌آید [illegible] ترکه را
هفت حصه می‌کنند هر که مستحق سه سهم از جمله شش سهم بود او را سه سهم از جمله هفت سهم می‌دهند و هر که
مستحق چهار سهم از جمله شش سهم بود او را چهار سهم از جمله هفت سهم می‌دهند و دخل النقص علی الجمیع قیاساً
علی الدیون المستغرقة للترکة و آن باطل است بالضرورة من مذهب الشیعة و الاخبار المستفیضة
بل المتواترة و این قیاس صحیح نیست چه اداء دیون واجب است از ترکه [illegible] ترکه و
جمیع آن کند بخلاف [illegible] دیون فرض [illegible] و النص دل علی الاجتماع را محال است چه آنکسی حساب
رمل عالج بشمارد چگونه غافل می‌شود از آنکه در مال [illegible] اینجا [illegible] و یک نصف متصور نیست
و مراد از نصف [illegible] جمیع المال حکم است و هرگاه این ممتنع باشد این چگونه صورت خواهد بست و بدان
مراد ابن عباس رضی الله عنه [illegible] عالج [illegible] مطلب دوم در میراث اقارب نسبی فصل اول در
میراث مرتبه اولی از مراتب ثلاث یعنی پدر یا مادر و اولاد هر چند پایین روند پس اگر کسی بمیرد و پدر
تنها بعد از وی ماند همه مال را میبرد بقرابت و همچنین مادر لکن ثلث بفرض و باقی برد و اگر پدر و
مادر هر دو را بگذارد و اولاد نبود مادر را ثلث و [illegible] سدس [illegible] مع وجود الحاجب من الاخوة و ثلث الا مع الحاجب
و باقی پدر را بقرابة و اگر شوهر با ایشان شریک شود نصف اصل ترکه شوهر و سدس یا ثلث اصل علی
التقدیرین مادر را و [illegible] باقی [illegible] پدر خواهد رسید اگر زوجه با ایشان شریک شود ربع میراث
خواهد برد و [illegible] احکام میراث صنف اول [illegible] اولاد [illegible]
یعنی اولاد پس اگر وارث [illegible] پسر باشد تمام مال را بقرابت خواهد یافت و اگر پسران متعدد باشند
تمام مال را خواهند گرفت و اگر تنها یک دختر باشد نصف بفرض [illegible] باقی را خواهد گرفت و اگر دو
یا زیاده باشند دو ثلث بالفرض میانه خود بالسویه قسمت خواهند کرد و یک ثلث را [illegible] و اگر از
هر دو صنف باشند فللذکر مثل حظ الانثیین پس اگر یک پسر و یک دختر باشد [illegible] حصه
و یک حصه دختر را [illegible] و اگر دو پسر و یک دختر باشند [illegible] هر پسر دو حصه و دختر یک علی هذا القیاس

ثالث است که عدد پسر از مضاعف کرده با عدد بنات جمع نمایند هر چه حاصل شود متروکات را بهمه آن تقسیم نمایند
و اگر شوهر یا زن با اینها جمع شود حصه اعلای ایشان یعنی ربع بشوهر یا ثمن بزن میرسد و الباقی تقسیم علی
الاولاد علی ما سلف و اگر اجتماع مختلفین شود پس اگر پدر یا مادر یا هر دو با اولاد جمع شوند حصه هر واحد از
پدر و مادر سدس مال خواهد بود و الباقی التقسیم علی الاولاد کما سبق مگر در صورت اجتماع احد الابوین با
دختر واحده یا زیاده اجتماع کلیهما با دختر فقط آنچه از فرض شان باقی ماند از ما عاید انها ساید
اینها ردکرده خواهد شد علی حسب سهامهم مثلاً هرگاه پدر فوت یافت و پدر و مادر و دختر او را گذاشت
پس اصل فریضه از اینها از شش سهم خواهد بود لانه المخرج المشترک بین النصف و السدس للتداخل پس هرگاه
نصف آن که سه سهم است بدختر داده شود و یک سهم که سدس آنست بپدر و همچنین یک سهم بمادر پس یک
سهم دیگر باقی خواهد ماند و چونکه سه سهم بدختر رسیده است و یک یک بمادر و پدر و همگی پنج سهم شد پس اگر سهم باقی را
به پنج تقسیم نمایند علی حسب السهام کسر متحقق خواهد شد لاجرم شش را در پنج ضرب می کنیم حاصل ضرب
بسی سهم میرسد و منه یصح التقسیم تؤول الی خمسة اسهم متساویه حاجت نشده است کسی سهم مگر برای
معرفت قدر فریضه و قدر رد و هرگاه محصل آنرا دریافتیم پس رجوع باقل سهام او ست از کثیر آن مگر
اینقدر هست که در عمل سهامها است که این کثیر بالاخره منجر به تقلیل میشود و پس از آن موضع بحفاظ تقسیم
از دست نباید داد و مستغرق فیها و اگر فقط پدر را با دختر گذارد در آن صورت هم اصل فریضه شش خواهد بود
و بعد از فرض دو سهم باقی خواهد ماند و چونکه در فرض چهار تا از جمله سهام صرف شده آن دو سهم را
باید چهار حصه بکنیم پس لا محاله اصل فریضه که شش است آنرا در دو که جزو وفق چهار است ضرب می کنیم حاصل
آن دوازده سهم میشود و تقسیم از آن درست می آید و مرجع آن بسوی چهار سهم میشود اند و هرگاه با اینهمه زوج
یا زوجه مجتمع شود حصه اعلای خود می دهد پدر و مادر سدسین خود را می برند و الباقی للاولاد بالقرابه
ان لم ینفرد البنات و اگر فرض شود که میت با پدر و مادر بنت یا بنات را گذاشته پس داخل شدن
زوج مطلقا و یا زوجه در صورت تعدد بنات نباید سبب نقص سهام اهل سنت مستلزم عول خواهند شد و نباید
حق نقصان متعلق بدختران خواهد شد کما مرت الاشارة الیه هرگاه ابن را و ابنتی بس آنکه سه پسر

بسط و تفصیل است اول آنکه در این فصل حجب اخوة مذکور شده و مراد از آن اخوتیست که برادران یا
آنکه خود محجوب نباشند حاجب و مانع مادر باشند از زیادتی سهم او بر سدس بچند شرط اول آنکه کمتر از دو برادر
یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر نباشند بلا خلاف از روی نص و فتوی و در این نسبت کرده بعضی از علما وحدت
وجه در یک برادر و دو خواهر در حجب بسبب عدم نص تامل کرده اند و دران وجهی نیست شرط دوم
آنکه ابوینی یا ابی باشند یا علاتی نه اخیافی بلا خلاف نصا و فتوی کما صرح به بعض الاعلام سوم آنکه پدر
پدر ایشان موجود باشد پس اگر پدر پیشتر مرده باشد حجب متحقق نخواهد شد علی الاشهر الاظهر و الخلاف فیه من
غیر الصدوق لم یظهر و هو شاذ شرط چهارم آنکه اخوة کفار نباشند و نه مملوک کسی هر گاه مادر مسلمه
و آزاد باشد بالنص و الاجماع المنقول پنجم آنکه از شکم مادر قبل موت مورث متولد شده باشند پس اگر
حملی باشد حاجب نخواهند شد علی الاشهر و محقق در شرایع در خصوص این شرط تامل فرموده و بعد
از اعتراف باظهریت آن نموده ششم آنکه اخوة مادر را نکشته باشند علی الاشهر خلافا للصدوق
و العمانی هفتم آنکه در وقت فوت مورث همه ایشان زنده باشند پس اگر یکی از ایشان پیشتر مرده باشد
حاجب نخواهد شد و همچنین اگر موت یکی از ایشان مقارن موت مورث باشد یا تقدم و تاخر مشتبه
شود کما افاده الشهیدان علیهما الرحمة هشتم مغایرت بین الحاجب و المحجوب پس اگر مادر خواهر پدری باشد
چنانچه در مذهب مجوس اتفاق می افتد حاجب نخواهد شد ذکره الشهید الثانی فی الروضة و هر گاه
این امر مستقر شد پس بدانکه حجب اخوة مادر را از ثلث از روی نص و فتوی محل کلام نیست و لکن حجب
عن ما زاد علی السدس فی موضع الرد پس صاحب کفایه دران تامل فرموده جناب آقا سید علی طباطبائی
رضوان الله علیه استشکال الشیا را نهایت ضعیف دانسته که حجب اخوة از ثلث که اصل فریضه مادر است
مستلزم حجب است عما استحقت بالقرابة بطریق اولی با آنکه تعلیل منصوص مشترک است چه را که اگر ثلث را
و آزادگشته که عوض آنچه قبض بعینه مادر نمی فرستد بر پدر اگر آنکه نان اخوة بر پدر است پس از اینجا لازم
گردید که اگر شخصی پدر مادر و دو برادر و یک خواهر گذارد پس بنابر اشهر ثلث از باقی
باقی بر خواهر و پدر تعلق خواهد آمد نه بر مادر و بنابر احتمالیکه از کلام صاحب کفایه مستفاد شده

اخماسا جمع صحیح اخذ نسبتا زیرا که اگر کل را بر علی السدس از معین الدین مصری علمای امامیه
منقولست که او حصه مادر را از سهم مرده و بعد از پدر رسد و منکر و لیس سهم سهم از دو دختر و دو سهم پدر
میباشد و هوشیار و ضعیف ظاهر وهم آنکه اولاد اولاد قایم مقام اولاد می شوند و اقربیت او بسبب
بسبب اختلاف ضعیفین مانع و حاجب اولاد اولاد نمی شود اگرچه پایین و نازل می شوند اقرب
شان با بعد ایشان را حاجب می شود لیس هرگاه پسر یا دختر موجود باشد پسر پسر با و میراث نمی برد
آری اگر از اولاد صلب کسی موجود نباشد لیس اولاد اولاد میراث می برند و مرتب باشد و در طبقه
ثانیه و ثالثه لیس هرگاه از طبقه اولی اولاد کسی موجود نباشد پسر پسر دختر پسر قایم مقام پسر می شود
و دختر دختر و پسر دختر نایب مناب دختر علی الاشهر الاظهر لیس اولاد پسر حصه پسر گیرند هرچند دختر
بوده باشند و اولاد دختر هرچند پسر باشند یک حصه میگیرند و در این مسئله دو مسئله جماعت علما رضی الله
علیهم خلاف واقع شده اول آنکه ابن بابویه علیه الرحمه وارث اولاد اولاد و فقدان ابوین باشتراط
میداند و قول مشهور راجح است دوم آنکه سید مرتضی علیه الرحمه ابن ادریس حلی و معین الدین مصری
دختر پسر را وارث یک حصه پسر دختر را وارث دو حصه میدانند و قیاس این شبث و بالعکس بمقام
ام و اب او که در احادیث وارد است از محمول اصل ارث می کنند کیفیت تقسیم و بنو حلال
الظاهر و الاشهر ارجح متفرع میشود بر این اختلاف اختلاف دیگر و بنابر مشهور دختر پسر تمام
ترکه را بالقرابه بمیراث می برد حاجب نمی شود و بنابر قول سید نصف لیس بر حق کسی و نصف دیگر و دختر
بنابر مشهور حق ضرور است و همچنین دختر دختر بنابر قول سید پسر دختر تمام ترکه مثل پسر پسر
[illegible] و دختر دختر متعدد بالفرض الرد و اگر ابوین یا احدهما با ایشان شریک شود مسئله در اثنا
یا اخماسا مثل سابق جمع خواهد کرد سوم مشهور است که اولاد دختر مثل اولاد پسر در صورت تعدد
و اختلاف بالذکوره و الانوثه باهم للذکر مثل حظ الانثیین اقتسام می نمایند و بعضی مثل ابن براج قایل
شده اند باینکه اولاد دختر بالسویه اقتسام می نمایند و تحقیق تمه متعلقه از متفردات علمای شیعه است
قول صحیح لیس پسر بزرگتر اگر سنت پسران متعدد و رشید باشد الا الفیه اعاده نزد که در حقیقت اصل است

بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف او باتفاق علمای شیعه بنصوص مستفیضه ثابت است تخصیص عموم
آیه الارث لکن کلام در دو مقام است یکی آنکه آیا اختصاص بسبیل حبوه و استحقاق است مجانا یا بعوض
و هو الاشهر و یا بسبیل استحباب بعوض قیمت کما ذهب الیه ابن الجنید و سیدنا المرتضی علم الهدی و صاحب
الکفایه و علامه در مختلف هم این قول را اختیار کرده لکن تصریح بعوض نفرموده اول اقوی است دوم
تعیین مستثنیات مذکوره پس در حدیث صحیح وارد است که وقتی که هلاک شود شخص بگذارد پسران پس از برای
بزرگتر آنها است شمشیر و درع و انگشتر و مصحف پس اگر پسر اکبر نبود یعنی قبل موت مرده بود پس آنکه
بزرگتر است بعد او هرگاه درع محمول بر پیراهن باشد پس تمام این چیزها در این نص مندرج است
و هرگاه مراد از آن درع آهنی باشد سه چیز از اشیاء اربعه مذکوره در آن مذکور است و در حدیث دیگر همین چهار
که در این حدیث مذکور است وارد شده و در حدیث ثالث بجای درع کتب و رحل و راحله و کسوه وارد گشته
و در روایت موثقه اذا ترک سیفا او سلاحا فهو له فان کان له اثنین فهو لاکبرهما و در موثق دیگر
بجای سلاح ثیاب جلد وارد گاه است که اختلاف اخبار در بین مصادیق استحباب بکند و آن فرع
تعارض است و ترجیح در جانب مشهور است لکن احتیاط در مصالحه است چه مسئله خالی از اشکال
و ادله طرفین خالی از اختلال نیست و بر تقدیر حمل بر قول مشهور چیزی که بلفظ واحد ارشاد شده مثل
سیف و مصحف شامل نخواهد شد که یک چیز اگر چه در ترکه میت از آن جنس متعدد موجود باشد
و در مسموعیت آن نیز بلکه اختصاص آن بنسبت بیشتر بوده باشد مقدم خواهد بود و دیگر افراد آن
و در حصه تساوی نسبت اختیار و در حصه تشاح بقرعه رجوع است استفاده عموم از لفظ
سیف و مصحف بحسب عرف کما فی الکفایه محل کلام است و آنچه بصیغه جمع ارشاد شده مثل ثیاب جلد شامل جمیع
افراد آن خواهد بود و مراد از ثیاب بدن چیزیست که می پوشیده باشد تا آنکه پوشیده باشد اگر چه
در کفایه تصریح نموده بانکه عمامه و سراویل در آن داخل است لکن چونکه در احادیث مشتهره لفظ درع
وارد است و آن بر تقدیر که مراد از آن درع پیراهن باشد شامل مطلق لباس نیست بر تقدیر که مراد
از آن درع آهن باشد ثیاب بانواعها از آن خارج است ... احتمال تعمیم واحد ...

ورثهٔ دیگر آنست که جمیع مادر بود فی اول آنها را به پسر اکبر داده اگر زاید و برای پسر اکبر احتیاط در آن است
که بدون قیمت هیچ چیز را نگیرد و بدون رضای ایشان برگرفتن غیر مجمع علیه بقیمت حساب نکنند الا آن
یکون عن تراض منهم والامر عندی کثیرا سهل چه در صورت رضای ایشان بلا قیمت هم بی عوض
می تواند گرفت و هر گاه این را دانستی پس بدانکه از بعض اخبار ظاهر میشود که این عطای زاید به پسر
اکبر بعطای تکلیفی است که در خصوص قضای صوم و صلوة پدر به پسر تعلق میگیرد لکن شرط این عطیه
میت که اگر در خواندن آن اهمال نماید ازین حبا محروم ماند و در آنهم کلامی هست و اما تفصیل ما
یتعلق به من القضا پس تعلق بکتاب صلوة دارد لهذا اکتفا بذکر اجمالی نموده شد و جمعی شرط کرده
اند که حبوة برای پسر اکبر وقتی است که سفیه و فاسد العقل نباشد و تفسیر کرده اند این عنوان از المخالفت
مذهب و دلیل اشتراط و صحیح نیست و اگر ازین جهت باشد که مخالف را بمذهب او ملزم میتوان ساخت
چنانچه بعضی گمان کرده اند پس ادریست صحیح معهذا نفع مومن در آن ملحوظ است نه اعتبار آن
مطلقا چه در وقت رجوع مخالف حکم بمذهب خود بر او لازم است نه حکم ملت او و بعضی شرط کرده اند که
ترکهٔ میت مستغرق بدین نباشد و بعضی نفی مطلق دین را شرط دانسته اند و اینهم صورتی ندارد
و ظاهر آنست که مال بورثه منتقل میشود اگرچه تصرف او موقوف بر ادای دین بوده باشد بالجمله ظاهرا
که حکم حبوه بسائر ورثه درین خصوص یکسانست تذنیب با اهل مرتبه اولی که ابوین و اولاد اند
هر چند با ایشان جد و جده را نصیبی نیست و خلاف کرده است درین مسئله صدوق رح و جد و جده
پدری را با پدر و جد و جده مادری را با مادر شریک ارث ساخته و جد را مطلقا شریک ولد الولد
میداند و ابن جنید اجداد اربعه را با بنت و ابوین شریک گردانیده و اینهم قول شاذ
و سستند و راجح نداد لکن سنت است پدر را که بدهد پدر و مادر خود یعنی جد میت و جده او طعمه قرار دهد
یعنی سدس اصل ترکه را بالسویه بایشان در اگر هر دو موجود باشند و الا بیکی از ایشان که موجود است بدهد و بعضی
تخصیص با جدها کرده اند از جهت آنکه در نصوص کر هر دو مجتمعا وارد شده لکن خلافی در عموم حکم نیست بالجمله
میت هر گاه خود ثلث یا زیاده یافته باشد و همچنین مادر راست سست که هر گاه ثلث ترکه را

یا زیاده بیاید سدس با ابوین یا احد الابوین جد و جده و تقسیم نمایند شدن سهم هر احد از ابوین سدس از
بقدر سدس این کلام شهید در لمعه و مثل این از کلام محقق در شرایع فقیه بنظر میرسد الا اینکه ظاهر مشهور
و مشهور آنست که زیادتی از سدس هر قدر که باشد در استحباب اطعام کافی است و در نصوص تصریحی بقول حد مطلق از
موجود نیست و بعضی گفته اند از زائد و سدس هر چه کمتر باشد باید بطعمه صرف شود و صاحب کفایه
فرموده که در روایات بهیچ یک از این تخصیصات دلالت ندارد و قول اشهر خالی از قرب نیست و فی الاصل سهو
اگر حاصل شود و جد یکی از پدر یا مادر زیاده از سدس و دیگری لا حد پس استحباب طعمه مخصوص او خواهد بود علی الاشهر و دیگر
القول الاخر و کیفما کان بهر حال طعمه جد و جده نیست تا وقتیکه پدر و مادر آنها موجود باشند و هرگاه آنها
موجود نباشند فالطعمه علیهما لا علیهم **فصل دوم** در میراث طبقه ثانیه است یعنی اخوه و اجداد و اخوه و جده
مشتمل است برادران و خواهران خواه از یک پدر و مادر باشند که آنها را اخوه اعیانی و کلالة الابوین میگویند
و خواه از یک پدر تنها و مادر دیگر باشند و آنها را اخوه علاتیه و کلالة الاب میگویند و خواه از یک مادر و
چند پدر باشند و آنها را اخوه اخیافی و کلالة الام میگویند و خواه اولاد آنها هر چند پایین روند و اجداد
خواه پدری باشند و خواه مادری هر چند بالا روند و در مرتبه هم دو صنف اند و اقرب یکی مانع ابعد صنف
آخر نیست و تفصیل هر صنف انفرادا و اجتماعا در چهار مبحث خواهد آمد **مبحث اول** در میراث اخوه
پس بدانکه هرگاه شخصی بمیرد و والدین او و اولاد او نگذارد و یا بگذارد و لکن بسبب یکی از موانع محجوب الارث باشند
اخوه او و اجداد وارث او میشوند پس اگر یک برادر تنها بگذارد و یا برادر اعیانی یعنی پدر و مادری یا باشد یا
علاتی یعنی پدری فقط عند عدم تمام مال را بقرابت میگیرد و همچنین اگر متعدد باشند پس اگر همه ذکور باشند بالسویه
همه را اقتسام مینمایند و اگر مختلف باشند مذکور و اناث پس حصه برادر دو مقدار حصه خواهر خواهد بود و اگر
خواهر پدر و مادری یا پدری تنها باقی بماند نصف بالفرض و نصف دیگر بمیراث میبرد چه آنچه زیاده از فرض است
بعصبه نمیرسد اگر خواهران للابوین او للاب دو یا زیاده باشند دو ثلث را بالفرض میگیرند و تتمه را
بقرابت و رد و لا یتبه الا بعد هرگاه برادر یا خواهر اخیافی یعنی مادری تنها را بگذارد سدس باو می
رسد و باقی بآیه اولی الارحام رد او اگر متعدد باشند یک ثلث را بفرض میراث میبرند

و باقی را بقرابت ورد میگیرند و زن و مرد ایشان بالسویه میانه خود ها قسمت میکنند و هر گاه اخوه
از کلالات ثلث بهم آیند کلالة الاب ساقط میشود و کلالة الام اگر یکی است سدس و اگر متعدد اند ثلث را
بفرض میبرند یا بعضی پنج سدس در صورت اولی و دو ثلث در صورت ثانیه برای کلالة الابوین خواهد بود و هر گاه
از دو نوع کلاله باشند پس اگر کلالة ابوین و کلالة اب باشند کلالة اب را هیچ چیزی نمی رسد حکم ثابت که
در محض کلالة الابوین مذکور شد و اگر کلالة الابوین یا کلالة الاب با کلالة الام جمع شود کلالة الام فرض
خود را می برند و کلالة الابوین یا اب تتمه را و کلالة الاب عند عدم کلالة الابوین قائم مقام کلالة ابوین
میشوند و اقسام ورثه بدستور سابق خواهد بود و هر گاه یک خواهر عینی یا علاتی با یکی از اخوة اخیافی جمع
شود نصف بخواهر عینی یا علاتی و عند عدمها خواهد رسید و سدس بخواهر یا برادر اخیافی و اگر اخیافی متعدد باشند
ثلث بایشان خواهد رسید یک سدس یا دو سدس که باقی خواهد بود برادر خواهر ابوینی یا ابی رد کرده خواهد شد
را اخوه اخیافی و همچنین کاه دو خواهر یا زیاده از دو نفر یا دو برادر یا متقرب از پدر باشند و ثلث بفرضیه میگیرند پس اگر
اخوه مادری متعدد باشند ثلث باقی را می گیرند و هیچ باقی نخواهد ماند و اگر یک خواهر یا برادر مادری باشد سدس را
میگیرد و آنچه از فریضه باقی میماند بکلالة الابوین یا الاب خواهد رسید و رد بکلالة الام نمیشود الا فی الجمیعین علی المشهور
و فضل بن شاذان و ابن عقیل عمانی قائل شده اند برد علی کلالة الام کما یرد علی کلالة الاب علی حسب السهام ان
ضعیف است و بعضی فرق کرده اند میانه کلالة الابوین و کلالة الاب پس در صورت اجتماع کلالة الابوین
با کلالة الام رد را مخصوص کرده اند بکلالة الابوین و در صورت اجتماع کلالة الاب با کلالة الام رد را
در هر دو علی حسب السهام مشترک ساخته اند و هو قول ابن الجنید و ابن ادریس و ابن زهره و المحقق خلافا للشیخ المفید
ابن حمزه و اکثر المتاخرین این حضرات رد در صورت رد را مخصوص بکلالة الاب الابوین میکرده اند
لا تخلو عن قوة بحث دوم در حکم جد است پس جد واحد پدری باشد یا مادری تمام مال را مستحق است
بقرابت لکن در صورتیکه جد مادری باشد چونکه نصیب مادر را میگیرد بحکم تنزیل فی النصوص پس میتوان گفت
که ثلث بفرض میگیرد و باقی را برد و لکن از آنجا که تفصیلات انه در قران مجید مذکور نشده آنچه میرسد و میتوان گفت
که همه آن بقرابت باو رسیده و الامر سهل همچنین جد و جده و قتیکه جد و جده پدری بهم آیند و جمع شوند

پدری خواهد رسید و محققه بجده پدری سه اگرچه هر دو مادری باشند بالسویه صاحب کفایه میفرماید که
خلافی درین مسئله ندیدم لکن نصی هم نیافتم ظاهر آنست که علاوه بر اجماع از نصوص
هم استنباط این حکم می توان کرد و اگر اجداد پدری و مادری هم آیند دو ثلث اجداد
پدری راست و یک ثلث اجداد مادری را واحد باشند یا متعدد و علی الاشهر بل
الخلاف فیه لم یظهر پس اگر شخصی مرده باشد و جد و جده پدری و جد و جده مادری
گذاشته پس اصل فریضه از سه خواهد بود لانه مخرج الثلث عدد رؤس اجداد
مادری دو است و عدد سهام اجداد پدری دو است پس سهم هر یکی از فریضه منکسر بر
عدد شان خواهد شد پس عدد رؤس فریق اول را در عدد سهام فریق ثانی ضرب
نموده شش باشد و این شش را در اصل فریضه که سه است ضرب کردیم هیجده
هیجده سهم شد و تصحیح منه التقسیم پس شش سهم از ان برای هر دو جد مادری است
سه تا سه و دوازده تا با جداد پدری هشت تا برای جد پدری و چهار تا برای جده پدری
این است حکم چهار جد که در مرتبه اولی بهم آمدن شان ممکن است و هرچند بالا تر میروند
عدد شان متضاعف میشود لکن نوبت بوراثت شان کمتر میرسد که مسئله اجداد
ثمانیه را که در درجه ثانیه بهم آیند اکثر علما متعرض شده اند پس بنابر اقتفائی طریقه
ایشان باهم بذکر آن می پردازیم پس بدانکه علمائی ما در تقسیم سهام شان
سه قول گفته اند اول آنکه دو ثلث ثلثان با جداد پدری پدر را اثلاثا میرسد و ثلث
ثلثین باقربا مادری پدر که یک و ثلث باشد از اصل ترکه با جداد پدری
و مادری مادر بالسویه و این قول اشهر است و تصحیح التقسیم من مائة و ثمانیة چه
سهام اقربای پدری پدر نه تا است و سهام اقربای مادری چهار تا و میانه
هر دو تباین است پس سر نهم یکی را در دیگری و حاصل ضرب را در ثلثه اصل پس یکصد
صد و هشت میرسد

المسئلة ۳ ص ۱۰۸

صورة العمل هكذا

ورثه اجداد ثمانیه

الفریق الثانی	الفریق الاول
اجداد اربعه از جانب مادر	اجداد اربعه از جانب پدر
النصیب ۱	النصیب ۲
عدد السهام	عدد السهام ۹

فریق اول — فریق ثانی

پدر و مادر پدر پدر — پدر و مادر مادر پدر

نصیب — نصیب

عدد سهام ۳ — عدد سهام ۱۰

در میان عدد سهام و نصیب هر واحد از فریقین . تباین

در میان عدد هر دو فریق تماثل

حکم اکتفا بر یکی از دو عدد و ضرب در اصل حاصل ۹ سهم

النسبة والحکم ضرب یکی در دیگری و ضرب حاصل در اصل مسئله

مضروب — مضروب فیه — حاصل ضرب — النسبة بین العددین تباین

مضروب — مضروب فیه — الحاصل ۱۲ ... ۳۶

القسمة

الفریق الاول اجداد از جانب پدر — الفریق الثانی از جانب مادر

الفریق الاول — الفریق الثانی — الفریق الاول — الفریق الثانی

۴۸ — ۲۴ — ۱۸ — ۱۸

پدر پدر پدر	مادر پدر پدر	پدر مادر پدر	مادر مادر پدر	پدر پدر مادر	مادر پدر مادر	پدر مادر مادر	مادر مادر مادر
۳۲	۱۶	۱۶	۸	۹	۹	۹	۹

و قول دوم آنست که تقسیم اجداد پدری به بالسویه باشد و تقسیم اجداد مادری پدر از دو سهم بالسویه بخلاف اجداد مادری خواه پدر باشند خواه مادر یعنی دو ثلث ثلث با جداد پدری مادر و یک ثلث ثلث با جداد مادری بالسویه منقسم خواهد شد نقل کرده اند این قول از معین الدین مصری و بنابر این قول از پنجاه و چهار سهم تقسیم صحیح خواهد شد زیرا که در این صورت عدد سهام اجداد پدر پنجاه و سه است و عدد سهام اجداد مادر شش و در میان این دو عدد تداخل است پس اکتفا باکثر نمود و ضرب کردیم اثنا در اصل فریضه که سه بود پنجاه و چهار حاصل شد قول سوم آنست که اصل مال را سه حصه کنند حصه را

سه حصه دو ثلث و دو ثلث باقربای پدری پدر یک ثلث و دو ثلث باقربای مادری پدر و دو ثلث یک ثلث
باقربای پدری مادر و یک ثلث ثلث باقربای مادری مادر میدهند لکن اجداد پدری از هر دو طرف
للذکر مثل حظ الانثیین میانه خود تقسیم نمایند و همچنین اجداد مادری از طرف پدر لکن اجداد مادری از
طرف مادر برابر هم میگیرند و این قول بعضی علیه الرحمه بنابرین قول سهام اولین یعنی اجداد مادری و پدری
مادر سه سهم ست چنانکه در قول اول بوده و سهام آخرین یعنی اجداد پدری و اجداد مادری پدر نه سهم و میان
سهام فریق اول و ثانی تداخل ست پس باید که اکتفا باکثر کرده و ضرب در اصل فریضه نموده شود پس
مجموع پنجاه و چهار خواهد شد چنانکه در قول ثانی بوده مگر اینکه تقسیم مختلف ست و این مسئله مشکل ست
زیرا که نص مفقود ست و عمل باشهر خالی از قوت نیست و احوط بر مصالحه ست مبحث سوم در اجتماع
صنفین ست پس بدانکه جد پدری مثل برادر اعیانی و علاتی ست و جده پدری مثل خواهر کذالک پس اجداد
پدری و اخوه پدری دو ثلث مال را باهم قسمت میکنند باین روش که حصه هر واحد ذکور چند حصه هر واحد
اناث بوده باشد و اجداد مادری و اخوه مادری ثلث را مساوی باهم تقسیم کرده میگیرند مگر اینکه برادر مادری
هرگاه یک کس باشد سدس میراث می برد و در صورت تعدد ثلث و جد مادری هر چند منفرد باشد ثلث میگیرد
و هرگاه باینها زن یا شوهر شریک شود نصیب اعلی خود میگیرد و اگر نقصانی در فریضه رود بر اقربای
پدری میرسد و بر اقربای مادری نقصانی متصور نیست چنانکه از فریضه اگر چیزی باقی ماند بر آن مخصوص
باقربای پدری است و اقربای مادری را از آن نصیبی نیست و اختلافی که در مسئله رد در مبحث کلالات گذشت
درینجا هم جاری میشود و جد هر چند بعید باشد با برادران شریک میشود و هر چند اینها قریب
باشند و همچنین بالعکس یعنی اولاد برادران هر چند پائین روند مثل پدران و مادران خود
شریک اجداد میشوند هر چند اجداد قریب تر باشند و علت اینکه دو صنف مستقل اند آری گاه قریب
و بعید هر دو از یک صنف باشند اقرب ابعد را مانع میشود پس جد حاجب جد پدر میشود و همچنین برادر
و خواهر مانع اولاد اینها میشوند بلکه در صورت اختلاف صنف نیز در انتفای حجب تامل کرده اند و لکن مخالف صریح بنظر
نرسید فصل سوم در میراث طبقه ثالثه ست و آنها اعمام و اخوال و اولاد ایشانند و آنچه بعضی گفته اند

که خال با جده یا جدهای در مشارکت میراث می کنند چنانکه نقل کرده‌اند اتفاق علمای ما را بر این و آن شاذ است و
متروک شود مقام چهارم چند مبحث است مبحث اول آنکه اعمام و اخوال برادران و خواهران پدر و مادر اند
پس در صنف در سلک یک صنف منسلک اند پس اگر یکی از ایشان تنها منفرد شود مرد باشد یا زن پدری
باشد یا مادری تمام مال را فرا می گیرد و اگر متعدد باشند پس چند صورت دارد یکی آنکه اعمام تنها باشند
پس تمام مال را بالسویه با هم قسمت می‌کنند اگر جهت قرابت متحد باشد و اگر متحد نباشند پس اگر همه ایشان
کلالة الابوین باشند و بعضی کلالة الام پس آنکه از جمله کلالة الام است اگر یک است سدس و اگر
متعدد اند ثلث و در صورت اجتماع [illegible] باشد حکم تفاوت نمی کنند میان ذکور و اناث ایشان قسمت
میان ایشان بالسویه است و کسانی که از جمله کلالة الابوین اند مستحق بقیه‌اند خواه پنج سدس
باشند خواه چهار سدس یعنی دو ثلث و اقتسام میان ایشان بتقدیر اختلاف در ذکورت و انوثت متفاوت خواهد بود
یعنی دو حصه عم و یک حصه عمه پس اگر دو عم و یک عمه موجود باشند پنج سهم تقسیم هیچ خواهد علی القیاس
اما کلالة الاب پس با وجود کلالة الابوین بهره از میراث ندارند و در صورت فقد کلالة الابوین کلالة
الاب قائم مقام ایشان می‌شوند و میراث ایشان مثل میراث ایشان است دوم آنکه فقط اخوال باشند
ذکور و اناث ایشان با اتحاد جهت در قسمت متساوی اند و با تفرق در جهت کلالة الاب با کلالة الابوین
از میراث ندارند و کلالة الام خواه با کلالة الابوین جمع شوند و خواه با کلالة الاب در صورت وحدت سدس
و در صورت تعدد ثلث میراث می برند و باقی کلالة الابوین را و الا کلالة الاب را علی الاشهر یعنی قسمت میان
ایشان [illegible] و گفته‌اند و احوط است که بنابر مصالحه گذارند سوم آنکه اعمام و اخوال جمع شوند پس
ثلث خال خواهد بود اگر چه احد باشد مرد باشد یا زن از هر قسم کلاله که باشد و در صورت تعدد قسمت
میان ایشان بطرز سابق خواهد بود و این از تفصیل خال واحد مستحق یک سدس از ثلث است چنانکه فی کلالة الام
و دو ثلث برای اعمام است پس اگر متعدد باشند و مختلف در ذکورت و انوثت بطور قسمت خواهند کرد و اگر
مختلف نباشند بالسویه و اگر واحد باشد عم باشد یا عمه هر دو ثلث برای او خواهد بود و قول ثانی اینکه هر واحد از ایشان
مستحق نصیب [illegible] خال واحد چنانکه واحد مستحق سدس باقی [illegible] شود آنها بالنسبة [illegible]

اجتماع کلالات کلالة الام اصلا ساقط نمیشود کما سلف مبحث دوم در اعمام و اخوال [illegible] و قول جعفر

هر دو مخصوص است با صنفی پس مثل آنکه اعمام میت و اخوال او وارث بند از اعمام و اخوال پدر و مادر

و اینها مقدم اند از اعمام و اخوال جد و جده و همین قیاس و همچنین اعمام و اخوال بنفسه مثل اجداد و تا هم

در اقسام ایشان خلافی که در اجداد گذشت جاری خواهد شد و مسئله خلافی از اشکال نیست اما قول پس اگر

هرگاه عم و عمه میت موجود نباشد اولاد اینها قائم مقام اینها خواهند شد هر چند پائین تر روند و همچنین

اولاد خال و خاله میت و اقرب اینها ابعد را حاجب خواهد شد و هرگاه هیچیک از اینها موجود نباشند

ثانیه اعمام میراث منتقل خواهد شد و همچنین این حکم مطرد است در کلالات ثلث مگر در یک مسئله اجماعی

که از روی نص نیز ثابت است و آن اینست که هرگاه ابن عم اعیانی با عم علاتی جمع شوند ابن عم حاجب عم خواهد بود

و بعضی حکم عم را بر عمه و حکم ابن العم بر بنت العم جاری ساخته اند و آن خالی از اشکال نیست مثل آنکه

ثابت شود از اجماع و ج علی الظاهر تغییر حکم نمی توانند شد و ابن جنید اسکافی گفته است که از برای عم

است و ارث این احوال یک ثلث گو با چنین هم شد است که اعمام و اخوال و صنف اند پس اگر

یکی با هم ماند صنف آخر نخواهد شد و مشهور گشت که این دو یک صنف اند پس با وجود عم این احوال را

نصیبی نخواهد بود و نخاصمی جامعه مبحث سوم هرگاه جمع شوند با عم پسر و خاله شوهر یا زن میت

نصف مال از جمیع بود و اگر بجای شوهر زن بود ربع را و در اینصورت خواه متعدد باشند خواه متوحد خواه اعیانی

باشند یا علاتی و اخیافی ثلث اصل بسته ثلث با و باقی برای عمه میت است و قسمت میان اینها بهمان طور

که گذشت پس اگر به هم رسند با زوج یا زوجه اخوه ثلثه کلاله از قبیل آنکه متقرب به امید میراث

می جستند پس زوج یا زوجه نصیب اعلای او میبرند و ثلث با خوال و سدس آن نامه کلالة الام اگر

یکی باشد و ثلث ثلث در صورت تعدد و قسمت آن میان ایشان بالسویه خواهد بود و آنچه از ثلث بعد

[illegible] باید برای کلالة الابوین یا کلالة الاب اینها خواهد بود و اقسام شان نیز بالسویه و آنچه از این

همه باید برای اعمام است سدس آن برای متقرب بام از جمله اینها در صورت وحدت و ثلث در صورت

تعدد بالسویه و باقی برای متقرب بالابوین و الاب بالتفاوت پس مسئله بتقدیر فرض زوج و وحدت کلالة الام

ازین شش تا سهم تصحیح میشود زیراکه اصل فریضه از شش است که مخرج مشترکست در میان هر دو فریضه
یعنی نصف که حق زوج ست و ثلث که نصیب اقربای مادریست و چون ثلث منقسم نمی‌شود بر اقربا و دو تاست آن
منکسر میشود بر فریق اول لهذا باید عدد سهام شان از شش است و نصف آن که سه تاست برای
زوج ست آنچه بعد ازین باقی میماند و آن یک تاست نیز منکسر میشود بر فریق ثانی بجهت آنکه سهام شان
هم شش تاست و در میان سهام فریقین تماثل است اکتفا باحد المثلین نموده این شش را در شش اصل
فریضه ضرب میکنند حاصل ضرب سی و شش میرسد هجده از آن از آن زوج ست و دوازده از آن برای
اخوال و ده از انجمله بخال پدری و دو تا از برای اخوال مادری و دوتای که شش سهم ست از برای اعمام ست از انجمله
هیچ تا برای اعم پدری و یکی برای اعم مادری و همچنین **مطلب سوم** در میراث اقارب سببی **فصل اول** در میراث
زن و شوهر است و در آن چند مبحث ست **مبحث اول** بدانکه توارث زوجین مشروط است به نکاح دائم
پس در نکاح منقطع یکی از زوجین از دیگری میراث نمی برد مگر در صورت اشتراط علی قول قوی و شرط
نیست که شوهر بزن دخول کرده باشد مگر آنکه شوهر بیمار باشد در وقت عقد و در همان مرض بمیرد
کما هو المشهور و فی الصحیح با قوه در حسب کفایه و درین حکم السبب بجا رضه انه عموم اخبار کثیره تامل کرده و قبل او
محقق در شرایع نیز نظری در مسئله نموده لکن عمل بر مشهور ست و بعضی دعوای اجماع نیز بر آن کرده اند و
نصوص معتبره دیگر نیز بر آن دلالت دارد و اینهمه اخبار صریح ست در بطلان نکاح و انتفای مهر و میراث
و مراد از آن چنانچه علما ذکر کرده اند عدم لزوم عقدست نه بطلان آن اساسا و الا لازم آید که
وطی از زن باین عقد مریض مذکور جایز نباشد و هو خلاف النص و الاجماع و اگر آن مریض بعد
دخول مرده باشد و یا از آن مرض شفا یافته بمرض دیگر مرده باشد پس صحت عقد و لزوم آن و
ترتب ثمرات آن از مهر و میراث و عده جای اشتباه نیست و اگر منکوحه قبل از آنکه مریض قبل
دخول بمیرد پس بعضی از علما اشکال در توریث او کرده اند و اقوی آنست که نصیبی از ارث مستحق
خواهد شد وفاقا لجماعة من الاعلام و شرط ست در میراث زوجین بقای نکاح یا حکم آن پس مطلقه
بطلاق بائن ارث نمی برد و اگرچه در عده باشد و نه مطلق وارث او لیکن اگر شوهر [illegible] قبل از

در حال مرض طلاق داده باشد یا در مرض بائن طلاق داده واقع شود یا مطلقه بطلاق ثالث
باشد و مانند آن وارث نمی شود مگر مطلقه بطلاق رجعی تا وقتیکه از عده بیرون نرفته است که
حکم زوجه است و همچنین مطلقه بطلاق بائن هرگاه شوهرش او را در حال مرض طلاق داده باشد
تا یک سال وارث میشود لیکن بشرطیکه شوهرش در عرض اینمدت شفا نیافته باشد و زن شوهر
نکرده باشد و این حکم مخصوص است بوراثت زوجه پس اگر زن در اثنای سال بمیرد شوهرش وارث نخواهد
و تفصیل این مسائل متعلق بکتاب الطلاق است **مبحث دوم** در بیان کیفیت و کمیت ارث زن
و شوهر است بدانکه فریضه شوهر بنابر نص کتاب مجید دو تا است یکی نصیب اعلی که نصف و دیگری نصیب ادنی و آن ربع است نصف
در صورتیست که زن متوفاة فرزندی از بطن خود نگذاشته و ربع بر تقدیریست که زن متوفاة فرزندی گذاشته باشد اعم از اینکه از
صلب همین شوهر باشد یا از صلب شوهر دیگر خواه پسر باشد و خواه دختر و خواه یکی از اولاد اینها و همچنین
زوجه را دو نصیب است نصیب اعلی او ربع است و نصیب ادنی او ثمن اول بر این تقدیر است که کسی از
اولاد شوهر متوفی موجود نباشد هر چند یا این زن و دوم بر تقدیر وجود واحدی از اولاد شوهر هر چند نباشد از
این زن و ازواج هرگاه متعدد باشند در همین نصیب که ربع یا ثمن باشد با هم شریک میشوند و با هم بالسویه
قسمت میکنند **مبحث سوم** در بیان مسئله رد بدانکه آنچه از فریضه زوج یا زوجه باقی بماند اگر وارث
دیگر نسبی یا سببی از ارباب فروض یا غیر فروض موجود باشد باو خواهد رسید و اگر کسی موجود نباشد
بغیر از امام علیه السلام پس رد بر شوهر ثابت است و خلافی در آن متحقق نیست مگر از سلار که فرموده
ثانی است و نصوص بر خلاف آن دلالت واضحه دارند و بر زوجه پس محل خلاف است قول اول
این است که فاضل فریضه برای امام علیه السلام است و بر زوجه مطلقا رد نیست و این قول مشهور
است میان اصحاب دوم رد بر زوجه مطلقا و این قول از شیخ مفید منقول شده سوم آنکه
در حال غیبت امام علیه السلام بر زوجه رد کنند نه در زمان حضور آن حضرت و این قول
صدوق است در فقیه و قول شیخ در تهذیب و استبصار و مختار علامه علیه الرحمه در چند
کتب و سبب در این اختلاف اختلاف روایات است و قول مشهور اقرب

نیست صحبت چهارم شکی نیست در اینکه شوهر از جمیع ترکه زوجه منقول و غیر منقول ارث می‌برد لکن عکس
آن مشهور میان علمای ما رضوان الله علیهم حرمان زوجه است از میراث بعضی از اشیا از جمله شهید در
می فرماید که اطباق اجماع کرده‌اند بر حرمان زوجه از بعض چیزها و از علمای ما کسی در این مسئله خلاف نکرده مگر ابن جنید
و قول او خلاف شمرده نمی‌شود بعد از او با ما انتهی و علما در تفصیل این مسئله و در ما اختلاف کرده‌اند یکی در تشخیص آن
چیزها که زوجه از آن محروم است و دیگری در تخصیص این حکم به زوجه غیر ذات الولد و تعمیم آن اما اول
پس در آن چهار قول است اول حرمان اوست از رقبه زمین خواه زمین مشغول به زراعت و عمارت باشد خواه
خالی از آن و از عین بنا و قیمت آن از آلات و ابنیه عینا لا قیمة و هذا هو المشهور دوم حرمان اوست از آنچه
گفته شد با اضافه شجر در حرمان از عین آن نه قیمت آن و اختیار کرده است این قول را علامه در
قواعد و شهید در دروس و جمعی دیگر از متاخرین سیم حرمان اوست از خانه‌ها و مساکن نه باغ و نه زمین زراعت
و داده می‌شود قیمت آلات و ابنیه و عمارات و این قول شیخ مفید است در بیست و مختار محقق در نافع چهارم
حرمان اوست از عین رباع نه قیمت آن و این قول سید مرتضی است و مستحسن داشته آن را علامه علیه الرحمه و دلیل قول اول
کلام محقق اردبیلی قول اول اشهر است صاحب کفایه بعد از نقل روایات مختلفه حکم فرموده
است که اگر حجیت اجماع منقول و شهرت قائل نشویم کما هو الحق پس قول ابن جنید متجه است بخصوص در
وقت معارضه با آنچه مثل آیه قرآن مجید اگر قائل شویم بحجیت چنین اجماع پس قول سید اولی است
زیرا که مراعات ظاهر آیه‌ها از دست نمی‌رود و ظاهر روایات که عام است با آن جمع می‌تواند شد و تخصیص
خصوص روایت ابن ابی یعفور که دلالت بر عدم حرمان او دارد که در مقام اختلاف آنها امر به عرض
علی کتاب الله مخالف ترجیح می‌ماند هم روایتی که مطابق با کتاب مجید است و اگر اشهر و قول
منزل پس قول مفید را اتباع از قوت نخواهد بود انتهی با افاده ملخصا مخفی نماند که ما یقتضی ترجیح
منحصر در عرض علی الکتاب نیست بلکه اشتهار بین الطایفه هم یکی از مرجحات است قال الصادق علیه السلام
خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَدَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ و شکی نیست که قول ابن جنید
که در نظر صاحب کفایه اقوی الاقوال است شاذ و نادر است و خلاف آن بسیار مشتهر است هر چند بحث مستقله

مثبت ممکن از حد جهات مستفیضه مستعمل باشد نام الیها آنکه سوا مستقبل شود ما تقدم ولیکن منعها و صحیح
مخالف عامه است و مستند ابن جنید اقرب بمالش حمل علی التقیه است و اجماع منقول با آنکه انکار
حجیت آن محل کلام است در مقام منزله هیچ است و انکار آن بحکم و تخصیص عموم کتاب باخبار مستفیضه
بلکه احادیث متواتره با شیاع پس اصل جواز محل شک نیست و اما قول سید پس اختیار آن لم اجماع
احتیاط انسب است لکن اثبات عوض با آنکه در هیچیک از نصوص اشعاری بآن نیست تکلیفی است زاید
که اصل نفی آن میکند باقی ماند کلام در تشخیص و تعیین اشیائی مذکوره که زوجه غیر ذات الولد یا مطلقا از آن
محرومست علی ما حققناه پس بدانکه زوجه مذکوره محرومست از عقار عینا یعنی زمین خانه ها بالاجماع لا
مما بین الجنید لاشکال و قیمة بالاتفاق لا من السید و عقار اصل شیء را میگویند یقال عقر الدار اصلها و فی
الحدیث ذکر العقار العقار کسلام هو کل ملک ثابت له اصل کالدار و الارض و النخل و الضیاع و منه قولهم
بالمراد العقار کذا فی مجمع البحرین و اکثر فقها لفظ عقار را در مسئله در مقام مطلق زمین استعمال
کرده اند یا بمعنی زمین خانه بالقرینه اینکه گفته اند و المراد ترث الزوجة من جمیع ما ترکه عدا العقار و ترث
من قیمة الالات و منعهم من طرد الحکم فی ارض المزارع کما فی النافع لکن سید سند علیه الرحمه
بمقام جواب از استحقاق استدلال بعموم عقار مذکور میفرماید مضافا الی استفادة من جملة من
النصوص النافیة لارثهن من العقار شیئا و النخل و الشجر منها کما صرح به جماعة پس تحسین و تعبیر بها
آن فیه که ارض الدور و الرباع است که مجمع علیه است نه تعبیر بعقار چه آن بعمومه مجمع علیه نیست اگرچه
و خانه و دکان ارض مزارع جای از آن نیست و اشمول شجر و نخل پس قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
لا یرثن من العقار شیئا که در چند حدیث وارد است بر آن دلالت ندارد و لعدم العلم
بعدم القائل و لا به المبالغة عن نفی ارث شیء منها الظاهر فی نفی الارث منه عینا و قیمة و اثبات قیمت
در اشجار باجماع مرکب تخصیصا لهذا العموم اگرچه ممکن است خالی از بعد نیست و الاجود الاستدلال علیه
بما رواه الصدوق فی الفقیه عن الاحول عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول
لا یرثن النساء عن العقار شیئا و لهن قیمة البناء و الشجر و النخل [illegible] الاحق [illegible]

که حرمان او از آلات بنا از چوب و خشت و حرمان از اشجار حرمان کلی نیست بلکه حرمان از محض عین است کما
هو مقتضی الجمع فی البین فالترجیح من الاقوال الاربعة للقول الثانی کما اشرنا الیه والله العالم و اما امر ثانی
پس اکثر علمای ما مثل شیخ محمد بن یعقوب کلینی و شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ الطائفه و جمعی
از متاخرین فرق نمی کنند در خصوص حرمان عما ذکر در زوجه غیر ذات الولد و زوجه ذات الولد
که از شوهر خود اولادی داشته باشد و همین قول را احتیاط شدید و صاحب کفایه راجح دانسته اند مستندا
الی عموم دلالة نصوص الاجماع الذی حکاه ابن ادریس فی السرائر و صدوق علیه الرحمه و اکثر متاخرین
فرق کرده اند تعلیلا للتخصیص و استنادا الی مقطوعة ابن اذینه پس ذات الولد حکم حرمان مشکل
است و احتیاط درین مسئله مطلوب و هر گاه این را دانستی پس بدانکه در چند چیز درین مقام اهم است
اول جمعی از علما تصریح کرده اند بانکه فرقی نیست در میان مکانات و مسکن زوج و غیر آن
و در میان آنکه صلاحیت سکنی ندارد چون حمامات و آسیاها و در زمین مزارع علی ما سلف و همچنین
فرقی نیست میانه طوب یعنی آجر و خشت و چوبهای سقف که از آن تیرها باشد و ستونها و تختها و درخت علی ما مر و هر چه
قابل نقل و تحویل است پس زوجه از عین آن میراث می برد و فرقی نیست در میان آنچه قابل انتفاع بالفعل
باشد یا بالقوة القریبة مثل میوه ها که بر درخت و زرعی که بر زمین است اگر چه هنوز اوان حصاد و
درو نرسیده باشد یا آنکه محض تخم ریزی شده باشد نه اصل درخت که از عین آن محروم است
دوم آنکه در کیفیت تقویم نوشته است که باید که آلات بنا و آنچه از قسم شجر و غیر آنست با این حیثیت
که بر زمین باقی باشد الی ان یفنی که اجره ای بر زمین در کار نباشد تقویم کرده شود و قیمت زمین در آن
مندرج نباشد و صیمری علیه الرحمه طریقی سهل تر در تشخیص ذکر کرده اند و آن اینست که اول
رقبه زمین را اولا تقویم نمایند و بعد از آن مجموع مکان را با عمله آن پس اگر بگویند که قیمت زمین بی عمارت بیست درهم
و قیمت مجموع چهل پس این بیست درهم هر چه زاید باشد در آن شریک خواهد بود و در اصل قیمت بنظر فقیر
خالی از تامل نیست سوم دادن قیمت بر سبیل حتم است یا عین هم میتوان داد ظاهر آنست که دادن
قیمت بر سبیل رخصت است پس اگر عین هم بدهد میتواند داد کما افاده فی الکفایة وفاقا لجماعة.

و اختاره صاحب الکفایة بالسند ره خلافاً لجماعة اخری منهم الصیمری والمحقق الثانی والشهید الثانی فی المسالک
والروضة لظواهر النصوص فهذه الاوامر الواردة ههنا فی مقام توهم الحظر غیر صریحة فیما ادعوه
فلذلک ضعف قولهم وان کان الاحتیاط معهم فی الجملة کما افید مبحث ششم و هرگاه مطلقات
وهرکسیکه چهار زن از یکی از جملهٔ آنها و تزویج نماید زنی خامسه بعد انقضاء عده اگر رجعی باشد
و در عده هرگاه بائن باشد بعد آن بمیرد و مطلقه میانه هر چهار را ولیکن مشتبه کرده پس اخیره ربع
ثمن میگیرد مع الولد و ربع ربع با عدم او و آنچه باقی بماند نصیب ازواج و در میان هر چهار
که مطلقه هم یکی است از آنها و مشتبهست بین البقیه منقسم خواهد شد کما فی النص و خلافاً در آن میت
کما از ابن ادریس که قائل بقرعه شده اند و اگر اشتباه بدو یا بیکی شود چونکه نص در چهار وارد است
همین مسئله خالی از اشکال نیست و صلح احوط است فصل دوم در میراث ولاست و مراتب آن
مرتبه است اول ولای عتق است لقوله علیه السلام الولاء لمن اعتق و میراث بسبب ولاء مثل میراث
نسب و لاء مثل میراث نسب است یکی بودن از طرفین نیست چرا آزاد کننده وارث عتیق خود میشود نه بالعکس علی
الاشهر الاقوی و خلاف آن ضعیف است و مستند ایشان بحسب ظاهر خبر الولاء لحمة کلحمة النسب و آن ضعیف سند
بسبب ابهامه و روایت سکونی است بمفهوم خبر سابق بل بمفهوم الحصر فی غیره مخصص شده است اگر ولاء
باشد میانه مرده و با یک طریق که زید عمرو را آزاد کند و بکر پدر زید پس ارث از طرفین متحقق نمیشود
بدانکه در ولاء عتق چند شرط است اول آنکه عتق تبرعی باشد پس اگر عتق بسبب واجب باشد مثل نذر
و شبهه یا از عهده یمین یا کفاره یا انعتاق قهری مثل تنکیل یا زمین گیر و یا بینا شدن یا خریدن قرابت مثل
عمودین و انعتاق ام ولد در حصه فرزندش پس اینها همه سائبه اند یا در حکم آن صحیحه علی بن رئاب
وارد است که نظر کنند در قرآن مجید پس هر جا که فتحریر رقبة باشد پس آن سائبه است که غیر از خدا
کسی را بر او ولاء نیست و آنچه برای خداست برای رسول اوست و آنچه برای
آن حضرت است برای وصی آن حضرت است از ائمه علیهم السلام و خلافی
نیست مگر در دو جا یکی آنکه شیخ در مبسوط و ابن حمزه در انعتاق ام ولد به حصه ولد ارا

و لای قرابت نموده اند و یکی در لحاق قرابت و این اعم است از اولی آن نیز از قسم
لحاق قرابت است لیکن در استحقاق ارث در ولا رعایت شده و ولی قرار داده اند و در بعضی اخبار آمده که قریب
به خود و قریب قرابت هم ارث میبرند شد پس اصل در ولا استمرار ثبوت است و کیفما کان نا شهر اقرب
در بسیر و مقام شرط دوم آنکه برائت از جریره و مکروه باشد که در صورت میراث هم برای او بخود بود
بعضی در سقوط آن گواه گرفتن بر این برائت شرط کرده اند و ظلم نیست و بعضی مفید ساخته اند سیر را
با کان حال الاعتاق و بعضی تعمیم کرده اند و الاشهر الاول شرط سوم آنکه معتق را وارثی از اقارب
نسبی موجود نباشد چه مرتبه ولا متأخر است از مرتبه ارث بالقرابة پس اگر وارث نسبی قریب باشد یا بعید
حاجب ارث الولاء میشود آمدیم بر سر مطلب پس میگوییم که هرگاه شروط مذکوره مجتمع شود منعم که معتق است
وارث او میشود اگر واحد باشد و اگر متعدد باشند همه شریک میشوند ذکور باشند یا اناث یا از هر دو
صنف و قسمت میانه آنها در میراث متساوی است لعتاقه بسبب ولا کالارث بالنسب است اگر شرکت
آنها بالسویه پس قسمت بالحصص میتواند بود صرح به الکفایة والریاض و اگر با هم زوجه از او که شده
با شوهر جمع شود پس برای زن ربع است و برای شوهر نصف و باقی برای منعم خواهد بود از جهت تقدیم مقام
عند عدمه خلاف کرده است در مسئله ابو الصلاح حلبی علیه الرحمه پس منع کرده است ارث منعم با
شوهر عتیق گفته است که هر چه هست نصف آن شوهر بفرض خواهد رسید نصف دیگر رد بر او خواهد
شد و لیکن شاذ است و هرگاه منعم مفقود باشد پس در تعیین وارث اختلاف است بعضی گفته اند که ولا منتقل
میشود به کسبه او از ذکور دون الاناث و اگر ذکور نباشند پس میراث برای عصبه او است که عقل میکنند از او
یعنی عوض جنایت او میدهند از قسم ورثه و مانند آن مثل برادران و اجداد و اعمام او و اولاد ایشان
در صورتی که آزاد کننده مرد باشد و در صورتی که زن باشد پس ولا او با ولاد منتقل نمیشود اگرچه ذکور
باشند بلکه منتقل میشود به عصبه آن زن و بعضی گفته اند که هرگاه آزاد کننده مرد باشد پس همه اولاد ارث
میبرند اگرچه ذکور و اناث باشند و این قول شیخ است در خلاف و ابن ادریس در سرائر و شهید در
دروس و منشأ اختلاف اختلاف روایات است و دلیل قول اول احادیث صحیح و قویه بیشتر

قول ثانی حدیثی موثق است که اگر کرده محمد بن عبدالمطلب شد پس حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم میراث او را بجعفر و حمزه داد و دو روایت اول اشهر است و اقوی سند و ثانیه مخالف
عامه است و صاحب کفایه تعمیم را اقرب بالسنة و المیل بکلام السید لیسبه داده است پس ترجیح خالی از اشکال
نیست و [illegible] صالحه است و مرتفع میشود خلاف در این مسئله [illegible] قول و لکن [illegible] قائم مقام الکفار و جد
[illegible] که اسم [illegible] نموده شد و اگر مجتمع شود با اولاد پدر منعم مشارک آن خواهد بود بحیث [illegible] معتقد علی الاظهر
[illegible] بالسویه یا اخوه پدر بجدیت للولاد [illegible] ترجیح عندنا اخذ بالدلیل شرعی البیانی
و اگر متعدد باشند مستقر و شرکا خواهند بود و ابن جنید علیه الرحمة اولاد را بر پدر و اخوه را بر جد مقدم داشته
و آن شاید مستند صحیح ندارد اگرچه صاحب کفایه ظاهر صحیحه [illegible] کرده اند و [illegible] است
که صحیحه [illegible] دلالت قول او منیست [illegible] احتمال تقیه [illegible] پس از کلام صاحب کفایه لائح میشود که حکم را
مثل حکم پدر است بنابر مشهور [illegible] و فرموده اند المعروف بینهم ان الابوین [illegible] کان [illegible]
مختصان بالارث و شیخ شهید ثانی علیه الرحمة [illegible] مولانا [illegible] طاب ثراه در ریاض [illegible]
[illegible] علی [illegible] شیخ [illegible] شهید [illegible] من مشارکة الاناث فی الارث و
[illegible] الاشهر [illegible] ایضا [illegible] الحدیث المتقدم [illegible]
منه بالنصوص الصحیحة البنات خاصة و اگر اولاد [illegible] اولاد ایشان قائم مقام ایشان
[illegible] میراث [illegible] اولاد [illegible]
و اولاد اولاد [illegible] ارث [illegible] خواهران [illegible] ارث میشوند [illegible]
[illegible] یکسانی [illegible]
[illegible] اجداد و ذکور اخوه [illegible] اولاد ایشان بترتیب [illegible] و اولاد [illegible]
وارث نمی شوند [illegible] خواه برادران خواهران مادری باشند خواه [illegible]
و خالات و خواه اعمام و جدات لکن صاحب کفایه مشارکت اخوات را با اخوه و جدات را با اجداد
اقرب [illegible] طبقه اخوه اجداد وارث [illegible] عام ساخته من دون التصریح بحال [illegible] و ظاهر

که عمات را در اعمام تغلیبا مندرج ساخته و در اقارب مادری نیز تعمیم را بعید ندانسته فائده

آیا وراثت در بعض ولاء جاری میشود یا نه درین دو قول ست یکی آنکه وراثت تعلق باموال و متروکات

دارد و ولاء از قبیل مال نیست پس ارث دران متحقق نخواهد شد و هو الاشهر و دیگری آنکه ارث در

اصل ولاء جاری میشود چه ولاء اگرچه مال میت نیست لکن از جمله حقوق متروکه است و ثمره نزاع ظاهر میشود

در مثل آنکه فرض کرده شود که منعم قبل از آزاد کرده خود مرده باشد در حالیکه دو پسر گذاشته

باشد پس از آن یک پسر او در حضور آزاد کرده شده بمیرد و یکی باقی بماند و درین حال بنده آزاد

کرده شده وفات یابد که درین صورت بنابر قول اول میراث منحصر در غیر فرزند مرده خواهد بود

و بنابر قول ثانی پسر موجود و اولاد پسر متوفی هر دو شریک ارث خواهند بود و لا انتقال الولاء

الیهما بعد وفات المنعم و جناب شهید علیه الرحمه در ... الاحد قول اخیر را نظر بروایتی

راجح دانسته و لکن درست آن باشد قول مشهور میتوان گفت که این روایات معارض ست با روایت

للولاء لحمة کلحمة النسب چه ظاهر این روایت آنست که ولاء مثل قرابت سبب الارث ست نه موروث

و حمل روایات اول بر این معنی باین نحو که مراد از حدیث ولاء المعتق میراث لجمیع ولد المیت ...

که ولاء معتق سبب ارث ست خواه بعنوان مجاز بالحذف یا استناد ارث بسوی ولاء بعلاقه

سببیت مجاز عقلی استبعادی ندارد خصوصا نظر بآنکه میراث حقیقت ست در وراثت

مال و در وراثت حقوق مجازی ست و لهذا جائیکه علمای اهل سنت در خصوص نفی توریث انبیا

میراث را بر میراث علم حمل میکنند در نقض کلام شان بیان نموده میشود که میراث حقیقت ست

در وراثت مال و وراثت علم مجاز ست که رجوع بآن بدون ضرورت جایز نیست و هرگاه این ادا

پس مدار آنکه ارتکاب مجاز در یکی از دو ناچار علی القولین لزومی یا ارث بر مجاز محمول خواهد شد یا در ولاء

ارث بر ولاء مجاز خواهد بود لا محاله ترجیح احدهما علی الاخر محتاج الی مرجح و الاصل عدم الارث و به

یجمع الاخبار علی تقادم واحد پس قول مشهور خالی از قوت نیست اگر گفته شود که روایت لحمه

معارض روایات سابقه نمی تواند شد بسبب صحت و صراحت دلالت آن روایات میگوییم که ضعف این

سند او و لا الله خواهیم گفت ضعف این روایت منجبرست بعمل اصحاب در جایی که معارض ندارد
با این روایت تمسک جسته اند و صراحت روایات سابقه غیر مسلم چه بعد ثبوت مجازیت میراث
در غیر مال یا ضمیمه اصل عدم نقل و اصالت نقل ارث در مالیات خاصه دون غیرها و لهذا
استدلوا علی المطلوب بان الولاء لا یقبل النقل و لهذا لا یصح بیعه و لا هبته بل رده فی الروایة
المذکورة حیث قال الولاء لحمة کلحمة النسب لا تباع و لا توهب مراد و عاطفه ریزون ایات در معنی مراد
استحقاق ثانی بحکم نسبت و از اینجا قوت قول مشهور لایح گردید و تعجب عدم استدلال اصحاب
با من روایات از متباینه برچه سبب و چگونه چنین نباشد حال آنکه مجاز شناخته حکم مسبب الی السبب مجازی
ست شایع مع ما یجعل الولاء نحو ثانیا من البعد و از اینجاست که ولا را جمله اصحاب قسیم دیگر انساب
ذکر کرده اند پس سبیل آن سبیل آنها یکی خواهد بود تفرقه از کجا **فائده** و هرگاه این دا
این آنکه چنانچه مولی عتیق خود را وارث میشود اولاد او را نیز وارث میشود هرگاه قریب النسبی نداشته
باشد للصحاح مع عدم ظهور الخلاف منها عن رجل اشتری عبدا له اولاد من امراة حرة فاعتقه
قال ولاء ولده لمن اعتقه مراد از حره یا حره بالاصل است و یا حره بالعارض بر تقدیر ثانی در ثبوت
این حکم کلامی نیست و سیجئی تفصیله فی مسئلة جر الولاء و بر تقدیر اول اولاد حره یا آزاد اند علی تغلیبهم للام
و یا مملوک مالک پدر اند کما فی صورة الاشتراط عند جمع و عموم حدیث شامل هر دو صورت است
لکن در صورت حریت اصلیه اولاد خلافی ظاهر نیست در عدم تحقق ولاء و در صورت مملوکیت محتاج بعتق
مستقل خواهند شد و در صورت من حیث العتق ولاء متحقق خواهد شد نه از حیثیت ولاء پدر لیکن قیل
ست که روایت را بر حرة العارض حمل کنند و ذکر حره از برای احتراز است از مملوکیت بالفعل و الله العالم
کیفما کان منصوص بعد از تصریح [illegible] خلاف آن دلالت ما اول است **فائده** و هرگاه شخصی کنیز خود را که بحباله نکاح غلام
دیگر بوده باشد آزاد کند قبل از آنکه مولی شوهر غلام خود را آزاد کند پس ولاء اطفال اولاد مولی کنیز که
مالک و معتق ام اند خواهد بود بعلت آنکه مولی ام نعمت بر آنها دارد چه عتق با در سبب ایشان کرده پس
اگر بعد تو باد را ولاد بمیرند تقسیم از لقمه ترکت پدر نرفته و ارث او مولی ام خواهد بود اگر چه مولی

اب بعد از پسر سبب آزاد کند لکن هرگاه پدر قبل از پسر مرده و ولاء او را وارث شده باشند پس ولاء برای ایشان است از جهة
الانعام المنعم مولی الاب مستقل خواهد شد چه ولاء اب مقدم است بر ولاء ام کما لو کان متقدما قبل عتق الام
معه لان الولاء لحمة کلحمة النسب بحدیث الحمة و النسب الی الاباء دون الامهات و فی مسئلة اخیر لا خبر این
که در ولاء دست اینها هم تمام مشهور ولد که بعد از آزاد شدن پدر مستولد شده باشند و حال آنکه [illegible]
بعد آزاد کرده شود چه ولاء ایشان بخصوص از برای اصناف عتق خواهد بود کانما من کان حسب نعمت و
احسان معتق او نیست از احسان عتق اب کما سابق و مشهور آنست که حریة اصلیه او لا موجب لانسب
بلکه خلاف میان ظاهر نگردیده ولکن اخبار صحیحه را دلالت مطلق چه و اردگشته چنانکه اشاره بان فرموده
آخوند مجلسی علیه الرحمه در بعض تعلیقات خود بعضی که بعضی از این آیات مشعر باید ظاهر با اختصاص حکم
الجبر بما اذا کانت حرة الاصل کما هو ظاهر الاخبار المعالجة علی خلاف ما ذکره الاصحاب و جمعوا علیه فتدبر و در
شرح مفاتیح گفته است و الظاهر انه لا خلاف فیه الا ان صحیحه بعض السابقة تنافیه بحسب الظاهر و تاویل
کرده اند این را با اینکه حمل بر تحقیق بجهة نسب عتق مادر پس ولاء از جهة معتقه خواهد بود کما صرح به المجلسی
چه الحکم شیخ قائل شده باینکه با در ولاء که از آزاد شود از جانب ما لکه چه الکه بعد از آنها مملوک باشند
پس ولای جد جد را آزاد کند پس ولای اولاد از معتق با در معتق جد منتقل نشود چنانکه در صحیحه سابقه معتق بود
منتقل نشد و بنا بر این هرگاه بعد اتفاق جد مولی پدر بدرجه آزاد کند ولای معتق جد معتق اب منتقل خواهد شد
و این مسئله را حیی البحر [illegible] نکرده محقق در شرایع در محل خود لا از مولی الام که الاجد توقف نموده کتب [illegible]
جمعی بسیار از علما فرموده اند که هرگاه معتق لا لم یوجد اقربا او که میراث مال او از التقلی با نها و از و منقول شده
پس ولای مولی المولی منتقل شود چه الکه ایشان موجود نباشند پس اقارب مولی اقربا معتق لا اصل اند و اگر اینها هم
موجود نباشند پس بسوی منعم منعم و کذا و بنا بر این همه جید للولاء لحمة کلحمة النسب گذشته اند مرتبه ثانیه
مرتبه ولاء ضمان جریره است و آن عبارتست از عقد خاص که مرکب است از ایجاب و قبول چنانکه در صیغه
سایر عقود است ایجاب آنست که یکی بدیگری بگوید که عهد عقد با تو واقع کردم بر اینکه متقبل کنی از من
خواهش جنایت و جنایت من ضمان آن تو باشد و بار گیری وارث شوی مرا و آن دیگر بگوید قبول کردم

ضمان ولیکن در صورتی که شخص قبول کند ضمان [illegible] بوده پس بر عکس اگر اینکه [illegible] بر خطر
مذکور اینجا مبسوط است و شرایع آن ضمان جریره از طرفین محقق خواهد شد یا اینکه شخص اول گوید که عقد
کردیم تو با من که تو ضامن جنایات من باشی و من ضامن جنایات تو باشم و میراث گیری هر او [illegible]
کنم ترا وارث من باشی و من وارث تو باشم پس شخص دیگر قبول کند و این ضمان جریره در ایام جاهلیت
بنای میراث بوده پس برقرار داشت حق تعالی در صدر اسلام او را باقی گذاشت و بعد آن نسخ کرد احکم را
باسلام و هجرت پس آن کسی که اسلام آورده با هجرت میکرد و با هجرت وارث او میشد [illegible] و لا و بعد آن منسوخ
شد به توارث رحم و قرابت و از شافعی نقل شده است که ارث بضمان جریره مطلقاً منسوخ گشته و نزد
اصحاب ما بعضی چنین است یعنی در صورت فقدان اقارب نسبی و لا معتق این عقد سبب ارث میتواند شد
[illegible] و احکام آن [illegible] در بحث میراث بیان [illegible] هر چند در [illegible] اثری از این عقد
[illegible] باقی [illegible] و بعضی از علما [illegible] اعتراض کرده [illegible] احوال [illegible] ذکر آن [illegible] اینست
این عقد [illegible] بر جواز [illegible] پس [illegible] از طرفین [illegible] آن [illegible]
کرده [illegible] لا [illegible] لان [illegible] و الاجماع [illegible] الولایة [illegible]
که سبب ضمان [illegible] مخصوص [illegible] از اولیا [illegible]
علمای دین [illegible] لای عتق ارث [illegible] ساخته اند [illegible] بالنقل [illegible] آن [illegible]
و این ضمان صحیح نیست مگر نسبت با کسی که آزاد شده است [illegible] آزاد شده باشد
لکن معتق از جریره او برکنار بوده باشد [illegible] الولاء [illegible] عدم [illegible]
اصل باشد [illegible] ایشان [illegible] ضمان جریره ساخته اند [illegible]
بلا عتق [illegible] اگر چه خود وارث [illegible] ضمان باشد کما لو لم یکن للمضمون له [illegible] زوج
زوجه با ضامن [illegible] ضمان [illegible] است [illegible]
از کلام [illegible] لاحق [illegible] لای [illegible] امام [illegible]
مسلمان [illegible] کافر [illegible] شرف اسلام فایز گرده و در صورت [illegible] مراتب مقدمه

وارث آنحضرت خواهند شد و احدی از علما قائل و اثبات این را نکرده و بعضی که در مقنعه او
ذکر کرده اند ضعیف است سنداً و دلالةً کما اشار الیه الفاضل الکاشانی فی المفاتیح و فصلناه فی
بعض تعلیقاتنا علی ریاض المسائل و دیگری لا مستحقین کرده است که هرگاه از زکوة بنده خریده
آزاد سازند هرگاه وارثی نداشته باشد پس مستحقین زکوة وارث او خواهند بود کما ورد فی بعض
الروایات و تبعه فی ذلک شارح المفاتیح مرتبة ثالثة و لا امامت و النصوص فی ذلک مستفیضة
الا ان فی جملة من النصوص ان الارث حینئذ لبیت مال المسلمین و قد یستند الیها الاسکافی فی حکمه لمضمونها
و هو ضعیف لاحتمالها التقیة او حملها علی بیت مال الامام علیه السلام و هو الاولی مع کونه اشهر فتوی
بحسب مراتب الارث اخر ها پس وارث میت امام علیه السلام بود و تا کسیکه هیچیک از وراث نسبی و سببی
از زوجه موجود نباشد و اما زوجه پس شریک آنحضرت است در میراث در غیبت علی الخلاف و فی کیفیة علی الاصح
الاشهر کما فی الریاض و کیفما کان امام علیه السلام را ایام حضور و ظهور میراث خود را هر که میخواهد
میدهند و بهر مصرفی که میخواهند میرسانند لکن در مقنعه و نهایة شیخان علیهما الرحمة روایت کرده اند که جناب
امیر علیه السلام میراث من لا وارث له را بفقراء بلد میت قسمت میکردند و محتمل است که آنحضرت
بحسب اختیار چنین امری را بعمل می آورده باشند لا التوظیفة من الشارع و اما در زمان غیبت اختلاف
است پس بعضی از علما فرموده اند که مال من لا وارث له چنانکه مال امام علیه السلام است باید که از برای آنها
گذارند و باید که وصیت کنند بمحافظت و ایصال آن بآنحضرت در وقت ظهور مثل سایر حقوق
آنحضرت مثل شیخ در خلاف و دعوی اجماع بر آن کرده و بسیاری از اوائل و اواخر قائل شده اند بقسمت
کردن آن بفقرا و مساکین مطلقا کما فی الشرائع و التحریر و غیرهما و یا مقید بآنکه از بلد میت باشند
کما فی اللمعة تا شبیه کنند بفعل امیر علی علیه السلام و روایت مراد از همشهریان میت
نه آنکه مراد از بلد میت بلد موت او باشد و از شرح لمعه اعتبار بلد مال مستفاد میشود که بنا را بر حمل فعل
علیه السلام چنین نهاده و بر هر تقدیر اخیر روایت صحیح مؤید روایت قسمت باهل بلد میت است که مذکور شد
لکن احتمال اول اظهر و بالجمع اوفق و در بعضی نسخ این روایت لفظ مسیح واقع شده و آن معرب

همشیره است یعنی ان خنثی رضاعی و موید نیست انکه در روایتی وارد گشته که شخصی مرد و وارثی نگذاشت غیر از برادر رضاعی
اما وارث میتواند شد حضرت فرمود آری اینهمه و این ایات سند و منافاتی از جهت ضعف سند نیست قول ثانی اقرب
واشهر است چه آنحضرت حقوق خود را از قبیل خمس انفال بشیعیان مباح ساخته اند که ما ولایت علیه السلام و اما
جناب سید رضی علیه الرحمه تخصیص آن بمحاویج سادات اقرب و انسب از جهت انکه در روایات آمده است که سادات
عیال آنحضرت اند و از جهت انکه هرگاه برای سادات حق شان از خمس فاکمل بین جبر کفایت شان
لازم است در زمانه حضور پس در زمان غیبت شدت حاجت سادات و عدم وفای خمس بمصارف شان لازم است
اری اگر اینها غنی شوند و غنی می شوند الا ان یشاء الله چه این قدر کالممتنع لان التوفیق عن اهل العصا
مسلوب پس بغیر سادات صرف کرده خواهد شد و کیفما کان صحیح است حکام جور از المنتهی ان ادا الا ان یاخذوه
قهرا و اگر باوصف اختیار بآنها واگذارد ضامن خواهد بود و اگر بحفظ بعض ببذل بعض مجبور باشد حفظ
ما امکن واجب خواهد بود و مستحب باقی البذل للاقل فالاقل والله یعلم مطلب چهارم در میراث نادره و دران
چند فصل است فصل اول در بیان میراث خنثی ست و انچه بدان ماند مبحث اول در میراث
خنثی پس باید انکه خنثی کسی است که علامت رجولیت و انوثیت در او مجتمع شده باشد و ظاهر آیات و روایات
دلالت میکند بر انحصار نوع انسانی در صنف مرد و زن پس در نفس الامر خنثی از یکی ازین صنف دو
بیرون نیست پس یکی از مرد و علامات اصل و دیگری زائد خواهد بود پس اگر مرجحات عقلیه یا شرعیه ممیز اصل
از زائد توان کرد خنثی واضح خواهد بود و حکمش واضح چه اگر ملحق برجال خواهد بود حکم آنها برو جاری
خواهد شد و اگر ملحق بنسوان خواهد شد حکم نسوان برو نافذ خواهد گردید والا پس خنثای مشکل خواهد بود و شیخ
شهید ثانی فرموده که علامت سبق بول عدم آن سفر باید که اگر علامت رجحان باعتبار الاصل یافته
شود و بر طبق ان حکم نموده خواهد شد و درین هنگام خنثای واضح خواهد بود و مع التساوی فی البول مشکل
خواهد بود و اصحاب حکم این خلاف کرده اند بطریقه استعلام حال او بحسب شرع نزد علمای فریقین اینست که
اعتبار کنند بول کردن او را پس اگر بول میکند از ذکر مرد است و اگر بول میکند از فرج زن است و اگر از
هر دو بول میکند انکه اسبق باشد اعتبار بآن خواهد بود و در بیان مخرج حکم میراث او جاری خواهد شد

و در اول خلاف آنچه ذکر نمودیم حقیقت نیست و در ثانی جمعی اعتبار غلبه کثرت نموده‌اند و ابو حنیفه بصورت
عدم حقیقت بول بعدم علم عرف و بحکم اعتراف نموده صاحبیه اعتبار بکثرت مقدار کرده‌اند و ابو حنیفه
رد آنها گفته که آیا میدید که قاضی بر مرد زن بول مشغول شود و لابد فیه در حساب سبق و کثرت اشکالی
دانسته و فیه نظر پس اگر هر دو احتمال برابر باشد پس جمعی از اصحاب ما بدلیل الاشتهار اعتبار کرده‌اند بحکم
که انقطاع بول از آن متاخر باشد و بعضی متقدم الانقطاع را مقدم دانسته‌اند و بعضی هیچ یک را معتبر ندانسته
اند و الاول لا یخلو من قوة پس اگر در این هم برابر باشند و اشتباه در حال مشکل قرعه فرموده و از اجماع
نیز دانسته و شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمه حکم بعد اضلاع نموده‌اند پس اگر در عدد مختلف باشند حکم
بذکورت مرد کرده و اگر مساوی باشند حکم بانوثت کرده‌اند و دعوی اجماع بر آن نموده‌اند بجهة حکم علی علیه السلام
این در این امر و ... نص خنثی که روایت کرده است آن از شیخ در تهذیب که زن خنثی
آنحضرت حاضر شده بود پس حکم فرمود بشمردن استخوانهای پهلوی او پس عمل کردند که در جانب
راست هفده است از جانب چپ یازده تا و در روایت صدوق در جانب راست هفده و در جانب چپ هیجده پس آنحضرت
تکبیر فرموده و ... آن ساخته امر فرمود که الا کی حاضر آرند پس ... آن او را ...
داده و ارشاد فرمود که سبب آنست که حضرت حوا از استخوان پهلوی حضرت آدم مخلوق شده و اضلاع مرد
کمست از اضلاع زن و بعضی از ارباب عقول گفته‌اند که اگر استخوانهای پهلو هجده باشد از طرفین
پس زنست و اگر هفده باشد از جانب راست نه و از جانب چپ هشت پس مرد است و این قول با هیچ یک
از روایتین مطابقت ندارد و روایت صدوق عن السکونی امر بعد اضلاع و بنای حکم بذکورت بر
نقصان عدد اضلاع زن بقول مطلق وارد شده و بعید نیست که خلقت انسانی در هیئات مختلف باشد
و اول الیه اثبات و اقربها الی الاعتبار لکن آنچه از قول علمای تشریح مستفاد میشود آنست که در اثر
استخوان پهلو از اجزاء طرفین میباشد که مجموع آن بیست و چهار میشود و تفرقه میان مرد و زن که روا
اختلاف روایات و عدم انضباط عدد موجب اشکال است و در حل این روایات تکلف بسیار است و ممنوع
بالجمله این روایات مشتمل است بر خلق حوا از ضلع آدم و مذکور و آنچه مخالف آن است

کما فی الفقیه و العلل فی خبر سماعة و مشهور میانه علما آنست که نصف نصیب انثی و نصف نصیب ذکر بخنثی
میدهند لموثقة هشام بن سالم عن الصادق علیه السلام فان کانا سواء ورث میراث الرجال و النساء
و مراد از ان جمع بین الامرین نمی تواند شد لمخالفة الاجماع پس لا محاله جمع بین النصفین مراد باشد
تا نیمه سهم کنند از اصل عقل چه ترجیح بلا مرجح محال است پس اگر برادری فرزند یکی خنثی باشد یا پسر
سهم خواهد بود از جمله دوازده سهم چه فریضه بر تقدیر یکه خنثی ذکر باشد اثنین خواهد بود و بر تقدیر انوثت
از سه و آن دو عدد متباین است پس یکی را در دیگری ضرب میکنند شش حاصل میشود و بعد از آن ضرب میکنند شش را
در دو دوازده میشود پس بر تقدیر ذکورت خنثی نصف نصیب اوست نصف دیگر نصیب را در دو خواهد بود و بر تقدیر
انوثت و ثلث آن که هشت است حق پسر یک ثلث که چهار است نصیب خنثی خواهد بود و چون نصف گرفته شود
شش پس نصف اول که سه است با نصف نصیب ثانی که دو است بخنثی میدهند و باقی که هفت است
بپسر بحق الذکورة و از آنچه گفته شد یافت که حاصل ضابطه تقسیم فریضه که ... ان یا ...
در ... اگر از جمله ... خنثی او را بر تقدیر ذکورت و انوثت استخراج نمایند و بنا بر فرض انوثت ...
بعد آن ... اگر در میان هر دو فریضه تباین باشد یکی را در دیگری ضرب کنند و اگر متوافق باشند یکی
در جزء وفق دیگری ضرب نمایند و اگر متماثل باشند اکتفا بیکی از آن و اگر متداخل باشند اکتفا باکثر
میکنند ... علی التقادیر آنچه بدست آمده است از ... که مخرج نصف است ضرب میکنند پس آنچه
حاصل شد ... علی التقدیرین است آنرا تنصیف میکنند کما ذکره الاکثر و بعضی در طریق تقسیم
در این مقام چنین گفته اند که ... اقل عددی ... که تنصیف آن ... و از برای ... و چند
و از برای خنثی نصف ... بنا بر این فرض اول فریضه از هفت خواهد بود چه مخرج نصف ... و نصف
آن چهار نصف ... است پس برای پسر چهار سهم از جمله هفت سهم خواهد بود و سه سهم برای خنثی
تقسیم مطابقت ... تقسیم اول ... در فرض مذکور چهار سبع ... نصیب پسر است و سه سبع نصیب
خنثی ... تقسیم اول پنج سهم از جمله دوازده سهم پس ... ضرب کنند دوازده را در هفت ...
... المشترک هشتاد و چهار ... حاصل ... اول ...

پس بر قول ثانی حق خنثی شش سهم اول از سه سبع بقدر یک جزو از مخرج مشترک که هفت و سه سبع است و اما احد
من اثنی عشر اصل الفریضه و نصف سدس سبع المرتفع و بین مباین بعد فرض دیگر و اول ادق تا بعضها
ست و اگر شریک شود با خنثی زوج یا زوجه پس فریضه دیگر ورثه را با خنثی تصحیح سکنند بطریکه گذشت
پس مخرج فرض زوج یا زوجه را در آن ضرب کنند پس آنچه حاصل شود فریضه همه این ورثه خواهد بود
مثل آنکه در فرض سابق تقسیم میراث شوهر و فرزند که یکی خنثی بود و دیگری متحقق الذکوره از دوازده سهم
باشد پس هرگاه فرض کنیم که میت با این دو فرزند زنی هم گذاشته است پس در نصورت دوازده را
در هشت ضرب سکنیم نود و شش حاصل شود پس ازین وجه دوازده خواهد بود و بر اخنثی و غیر خنثی
آنچه از دوازده رسیده بود از اسقف باقی سبعه خواهند داد پس پنج سهم بخنثی خواهد رسید و هفت
دو سهم به پسر که ذکره جماعه من الفقها و اقرب آنست که گفته شود اصل فریضه که مخرج فروض خمسه
باشند سه باز نه و بعد از آن ببینند که انکسار بر فریق واحد است یا زیاده یقین و مصاعد این تقدیر
اول مثال مذکور کافی است چه اصل فریضه از هشت ست و یکی که نصیب وجه است منکسر نیست و هفت تا
که نصیب دو خنثی است منکسر است بر آنها پس نظر کردیم در نصیب عدد سهام فریضه آنها تباین یافتیم
پس اصل فریضه او در عدد سهام شان ضرب نمودیم کما مر و اگر عدد ازواج سه تا باشد پس انکسار
بر فریقین خواهد بود و میانه نصیب و عدد هر فریق تباین است و بین العددین … [illegible] الیس الثقا کردیم
بر ضرب هشت که اصل فریضه است در دوازده و صحیح التقسیم کما مر مگر آنکه دوازده که حق ازواج است
بر سه نفر آنها بالسویه منقسم خواهد شد و اگر فرض کنیم که عدد ازواج پنج تا است پس بین العددین
تباین خواهد بود لامحاله محتاج خواهیم شد بضرب العدد فی العدد و ضرب الحاصل فی مخرج الفریضه او
تبلغ اربعمائه و ثمانین و اگر فرض کنیم که زنی فوت شده که دو دختر و یک پسر خنثی را وارث گذاشته
و با آنها زوج هم موجود باشد پس اصل مسئله خنثی و من من قبیله از شصت سهم خواهد بود که بر تقدیر
ذکوره خنثی التقسیم از شش سهم صحیح میشود و بفرض انوثت از پنج سهم و میانه هر دو تباین است پس ضرب کردیم
پنج را در شش سی حاصل شد و سی را در دو شصت حاصل شد و هو المطلوب و منه یصح التقسیم علی الفریقین

و چونکه نصیب اولاد با مخرج فریضه زوج سه تا است و در میان ۱۲ و سهام شان ۱۲ عدد نصیب ایشان
توافق بالمعنی الاعم است پس ضرب دست که عدد سهام ایشان وفق آن گردانند پس بجای شصت ثلث آن
که بیست است بگیرند و از او را در اصل فریضه زوج ضرب کنند تا هشتاد حاصل شود و ربع آن که بیست باشد بشوهر
خواهد رسید و سه ربع آن که شصت است بفرزندان او لا منقسم خواهد شد نه آنکه اصل فریضه خنثی را که
شصت است در اصل فریضه زوج ضرب کنند لان مبلغه الی مائتین و اربعین مع ان التقسیم یصح فی ثمانین پس
از اینجا لایح گردید که در صورت اجتماع زوج یا زوجه عامیت قاعده استخراج فریضه در صورت انکسار لازم است
نه آنکه فریضه خنثی را علی الاطلاق در مخرج فریضه زوج و یا زوجه کیفما کان ضرب کنند کما اطلقه جماعة
من الاعلام چه این درست نمی آید که در صورت تباین نصیب با سهام فریضه خنثی و در صورت توافق
ضرب وفق لازم است کما اوضحناه فلا تغفل والله العلیم و همچنین در صورت اجتماع ذکر و رنه **مبحث دوم**
کسیکه نه فرج زن داشته باشد و نه فرج مرد باین طرز که بول او از دبر خارج شود یا این المخرجین
نقبه و ستبا یا که ماهر و فضله از ان بیرون آید و یا شاکل آن که میراث می شود بقرعه علی الاشهر الاظهر و در
بعضی اخبار صحیح وارد است که امام می نویسد از حال کسیکه نباشد از برای او آلتی که مردان دارند و نه آنچه زنان
دارند و همه که قرعه می اندازد امام یا هر کسی که قرعه می اندازد باین نحو که می نویسد بر تیری یا رقعه عبد الله
یعنی بنده خدا و بر دیگری امة الله یعنی کنیز خدا بعد آن بگویند اللهم انت الله لا اله
الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بیّن لنا امر هذا المولود
کیف یورث ما فرضت له فی الکتاب بعد آن هر دو تیر یا هر دو رقعه را در تیرها یا رقعه های مبهم خلط
کنند و سهام را بر آرند پس از آن و سهم هر چه اول بر آید بر طبق آن میراث میدهند الی غیر ذلک
من الروایات المعتبرة و از کلام بعضی از اعلام وجوب دعا عند القرعه مستفاد میشود
و بعضی نفی وجوب کرده اند و الاول احوط و ان کان فی تعیینه و تعیینه نظر و لا اقل من
مطلق الدعا لقوله علیه السلام یجلس الامام و یجلس معه ناس یدعون الله تعالی و فی آخر الروایة ای قضیة
اعدل من قضیة یجال علیها السهام ان الله تعالی یقول فساهم فکان من المدحضین زعموم

این فقره تعمیم حکم فرع به خنثی نیز استنباط میتوان کرد و ابن جنید درین مسئله نیز اعتبار بول کرده است
که اگر بول را از هر دو اندازد پس مرد است و اگر بول او از مخرج نجهد بلکه متصل بان نیز پس انثی است روایة و
مبحث سوم در حکم شخصی که دو سر و دو بدن باشد و بدین یک کمر باشد خواه با این که علامت مرد داشته باشد
و خواه علامت زن حکمش آن است که هرگاه هر دو بخواب روند پس باز هر دو بیدار شوند پس اگر یکی بیدار شود
و یکی پس دو کس اند والا یکی و درین حکم خلاف و کلامی بنظر نرسیده و نص با آن وارد است و اگر این
در حکم نص باشد در … را هی و جه صدا نگوش هر دو میتواند رسید بخلاف … ساختن
و تحریک که احساس آن باختصاص یکی میتواند داشت و لکن … آن … ابها را باید ملحوظ
بلکه در گوش او صدا کردن … است و ابعد التعلیم و هرگاه علامات ذکر شده در او یافته خواهد شد حصه
و هرگاه علامات زن خواهد داشت حصه زن خواهد گرفت و اگر خنثی با سلوب العلامة خواهد بود حکم آن
جاری خواهد شد علی ما سلف تفصیله فصل دوم در میراث غرقی و مهدوم علیهم آنکه هرگاه جمعی با
غرق شوند یا بصدمه افتادن دیوار هلاک شوند و تقدم و تاخر موت هر یک شان که مناط ارث است معلوم
متحقق نگردد پس اصل ضابطه مقتضی نفی ارث است از ینجاست که هرگاه بغیر این دو سبب هلاک شده باشند
و موت شان معا اتفاق افتاده باشد یا قبل و بعد لکن متقدم را از متاخر نشناسند پس جمیع اصحاب
دعوی اجماع کرده اند بر اینکه توارث طرفین منتفی خواهد شد و سیاق الکلام فیه پس میراث هر واحد منتقل
بوارث او شده و مختص باشد باو یا مشترک باشد میانه هر دو لکن این مسئله بخصوصها السبب دلیل خارج
خارج از اصل است چه علما السبب بخصوص کثرة اتفاق کرده اند بر اینکه بعضی از اینها وارث
بعض دیگر میشوند لکن سه چیز را شرط کرده اند اول آنکه مال از هر دو یا یکی باشد و یا از یکی از ایشان دوم
آنکه متقدم الموت شان از متاخر متمیز نباشد باین نحو که سبق و اقتران هیچیک معلوم نباشد و بتقدیر آنکه
موت یکی متقدم بوده و یکی متاخر باشد متعین نباشد که کدام یک متقدم است پس اگر علم باقتران موت هر دو
بهم رسد ارث منتفی خواهد شد و اگر متقدم متاخر مشتبه نباشد متاخر وارث متقدم خواهد شد نه بالعکس سوم آنکه علاقه
وراثت از طرفین متحقق باشد یعنی که هر کدام که متاخر الموت باشد از دیگری میراث برد اگر چه

و بنابر این صاحب کفایه گفته است که این شرط مبنی بر شبهه است و در صورتیکه توارث از هر دو طرف
باشد انتفاء حکم ظاهر است و در صورت نفی آن از یک طرف جواز انتفاء حکم تامل نموده هر گاه این ارث ثابت
بدانکه کلام در این مقام در دو جا است تحقیق آن اول آنکه اصل عدم توارث و در حقیقت تقدم علم بتقدم
موت مثل خلاف نیست کما صرح به الفاضل الجزائری فی منبع الحیات حیث قال لا خلاف بین الاصحاب
ان من شرط الارث فی غیر الغرقی و المهدوم علیهم العلم بحیوة الوارث عند موت المورث الی ان
قال و بالجملة فمقتضی الاصل ان لا یحکم بالتوارث الا بتحقق سبق موت المورث علی الوارث الا ما خرج بالدلیل
لکن محقق علیه الرحمه در مختصر نافع میفرماید و فی ثبوت هذا الحکم بسبب غیر الغرق و الهدم تردد و
سید در ریاض المسائل میفرماید که منشأ تردد این است که اصل که در نفی تعدی حکم میکند و ظاهر علت که اشتباه است
بسبب مقتضی اشتراک است و شیخ مفید و اکثر قائل بان حکم اصل اند و علیه الفاضل الجزائری فی رسالة له
فی المواریث منعا لعموم العلة و ابن حمزه و ابو الصلاح قائل شده اند بتعدی حکم در سایر اسبابی که
اسباب مثل حرق و قتل و غیره [illegible] الالف و استنباط علت [illegible] تنقیح مناط [illegible]
و بعض روایات از مستند دانسته اند و قول اول بنا بر قوت نیست نمیکند [illegible]
که در مقام لیکن [illegible] بعض از بعض و یکی [illegible] و حاشیه این مسئله را [illegible]
اکثر جائی توقف داشته اند و [illegible] سبب از حکم خارج است و توارث در آن
محل کلام نیست چه آنکه بنا بر آن در غرقی و مهدوم علیهم سبب عام علی القول بالتعمیم کفایت نیست
مقتضی التفصیل کلام شیخ و آن نیست که با اجتماع شرائط آنکه ضعیف است یعنی بعضهم و یقین اول است و لا
او را قدیم میکنند با عینی که اقوی است و ضعیف را وارث او قرار میدهند بعد از آن [illegible]
هم اخبار معتبره بر آن دلالت دارد و حدیث صحیح وارد است تورث المراة من الرجل ثم یورث الرجل
من المراة و فی معناه غیره و لکن خبری که ضعیف بنا بر قول اول آن اقوی است و نیست ازان جمله
آنکه در فرض ثانی میفرمایند بلکه اضعف که او بنا بر اشهر بل علیه عامة من تاخر و از ظاهر غنیه اجماع آن
نقل شده است جهت ظاهر و حدیث صحیح که دلالت دارد بر اینکه هر گاه در بعضی طرق [illegible]

ترکهٔ آنکه مالی ندارد بعدیم المال میرسد و از او بورثهٔ او منتقل میشود و در روایات دیگر و خبر صحیح الضعف بر آن
دلالت ظاهره دارد و شیخ مفید و غیر او قائل بتعدیت توارث بغیر شده اند و آن مشکل است و اما این
تقدیم بر جهت وجوبست یا استحباب علما را در این باب اختلاف است و بنابر قول اول که قول مفید و جماعتی
هم میرسد اگر علت وجوب تقدیم ایشان نظر کرده اند و لکن احتمال تعبد بعض السنت مستفاد میشود و در حق
مال پدر از پسر همین حکم است چه اصل اخص است از مدعا الا ان یتمم بالاجماع المرکب و علی القول بالوجوب اگر پدر و
پسری غرق شوند اولا فرض کنند که پسر پیشتر مرده است و پدر از پسر اگر پسر اولاد داشته و پدر را از او ارث
میکنند پس نصیب خود را که سدس است میگیرد بعد از آن پدر را میت فرض میکنند و پسر از او ارث میکند
پس نصف اصل مال او را میگیرد و این نصف منتقل بورثهٔ پسر میشود که وارث او است و این سدس منتقل
به برادر پسر میشود و اگر برای یکی از اینها وارث خاص نباشد دون الاخر آنچه بدیگری از او رسیده است
منتقل بوارث او نخواهد شد و آنچه باتفاق الوارث رسیده است از برای امام علیه السلام خواهد بود و اگر
هیچیک وارث نداشته باشد ترکهٔ یکی بدیگری و ترکهٔ آن دیگری باول بمحض فرض منتقل شده بامام علیه
السلام اصل خواهد شد و اگر وارث داشته باشد ترکهٔ هر دو باو خواهد رسید و هرگاه میانهٔ هر دو
تفاوت در استحقاق نباشد اعتبار تقدیم ساقط خواهد شد و نتیجهٔ تقسیم همچنان است که گذشت اگر
برای یکی از این دو مالی باشد و دیگری مال نداشته باشد از صاحب مال منتقل بعدیم المال میشود و از او منتقل میشود
بوارث او و وارث آن ذو المال محروم خواهد شد و این احکام همه مخالف اصل است لکن عمل
بر آن بسبب نص تعبداً لازم است و در موت حتف الانف که بدون سبب خارجی باشد یا بسبب ظاهری باشد
بمرض و مانند آن حاصل شود میراث هر یک از اموات غیر معلوم التقدم و التأخر بوارث خاص او و بامام
خواهد رسید مال یکی بدیگری منتقل نخواهد شد و این حکم بین الاصحاب متفق علیه است و بعض نصوص هم بر آن
دلالت دارد **فصل سوم** در میراث مفقود است و آن کسی است که غایب باشد و حال حیات و
زندگی او معلوم نباشد در تقسیم ترکهٔ او انتظار لازم است اتفاقا و لکن در قدر انتظار اختلاف است بعضی
قائل شده اند بانتظار چهار سال تا حصول یقین لکن در یکی از آن تصریح وارد است بقدر طلب فی الارض

اربع سنین فان لم یقدر علیه فتم بالیمین لورثته و مثل الحکم در باب زوجه نیز وارد ست لهٰذا بعضی بعد
تفحص اربع سنین تا مدت مذکوره حکم جواز تزویج بعد آن بعضی از اعلام از امور یدمقام دانسته اند از جهت
اولویت چه احتیاط در امر فروج شدید ست و لکن از بعض آن چه از آیات معلوم میگردد که حاکم شرع
بعد از تفحص طلاق را نیابةً عن الغائب واقع میسازد و عده عدهٔ طلاق ست نه وفات و بر این
تقدیر حصول نا امیدی باین ایات محل تامل ست بعضی قائل اند با انتظار ده سال از جهت روایت صحیحه
و در دلالت آن تاملی ست و بعضی گفته اند که اگر ورثه اغنیا باشند مال را بدون انتظار باینها تقسیم میکنند
و عمل بر ان مشکل ست و ممکن ست حمل آن بر انقضای مدت و جمعی گفته اند که انتظار میکشند تا وقتیکه از
حین ولادت او آنقدر مدت بگذرد که مثل او عادةً بآن مدت زندگانی نکند و عمل بر ان اشهر و احوط
ست و لکن فی وجه بلکه در صورت عدم بسط ید حاکم شرع چونکه مدت مذکوره که برای طلب مفقود مقرر
شده ست از طلب او عاری ست عمل بر همین صورت اخیره متحتم ست و استصحاب حیات هم مقتضی همین ست و
در این مقام قول رابع نیز هست که ابن جنید اسکافی بان قائل شده است که اگر مفقود در لشکری گم شده
باشد که هزیمت و قتل در میان آنها بکثرت واقع شده باشد پس چهار سال و الا ده سال انتظار میکشند
لکن قصر بطلب و تفحص در این عرض مدت نکرده و بنا بر مشهور جمعی تصریح کرده اند باعتبار مدت یکصد و
بیست سال و بعضی بصد سال و بعضی بنود سال و الاصح البناء علی ما کان اکثر بحسب العادة
و بلوغ بصد سال هر چند نادر ست لکن گاه است که اتفاق می شود چنانکه چند کس از موثقین را
درین زمان هم مدعی زیاده از آن یافته ایم و هر چند بنا حکم بر فرد نادر مشکل ست لکن
استصحاب حیات تقویت آن می کند پس بنا بر صد سال و در بیست که معتبر باشد
لااقل منه بلکه از بعض وجوه رعایت زائد احوط ست

فصل چهارم در مسائل متفرقه

مسئله اولی آنکه هرگاه پدر از جد به پسر خود و میراث او برات
نماید پس مذهب مشهور آنست که باعث حرمان پدر نمی شود بلکه خلافی در مسئله از
غیر شیخ در نهایه و ملتقی من تبعه نقل نشده و بعضی گفته اند شیخ از اختلاف خود در غیر نهایه رجوع

نموده و از اینجاست که جمعی عوض جامع نموده اند لکن بعض روایات در تحقیق شیخ ذکر کرده اند و مشتمل بر آن
صحاح از عبارت مذکور تنها درست و در دلالت آن بر مطلب شیخ نظر کرده اند چه آن صریح است در نفی ارث
مسئله ثانیه ولد زنا وارث نمی شود و میراث نمی برند او را نیز پدر و مادر و کذلک اقربا به النسبه از
اگر به وجه مباح زاده شده باشد یا اولادی از حلال بهم رسانیده باشند توارث میان آنها متحقق خواهد شد
والا فالارث للامام علیه السلام از ابن جنید و صدوق و ابی الصلاح منقول شده که ایشان مادر را
وارث ولد زنا قرار داده اند و کذلک عکس آن به اخباری متمسک شده اند و آن محمول بر تقیه است مسئله
ثالثه حمل وارث میشود اگر زنده پیدا شود و هرگاه وقت ولادت یا بعد از آن صدائی که از او ظاهر شود دلیل
حیات اوست و هرگاه حرکتی بنماید که از او ظاهر شود که از حیات او باشد آن هم کفایت میکند چنانچه
بعض اخبار صریح بآن است و اخبار استهلال که مفهوم آن مشعر است بعدم ارث در صورت انتفاء آن
مقید است به صورت تمکن از سماع صوت که مفید یقین به حیات باشد بلکه احتمال حرکت طبیعی داشته باشد و حصول
افادهٔ یقین به حیات در آن داخل نیست بلکه در صورتی که مظنه هم کافی باشد لانه مقتضی الاصل و الاستصحاب
الحیاة و روایات مفیده انحصار در استهلال را بعضی حمل بر تقیه کرده اند و بسا قرینه علی ذلک و بعضی
تفرقه کرده اند در میان ارث و دیت و تخصیص داده اند استهلال را به دیت و مطلق حرکت را به ارث
کما فی المفاتیح و صحیح و وجیه است التفصیل بما افاده صاحب الریاض لا یخفی و بعضی مشترط دانسته اند حیات را
تا وقتی که خروج تمام شود و مختار است که در وقت وفات مورث در حمل حیات داشته باشد اگر چه تقریباً
که وجود حمل در آن وقت معلوم باشد و آن به تحقق طفل در کمتر از شش ماه از وفات مورث متولد شود و هم
چنین به تحقق متولد شدن آن در مدت امکان حمل که ده ماه است و هرگاه بیش
از ده ماه بگذرد حمل آن که تحقق معلوم نباشد اما اگر همچنین مشتبه باشد آن نیز
آمده که به لحوق طفل به آن ممکن باشد پس به لحوق حکم نموده اند به عدم ارث از اصل و تفصیل
الفرعة علی قول الشیخ رحمة الله علیه جمعی تصریح کرده اند به اینکه اگر نصفی از طفل بیرون آمده باشد
حرکت او و آن ظاهر شده باشد بعد از آن هرگاه وضع حمل به اتمام رسیده و مرده بیرون آید مستحق نمی شود میراث

نخواهد بود و بعضی گفته اند که خلافی درین مسئله نیست مگر از اهل سنت مسئله را امام ابو حنیفه رحمة
علیه الرحمه و جمعی دیگر تصریح کرده اند بلکه خلافا نقل کرده اند و دیگر برای حمل اثر را احتیاطا حصه دو پسر یا
دو دختر و همچنین چه امکان بیشتر است باحتمال جواز ابدا اعتنا نکرده اند و الا کاه هست که اتفاق شما
سه یا بیشتر میشود و احتمال اینها و بنا بر صورت فرض میشود چه یک پسر است یا یک دختر یا یک خنثی یا دو دختر یا
دو خنثی یا یک دختر و یک خنثی یا یک پسر و یک خنثی یا یک دختر و یک پسر یا دو پسر یا بیشتر پیدا شده
اعم از یکه واحد [illegible] یا متعدد از جنس ذکور باشند یا اناث یا خناثی و اکثر از روی نصیب ذکور اند پس لا جرم
بنا بر که احتیاط در عزل نصیب ذکور است پس اگر با حمل پسر جمع شود ثلث باو داده خواهد شد و دو
ثلث حصه اگر [illegible] باید گذاشته خواهد شد و اگر دختری با پسر با حمل جمع شود یک حصه از جمله پنج حصه باو داده خواهد شد
و باقی امانت خواهد بود و الی ان تقع انحال حملها پس اگر پسر ظاهر شود آنچه امانت بوده است
همه آن پسر یا دختر موجود داده خواهد شد و اگر زنده پیدا شود و مطابق فرض مفروض باشد مثلا یا یا
بهما سابها داده خواهد شد و اگر مخالف فرض بوده باشد بحسب استحقاق باینها داده خواهد شد و
باقی خواهد بود میراث باورثه سابقه رد کرده خواهد شد و اگر ظاهر خواهد گشت که آنچه عزل کرده اند
قدر استحقاق شان کمتر است ورثه سابقه سهم استیفا خواهند نمود و اگر با حمل ذو الفرضی جمع
خواه واحد خواه متعدد پس اگر [illegible] حمل عدم از آن [illegible] تنقیص تر تیب نصیب ها باشد [illegible]
بالتساوی [illegible] مثل آنکه شخصی مرده باشد و پدر و پسر و حملی گذاشته باشد [illegible]
میراث پدر [illegible] و عدم حمل [illegible] و حصه پسر [illegible] اگر [illegible]
بوده باشد پس آنچه [illegible] الفرض [illegible] و از آنچه [illegible]
تا آنکه حقیقت حال متعین شود و مثلا شخصی فوت شده پدر و حمل را گذاشته [illegible] بر تقدیر تولد [illegible]
پدر سدس [illegible] علی حسب [illegible] داده خواهد شد و بر تقدیر تولد [illegible] ربع [illegible]
پدر خواهد رسید [illegible] سدس [illegible] محتملات [illegible] داده شود و [illegible] امانت می باشد حتی [illegible] الامر اگر
وارث موجود باشد که بر تقدیر تولد طفل زنده محجوب عن الارث شود و بر تقدیر عدم ارث شود [illegible]

اگر شوهر که گمشده بیاید تا آنکه حقیقت حال بعد معلوم شود پس زن از سهم میراث
میراث خواهد بود و بعضی علما گفته‌اند حاسبه هرگاه کسی از غیر فرزند حمل را ساقط کند پس دیت او را
پدر و مادر او وارث میشوند و هرگاه آنها مفقود باشند دیت را اقرب با پدر و مادر الا وارث
خواهد شد و در المتقرب بالام و منع شیخ از متقرب باحد الطرفین مطلقا ضعیف است و در
روایتی که ضعف آن منجبر است بعمل اصحاب وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام هرگاه
طلحه و زبیر را شکست دادند مردم طرف خانه‌های بصره آمدند و نزدیک شدند در راه بزن حامله
پس از خوف و بیم آنها حمل او ساقط شد در حالیکه زنده بود پس اضطراب کرد تا آنکه مرد و بعد او
مادرش هم مرد بعد از آن حضرت امیر المؤمنین با صحابه بر او گذشتند و آن زن در راه افتاده بود
پس از مردم پرسیدند که حال چیست حقیقت حال را عرض نمودند پرسیدند که زن اول مرده
است یا طفل عرض نمودند که طفل قبل از او مرده است پس آنحضرت شوهر ضعیفه را طلبید که پدر
الطفل بود و پس دو ثلث دیت با دو باشید و ثلث دیت با در بر آنچه حصه مادر بود و نصف آن
شوهر و نصف آن الحارث و دیگر مسئله ... هرگاه دو کس با هم تعارف داشته باشند ... که
متوقف میراث باشد میراث تمام میشود و بقیه ذکار ... کما هو منصوص لم ... خلاف
... علی خلافه محمول علی التقیة مسئله سابعه در میراث فرزند ملاعنه یعنی زنیکه شوهر او را
متهم بزنا ساخته یا فرزند او را از خود نفی کرده باشد و غرض در اینجا این قسم اخیر متعلق است شرط است
که شوهر مع قدرت اول ... نسبت داده باشد بلکه بدعی مشاهده باشد از زن و حاکم شرع امر بر او فرو عنا
پس حاکم شرع شوهر و زن را امر بملاعنه میکند و کیفیت آن در کتاب اللعان مذکور است و بعد از
لعان مفارقت و تحریم موبد میان آنها متحقق میگردد و حد قذف از شوهر و حد زنا از ضعیفه
ساقط میشود و نسبت فرزند بسبب پدر منقطع میشود پس استفاده ... باز اختصاص میابد
پس از برای او دیت سدس با اولاد آن فرزند و باقی برای اولاد اگر پسران تنها یا با پسران هم
دختران باشند و اگر دختر واحد یا متعدد باشند پس از برای آنها است نصف یا ثلثان فرضا ... دختر ...

رد کرده میشود و اگر او را فرزند یا حاجب موجود نباشد ثلث با مادر خواهد رسید اگر با زن چنین سهم
خواهد شد و در صورت اولی نصیب او سدس و در صورت ثانیه نصیب اعلی خواهد یافت و اگر مادر تنها وارث
شود ثلث بفرض و باقی از جهت رد تمام خواهد شد پس همه مال را بخواهد برد و اگر او را تنها گذاشته باشد
مال را در صورت انفراد وارث آنها بقرابت بفرض و الا بفرض و رد میگیرند کما سلف و اگر اولاد
نگذاشته باشد اقارب دیگر از اخوه و اجداد و مادر خواهد رسید مع عدمهم و الارث للامام علیه السلام اجماع
بنصوص گذشته بر آن دلالت دارد و اگر شیخ در استبصار ابن جنید تخصیص داده اند این حکم را بوجود
عصبه مادر که عقل توانند کرد و این با وجه تمیز است که ثلث بر آباء رسیده است و باقی برای امام اگر
جانی شود خواهد شد و اگر عاقله باشند پس با مادر رد کرده میشود و خبر صحیح بر شق اول از هر دو شق
دلالت دارد و شق ثانی را گویا صدوق از راه جمع بین الاخبار اختیار کرده است ولکن تحقیق
و موافقت آن با عمل اکثر اصحاب بر خلاف آن طریق با اول خواهد بود و وارث میشود فرزند ملاعنه
مادر خود را اتفاقا و همچنین اقارب او و دیگر اقربای مادر را وارث میتوانند شد و لکن از استبصار شیخ
مفهوم میشود که اگر پدر اعتراف نموده باشد بعد النفی پسر ارث اخوال خود خواهد برد و الا فلا کما هو
مقتضای بعض از روایات و قول اول خالی از قوت نیست شرط اعتراف پدر در ارث اقربای مادر
خالی از بعد نیست پدر من تقرب به او وقتیکه پسر اعتراف نکرده اند میراث از طرفین منتفی است و
هرگاه پدر اعتراف به بنوت نماید بعد لعان تکذیب خود کند پس اشکالی نیست در اینکه پسر ارث
پدر خواهد برد و پدر وارث پسر نخواهد شد و اما اقربای پدری پس در باره شان سه قول است اول آنکه توارث
بعد اعتراف لازم از طرفین متحقق خواهد شد دوم آنکه ارث از طرفین منتفی است سوم آنکه اگر تصدیق
لعان نمایند یعنی مصدق شوند در آن میراث از طرفین منتفی خواهد شد و اگر تکذیب نمایند میراث از طرفین متحقق
و خیر الامور اوسطها علی الاشهر و چنانکه در صورت لعان نسب با عصبات منتفی است هرگاه ابن ملاعنه بمیرد
و برادران مادری و برادران پدر و مادری بگذارد حصه همه مساوی خواهد بود و تشبث اطلاق در مقابل
اطلاق مجاز است قوة لا مسأله کرده که بالکل

کان لهم بین فضلوه کان له کتاب محرّفه هرگاه جمیع از ده احکام اسلام را شرط کرده باشند که ایشان را
التزام احکام اسلام پس علما رضوان الله علیهم در حکمی که بر ایشان جاری باید کرد اختلاف نموده اند پس از
یونس بن عبد الرحمن رضوان الله علیه که از اجلای اصحاب حضرت امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است
منقول شده که بنای میراث ایشان بنسب و سبب صحیح میگذارند نه بسبب و نسب فاسد و از فضل بن شاذان رحمه الله
علیه الرحمه که از فضلای اصحاب و از رواة اخبار عسکریین علیهما السلام است نقل شده که بنای ارث ایشان را بنسب صحیح
و فاسد و سبب صحیح دون الفاسد میباشد و شیخ الطائفه در اکثر کتب خود در نسب و سبب هر دو تعمیم نموده از صحیح و فاسد
و قول اول را سید مرتضی علیه الرحمه و ابو الصلاح و ابن ادریس و جمعی دیگر ترجیح داده اند و سید دعوی اجماع بر آن
نموده و بعضی این قول را نسبت باکثر نموده اند و قول ثانی را صدوق یعنی ابن بابویه و ابن ابی عقیل
و شیخ مفید علی ما نقل عنهم اختیار کرده اند و قول ثالث را ابن ... و مقداد و غیره ایشان از علما در تحریر اینها
مشهور و لیکن مسئله خالی از اشکال نیست اکثر و آیات دلالت بر صحت نسب و سبب اینها دارد و فقیر در بعد
دارد مثل کل قوم دان بدین یلزمهم حکمه آن مرجح قول اخیر است و تکلم علی التفصیل فی هذه المسئلة فی رسالة
مفرده ان شاء الله تعالی مطلب پنجم در بیان موانع ارث است و مشهور آنها شش است اول کفر دوم
قتل سوم رق چهارم ملوکیت ... باب اول در بیان مانعیت کفر است و آن مانع نمی شود مگر از جانب
وارث یعنی که کافر وارث مسلم نمیشود نه اینکه کافر وارث کافر نباشد و نه اینکه کافر موروث مسلم نشود
پس حاصل مانعیت آن است که کافر وارث نمی شود مسلمان را خواه آن کافر حربی باشد خواه ذمی و خواه مرتد فطری
یا ملی و از بعض اخبار که نفی توارث اهل دو ملت مستفاد میشود یا محمول بر تقیه است و یا بر نفی ارث من کلا
الطرفین علی ان یکون النفی واردا علی المجموع من حیث هو مجموع و آن اعم است از انتفای آن از یک طرف
و انتفای آن از طرفین ... الی آخره المراد هو الثانی کما صرح به شطر من الاخبار پس اگر مسلم
وارث مسلم داشته باشد خواه تنها باشد و خواه با وارث کافر و هر کدام ... باشد مثل اینکه دو پسر داشته
باشد یکی از اینها مسلم باشد و یکی کافر پس میراث بمسلم اختصاص خواهد داشت و همچنین اگر کافر
... باشد ... امام علیه السلام اگر میت کافر باشد پس اگر وارث کافر ...

در کفر باشد میراث کافر را خواهد برد و اگر وارث او کافر و مسلم هر دو موجود باشند پس وارث مسلم همه را
خواهد برد اگرچه بعید باشد مگر امام علیه السلام کما صرح به فی القواعد و الروضة البهیة فینبغی تحصیل
الفرق بین الکافر و المسلم و هرگاه وارث کافر مسلمانان متعدد باشند و همه در یک مرتبه باشند
باشد که وارث کافر بشرف اسلام درآید اگر اقرب از ایشان باشد ولی میراث خواهد بود و اگر
مساوی ایشان در مرتبه بوده باشد در میراث شریک خواهد شد این حکم شامل هر دو مسئله است خواه
مورث مسلمان باشد خواه کافر و خلافی در این مسئله نیست و اگر وارث مسلم واحد باشد کافر مزاحم او نخواهد بود
اگرچه اسلام آورد و هرگاه وارث غیر امام علیه السلام باشد حال در صورت وحدت وارث میت بمجرد
موت منتقل باو میشود پس انتقال او بدیگری محتاج بدلیل خواهد بود و بعضی بر آنند که اگر عین ترکه موجود
باشد و بعد اسلام مشارک میراث میتواند شد هرگاه وارث واحد بوده باشد و آن شاذ است کما صرح
فی المسالک لکن هرگاه وارث واحد امام علیه السلام باشد پس اگر مورث مسلم است مشهور آنست که کافر اگر
اسلام آورد اولی بمیراث خواهد بود و حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و محقق ابن ادریس و جمعی بر آنند که
هرچند اسلام آورد مزاحم وارث امام نخواهد شد بعلت آنکه بمجرد موت مورث مال بامام منتقل شد و پس
اسلام او وارث نخواهد شد و بعضی بر آن رفته اند که اگر ترکه میت را به بیت المال نقل
کرده باشند پس ثانی حق است و اگر هنوز نقل نکرده اند پس قول اول متعین است و بعد رد و لیس
صحیح رای ابن ادریس قول اخیر جهتی ظاهر نیست و اگر میت کافر بوده باشد امر میراث دائر باشد میان
کافر و امام علیه السلام پس کافر مقدم خواهد بود و در بازار وارث کما سلف و اگر بشرف اسلام مشرف شود
بطریق اولی وارث خواهد شد وارث او مقدم بر میراث امام علیه السلام خواهد بود و از قواعد ...
... مسلم اولی است بمیراث ... از خویشان او که کافر باشد خواه ... کافر باشد خواه مسلم ...
... هرگاه ... باشد ... کافر باشد هرگاه ...
... هرگاه ... کافر ...
... کافر باشد ...

اعتبار زوجه و نقصان ارث زن یا ام است هرگاه وارث دیگر مسلم موجود نباشد و یا ذکر شده بیشتر وجه
این هنگام هرگاه یکی از ورثه که کفار بوده اند قبل از اسلام آورند پس بعضی از علما مثل شیخ در نهایه قائل
شده اند باینکه شریک خواهد زوجین حقیقتا نمیشد از جهت آنکه تمیز بین الفرض و الرد ممنوع است و رد بر
طبق ایشان از ولایت مستحق و احد است این جاست که هرگاه یکی از مسلمین پدر کافر را بگذارد و یا خواهر مسلمه را و پسر
کافر را پس کافر اینها اگر اسلام آورد شریک مسلمه نمیتوانند شد و بعضی مثل محقق در شرایع تفرقه کرده
در میان زوج و زوجه پس بتقدیر اول حکم کرده اند بعدم ارث آنکه اسلام آورده است بر تقدیر ثانی مشارک
میراث ساخته اند و آن بنا بر محتمل بعدم الرد علی الزوجه و مشارکة الامام درست می آید بنا بر قول رد
علی الزوجه هم از توابع مسئله سابقه است آنچه مشایخ ثلثه از مالک بن اعین از ابی جعفر علیه السلام
روایت کرده اند در خصوص نصرانی که مرده باشد و از برای او پسر برادر و پسر خواهر وارث باشند و هر دو مسلمان
باشند و از او اولاد صغیر و مال را نیز گذاشته باشد که آنحضرت فرمود که از برای ابن الاخ دو ثلث مال خواهد
بود و از برای ابن الاخت یک ثلث و بر آنها خواهد بود نفقه اولاد میت بنسبت حصص هرگاه قبل از بلوغ
اسلام نیاورند و اگر قبل آن اسلام آرند مال را با امام بسپارند پس اگر اسلام بابلوغ باقی خواهند بود امام
مال را با آنها خواهد داد و اگر اسلام نیاورند یا بعد اسلام بر گردند امام مال او دو ثلث به برادرزاده و
یک ثلث بخواهرزاده خواهد داد و ظاهر آنست که فتوی اکثر اصحاب بر این بوده و روایت هر چند ضعیف است لکن
جمعی از اجلای علما تصریح کرده اند باینکه عمل اکثر اصحاب از متقدمین بلکه متاخرین نیز برین روایت بوده است
و روایت از جمله اخبار مشهوره است پس عمل بر آن درست است هر چند با ضوابط سابقه مخالفتی دارد لکن
محتمل است که بمنزله استثنا باشد چه این روایت قطع نظر از انجبار ضعف آن باشتهار بعضی از
اصحاب تقویت سندش نموده و بعضی بتصریح بتصحیح آن پرداخته اند و لکن مع ذلک جمعی از
علما با وصف فقد معارض صریح درین حکم تامل کرده اند آنهم از جهت مخالفت اصول و عمومات از آیات
عدیده خالی از وجه نیست و رعایت احتیاط اولی و نیز از توابع این مسئله است که هرگاه یکی از والدین
صغیر مسلمان باشد پس فرزند ملحق باو خواهد شد هر چند اسلام پدر یا مادر بعد از انعقاد حمل

قبل از بلوغ طفل باشد لیکن هنگامیکه بالغ خواهد شد جبر خواهند کرد او را بر اسلام اگر ابا و انکار خواهد کرد بحکم
حکم مرتد فطری در قتل خواهد شد و خلافی درین مسئله ظاهر نیست و ثمره اینکه حکم کرده اند بر صغیر بمرتد بودن
باشند آن صغیر هم محکوم بکفر خواهد بود و از اینجاست که اطفال کفار را مثل جوانان و پیران شان
استرقاق میتوانند کرد و جناب سید سند علیه الرحمه میفرمایند که ظاهر آنست که تبعیت اطفال در اسلام و
کفر بابوین از ضروریات باشد که از اخبار متواتره استفاده آن میتوان کرد و دلیل تکلیف باسلام بعد بلوغ
و اینکه اگر ابا کند قتل کرده شود از مسلمات ثابت و شبهه نیست مگر درینکه حکم بارتداد عن الاسلام بجبر و
اسلام یعنی از چه پیدا است چه بر چیزی درین خصوص مطلع نشده ام مگر روایت مرسله صدوق قال
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا اسلم الاب جرّ الولد الی الاسلام فمن ادرک من ولده دعی الی
الاسلام فان ابی قتل و ان اسلم الولد لم یجر ابویه و لم یکن بینهما میراث و اطلاقات النصوص المتضمنة
لاحکام الارتداد غیر شاملة لمثل هذا المرتد بحکم التبادر جملتها و التصریح فی بعضها مسئلة اخری مسلمانان
باهم متوارث میشوند اگر چه اختلاف مذاهب داشته باشند مگر اینکه از فرق محکوم علیهم بکفر باشند مثل
خارجی و ناصبی که معلن بعداوت اهل بیت علیهم الصلوة و السلام باشد و غالی که مرتبت الوهیت برای
ائمه علیهم السلام قرار دهند و مجسمه باشند آنها و بعضی مطلق مخالف را حکم کفار دهند و کفار باهم
میراث میبرند اگر چه اختلاف ملل داشته باشند و خلافی درین ظاهر نیست لکن از مقنعه شیخ مفید بنا بر بعض نسخ
چنان فهمیده اند که مرتد و اهل بدعت را مثل معتزله مرجیه و خوارج وارث میشوند و این فرق مومن
وارث نمی شوند و در نسخه دیگر مرده و فرق مذهب مشهور نسبت داده کذا نقله السید السند طاب ثراه فی الریاض
و از حلبی نقل شده که کفار ملت با کفار دیگر ملل را وارث نمیتوانند شد و آنها وارث اینها نمی شوند
و مجبره و مشبهه وارث مسلم نمی شوند مسئله اخری در احکام مرتد و آن کسی است که بعد اسلام
منحرف شود و پناه بجوید از ضلال بعد الهدی آن بر دو قسم است یکی آنکه ولادت او بر اسلام
شده باشد یعنی وقت انعقاد حمل احد الابوین او مسلمان بوده باشند کما صرح
به الاصحاب چنانچه میکنند آن العبض اخبار این باب از جهت تعبیر از آن عمن ولد علی

الا اسلام او علی الفطرة و او را مرتد فطری می نامند و حکمش آنست که اگر بجای این شخص [illegible] باشند بمجرد
ارتداد او قتل او میکنند و کشته شود یا نشود زن او از او جدا میشود و عده وفات نگه میدارد اگرچه دخول بها
نباشد علی قول و هی کما فی الریاض اموال او در میان ورثه مقسوم میشود و خلافی در این احکام ظاهر نیست
و از کافی نقل شده که او میان مرتد فطری و ملی فرقی نکرده حکم ثانی را از اول نیز جاری ساخته و آن شاذ
است و مخالف اکثر نصوص که تصریح بتفرقه در آن واقع شده و آنچه مطلق است محمول است بر مفصل و قسم دوم
آنکه اول کفر اصلی خواه ذمی باشد و خواه حربی باسلام آید و از آن برگردد بکفر خود و عیاذاً بالله الحق
الا الضلال پس آن مرتد ملی است و حکمش آنست که او را ابتدا قتل نمیکنند بلکه بر توبه او را تحریک نمایند
پس اگر توبه نماید توبه او را قبول میکنند و اگر ابا و انکار نماید او را میکشند و بعده بطلاق زنش
اعتداد میکنند و اگر او زنده ماند بعد وفات اگر بمیرد و این احکام نیز خلافی ظاهر از شیخ علیه الرحمه
فرموده است که اگر مرتد کافر بدار الحرب ملحق شود میتوانند که او را مرده انگارند میراث او را در میان وارثان
تقسیم میکنند و ابن ادریس علیه الرحمه خلاف شیخ نموده مستنداً الی بقاء الملک علی مالکه و گفته است که شیخ خود در
مبسوط و خلاف از آن رجوع نموده و آیا بمجرد عرض اسلام بر مرتد ملی و انکار او از آن قتل او درست است یا بعد
از انتظار توبه اوست و با انتظار او [illegible] بقدریکه رجوع او با بیان او ممکن باشد یا بقدر سه
روز کما فی روایة ضعیفة السند گنجایش دارد هر یکی محتمل است و الی کل ذهب ذاهب مختار شهید علیه الرحمه
قول اوسط است و قول اخیر احوط است اگر با تمکن مع الرجوع را هم از نار او علیه کرده اند [illegible]
حکم مرتد آن زن پس اگر از دین اسلام برگردد خواه مرتده فطریه باشد و خواه ملیه اقدام بر کشتن او نمیکنند
بلکه او را حبس میکنند و در اوقات نماز ضرب و تادیب او واقع میسازند تا آنکه توبه [illegible] نماید پس اگر توبه
نکند و رجوع بحق نماید فهو المطلوب الا در قید مخلد خواهد بود و کار بر او تنگ میکنند و در روایات
معتبره بر آن دلالت دارد و در بعض و آیا بدل حبس استخدام بخدمت شدیده و تضییق در مطعم و مشرب او
وارد شده و شاید او استخدام بیان ثالث است و آن حبس بر آن کرده است یا آنکه استخدام او بدل [illegible]
حبس است و در بعض روایات صحیحه آنست که مرتده علیه العذاب [illegible] تا توبه میکند [illegible]

اجماع یا دلیل واضح نیست و بعضی از علما احتمال کرده‌اند که تفصیلی که در باب مرتد مذکور شده در باره زن نیز
جاری شود و آن مشکل است هرگاه این را دانستی پس بدانکه عدم قبول توبه مرتد فطری بحسب ظاهر شرع لازم است
و هرگاه توبه او حقیقی باشد میانه خود و خدا ظاهر آنست که مقبول خواهد شد لقاعدة التکلیف و استحالة
عدم قبول الایمان بعد التکلیف علی ما هو مقتضی عدله تعالی شأنه و حکم بقتل مکلف است که برای حسم مادهٔ فساد
و قطع سلسلهٔ ارتداد و ابتذال حدود جاریه علی اهل الاسلام باشد: منافاة مسئله اخری هرگاه مرتد فطری
بمیرد میراث او بوارث مسلم خواهد رسید اگرچه بعید باشد و وارث کافر قریب نمی‌باشد و اگر وارث او
منحصر در کافر باشد امام علیه السلام وارث او خواهد بود و معتمد علی الکفار در حلافی و از ظاهر بعضی
همچنین بر می‌آید که در صورت انحصار وارث او در کافر اختلاف است در ارث کافر و وارث امام علیه السلام
منقول است که وارث او امام علیه الصلوة والسلام است نه کافر چنانکه در مرتد فطری گذشت و از شیخ
علیه الرحمه خلافی در این مسئله نقل شده از جهت آنکه روایتی گذشته است در قضیه خبری که دلالت میکند بر حکم
میراث مرتد ملی بورثه او که کافر اند میرسد و از شیخ الطائفه در کتاب استبصار موافقت او بر نقل الاجماع
نیست و در بعضی کتب این روایات را محمول بر تقیه ساخته اند چه این قول عامه است و وجوه دیگر هم در
توضیح این قول ذکر کرده اند و لکن مسئله خالی از اشکال نیست اگرچه قول اول که اشهر است خالی
از قوت نیست مبحث دوم در قتل است و آن مانع است قاتل را از ارث مقتول اگرچه
بعنوان بوده است از قتل میراث مقتول بر امری و هرگاه عمداً ظلماً و قصداً او را قتل کرده باشد للاجماع و النصوص
و اگر از روی حق یا قصاص کشته باشد پس مانع از میراث نیست بلا خلاف یعرف و در روایات منع قتل بحکم نیز
مخصوص است بقتل عمد و آن مقابل تر بضد مطلوب است کما لا یخفی و مانع نمی‌شود قتل خطا للتصحیح عن حل
بقتل امر بیننا قال ان کان خطأ ورثها و ان کان عمداً لم یرثها و مثله الموثق و ابن ابی عقیل در مسئله
خلاف نموده و نیست او که روایت فضیل بن یسار است ضعیف و شاذ است از دیت وارث نمی‌شود
ولعله الاظهر و نه جمع بین الاخبار و به و اینه صریحه مع ضعفها منجبر بعمل اکثر الاصحاب کما افید و الحاق شبیه
عمد بعمد یا بخطا دو قول است لمشابهته کلیهما و لو باعتبارین و تعلیل مقابله بنقیض المطلوب در آن جاری

نیست و در صبی و مجنون دو احتمال است و شیخ شهید ثانی علیه الرحمه شبیه بعمد الحاق بالعمد را اجود
دانسته و در صبی و مجنون الحاق بخطا را اقرب بشبه عمد دانسته و وجهش موجه است که فرقی نیست میان مباشر و
سبب ظاهر مذهب للتعمیم و شیخ شهید اول علیه الرحمه در دروس نقل نموده است که فضل بن شاذان
علیه الرحمه گفته است که اگر صبی یا مجنون میت را بکشند وارث او میشود و ابن ابی عقیل هم متابعت
او نموده و کلینی و صدوق قول فضل را نقل نموده بر آن سکوت نموده اند و بعض اصحاب گفته اند که
قتل بالسبب مانع نیست و همچنین قتل صبی و مجنون انتهی و بعضی از علما از فضل بن شاذان و ابن
ابی عقیل نقل نموده اند که هرگاه پسر خود را از راه تادیب بزند ممنوع از میراث او نخواهد شد و کیفما کان
هرگاه جمع شوند قاتل عمدا از ورثه و دیگری هر چند بعیدتر باشد بر قاتل مقدم خواهد بود و اگرچه غیر قاتل
امام باشد و اگر وارثی دیگر نباشد پس مال از آن امام علیه السلام خواهد بود و مسئله آخر دیت میت مقتول
مثل سائر اموال او است که حکم میراث در آن جاری است اگرچه مقتول بالعمد باشد هرگاه مصالحه بر دیت
واقع شود پس دیت منقسم میشود بر ورثه نسبی و سببی باستدلال بعموم آیه اولی الارحام در این مقام چنانکه
شیخ شهید ثانی علیه الرحمه را اتفاق افتاده از دو وجه محل اشکال است یکی آنکه عدم دلالت آن بر حکم
سببی واضح است و دیگر آنکه عموم اولویت محل نظر است و شمول مال میت مال دیت را محل کلام است
لکن دلیل از نصوص در این خصوص موجود است فالامر سهل و الحکم لیس محلا للاشتباه و مستثنی آن اول
است باطلاق النصوص و غیرها و عموم ادله ارث شامل است اخوه پدری و مادری هر دو را لکن جمعی از علما
تصریح کرده اند که متقرب بام از دیت میراث نمی برد و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و در آن
نصوص تصریح بعدم ارث اخوه مادری موجود است و الخاص مقدم علی العام و دیگر اقربای مادری نیز بسبب
اجماع مرکب و اولویت در حرمان شریک میتوان کرد و آیا قرض خواهان مقتول در صورت قتل عمد هرگاه
ترکه وفا بادای دیون نکند مانع قصاص میتوانند شد یا نه جمعی از محققین قایل بعدم منع شده اند و جمعی
دیگر برآنند که منع از قصاص میتوانند کرد مگر اینکه ورثه مقدار دیت را ضامن شوند و بعض روایات بر آن دلالت
وارد شده و بعضی از اعلام مثل شهید ثانی علیه الرحمه در مسالک گفته اند که محل خلاف آنست که قاتل دیت را

باذن نباشد و روایت مطلق است و بعضی تنزیل کرده اند در حکم این مسئله و کیفما کان احوط رعایت قول اول است
خصوصا در صورت بذل دیت و همچنین است اگر ورثه عفو را خواسته باشند و از بعض روایات مستفاد
میشود که اگر ورثه هبه عفو کنند یا نفی نمایند و اگر قصاص خواهند بدون ضمان دین میتوانند و در
توجیه آن بعضی از اعلام فرموده اند که جواز هبه بدون ضمان از این راه است که در صورت هبه
قرض خواهان بر قاتل رجوع بدین خود میتوانند کرد بخلاف قصاص که در آن بالمره حق ایشان تلف
میشود و مؤید آنست روایت ابی بصیر عن الصادق علیه السلام ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل
لکن از آخر این روایت مستفاد میشود که عفو هم مستلزم ضمانست فتأمل و کیفما کان در قصاص هم ضمان
جمع بین الحقین است حق ورثه که تشفی غیظ است و حق غرمای مقتول که تعلق بترکه و دیت دارد
و کسانیکه تعرض قرض خواهان بجا نسیده اند متمسک شان آنست که گرفتن دیت اکتسابست و بر ورثه
واجب نیست که برای ادای دین میت کلفت اکتساب را متحمل شوند مسئله دیگر و هنگامیکه از برای مقتول
بجهة وارثی غیر از امام علیه السلام نباشد پس از برای آنحضرت است که دیت بگیرند و داخل بیت المال مسلمین
فرمایند و از برای هیچ امام عفو نمی توانند کرد و جمعی از علما تصریح باین حکم کرده اند و روایت صحیحه بر آن
دلالت دارد و ابن ادریس حلی گفته است که عفو هم میتوانند فرمود چنانکه سایر اولیاء دم عفو میتوانند
کرد بلکه آنحضرت لعفو اولی است و عفو بکرم آنحضرت انسب است و بعضی ایشان تحقیق این حکم نمیست فانه
ع اعرف بما یجب علیه و یجوز له و ما لا یجوز بحث سوم از موانع ارث رقیت است یعنی مملوک بودن
پس اگر شخصی بمیرد و وارثی که قرابت با او دارد غلام یا کنیز و بنده باشد وارث آن میت نخواهد
شد هر چند قریب باشد و از او وارث او خواهد بود اگر چه بعید باشد پس اگر فرزند کسی مملوک
شخصی باشد وارث نخواهد شد و ضامن جریره که حر باشد وارث او نخواهد شد بلکه مال او
بآقای وی خواهد رسید بحق ملک نه از جهت ارث پس رقیت نافی ارث است از
طرفین و لهذا در اخبار معتبره وارد شده لا یتوارث الحر و العبد خواه مملوک رق
محض باشد خواه متشبث بحریت شده باشد و خواه مکاتب مطلق باشد و

خواه مشروطه و اگر مکاتب مطلق باشد و چیزی از وجه کتابت را اداء کرده باشد پس بحساب آنچه آزاد شده وارث
میتواند شد بحسب رق باتفاق علما بلکه تصریح کرده‌اند بآن جماعتی و اخبار مستفیضه بر آن دلالت دارد
بلکه این حکم عام است در مملوکی که بعض آن آزاد شده باشد و بعض برقیت خود باقی باشد
خلافی درین [illegible] ظاهر نیست پس آنکه کسی بعض او مملوک و بعض آزاد باشد پس میراث
مخصوص حر خواهد بود اگرچه او بعید و مملوک قریب باشد مثل ابن ابن الابن که ابن الابن حر و وارث
میشود نه ابن مملوک و اگر از برای میت ورثه باشد بعضی آزاد و بعضی مملوک و برادر باشد
محض آزاد پس مال در میان ایشان [illegible] منقسم خواهد شد و اگر برادر بعضش مملوک باشد پس ربع
برادر و ربع باقی [illegible] با خال [illegible] طبقات الارث علی الترتیب [illegible] و اگر مملوک آزاد شود
قبل از آنکه ترکه در میان احرار منقسم شود شریک ایشان در ترکه خواهد بود اگر مساوی باشد در درجه و اگر اقرب
باشد تمام مال را وارث خواهد شد و اگر بعد قسمت آزاد شود محروم خواهد بود و اخبار کثیره درین باب
وارد است و ازینجاست که اگر وارث حر واحد باشد و مملوکی آزاد شود میراث نخواهد برد مطلقا اگرچه قبل از قسمت باشد
نسبت بحر و اگر بعض ترکه منقسم شده باشد و بعض دیگر باقی که در بین مملوک آزاد شود پس از جمیع
وارث خواهد شد یا از باقی یا بالمره وارث نخواهد بود مسئله احتمالی است و اظهر [illegible] فاقوال العلماء
فی الارشاد و احتمال اول است بدلیل عموم ارث قبل القسمة و بنا بر قسمت جمیع از آن [illegible] محل تامل است
زیرا که حمل عدم قسمت بر انتفاء قسمت مجموع من حیث المجموع خالی از بعد نیست آنچه ازین عبارت ذهن
سبقت میکند انتفاء قسمت راست نسبت اشیاء ببعض دون بعض چنین متبادر از قوله علیه السلام
ان اعتق بعد ما قسم فلا ارث قسمت جمیع است پس اگر بنای حکم بر معنی متبادر هر دو فقره گذاشته شود
صورت تقسیم بعض دون بعض از هر دو نص خارج خواهد بود و حصر کلی از دو فقره از ظاهر الفاظ تا
بد ظاهر او خالی از [illegible] نیست و اصل در مملوک عدم ارث است لکن مفاد لعدما قسم فلا ارث
ارث نیست فی الجملة الا فی قوة قولنا ان اعتق قبل ان یقسم الجمیع فله المیراث پس متوانند شد که در صورت
انتفاء قسمت اساسا تمام نصیب وارث شود و در صورت تحقق قسمت فی البعض دون البعض حکم [illegible] فی الباب

و عدم الارث فی الاخبار [illegible] و مؤید آنست دران حکم ندارد وجه و تسمیت عدم ان ظاهر النص
فقال لان الحمل علی ما ذکره السید طاب ثراه بقرینة التقابل حتی یکون مع نفی الاثبات احدا
لا یخلو من [illegible] و اگر برای میت ارث غیر امام [illegible] مملوک باشد چه مسکینه [illegible] او را [illegible]
یعنی بخرند مملوک را از آقا او و اگر چه بجبر باشد بعد آن آزاد کرده شود تا که بقیه مال را [illegible]
دران ارث [illegible] نص [illegible] میت [illegible] اگر چه تخصیص بصورت انحصار وارث در مملوک ندارد
لکن اولی آنست مخصص نیست و ظاهر اکثر اخبار آنست که آزاد او [illegible] است بر آزاد [illegible]
خود بخود آزاد شود پس محتاج باعتاق خواهد بود و تلفظ بصیغه لعل بحاکم شرع خواهد داشت چنانکه [illegible]
متعلق است و اگر حاکم شرع موجود نباشد پس [illegible] آزاد کردن او [illegible] خواهد بود و نسبت [illegible]
بحریت و منع از بیع آن [illegible] منع از [illegible] لا یجب تعجیل اعتاق عمومات الباب [illegible]
مکاتب مطلقه [illegible] چه کتابت بعض را ادا کرده باشد بقیه را از متروکات میت ادا و او را [illegible]
سازند اگر چه بجبر که [illegible] آزاد شده از میراث بالمره محروم خود و چنین [illegible] شرط است که [illegible]
حر موجود نباشد پس [illegible] هم نشود که ان جزو حر [illegible] وارث حر است [illegible]
انچه از میراث جزو حر باقی [illegible] بسبب [illegible] منزله [illegible] قال السید
علیه رحمة الله الصمد [illegible] اطلاق النص [illegible] و اگر متروکات میت [illegible]
[illegible] نیست که [illegible] و لازم نخواهد بود بلکه بعضی از علما دعوی اجماع [illegible] بیان کرده اند و این حکم
اصل [illegible] است [illegible] اصل [illegible] الدلیل [illegible] حاله [illegible] انا [illegible] که
[illegible] بعد [illegible] تا بعد عتق آزاد [illegible] التصریح [illegible] من [illegible]
و حکم شان [illegible] از ان بلکه بعضی از علما تصریح کرده اند [illegible] بقدر که ترکه وفا بان بکند
[illegible] لازم خواهد بود [illegible]
علیه الرحمه [illegible] نقل کرده [illegible]
[illegible] مسالک [illegible] تصریح کرده [illegible] افضل [illegible]

مطابقت باین حکایت ندارد و لهذا بعضی از علما آخر قول ثالث را قرار داده اند و قول مشهور
خالی از قوت نیست بعموم المیسور لایسقط بالمعسور تایید قول ثانی میکند لکن معارض است بعموم خبر
لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و از جمله فروع این مسئله است آنکه ممالیک متعدد از اقربای میت باشند
و نصیب بعضی از ترکه وفا بفک آن کند و نصیب بعض دیگر وفا نکند پس بنابر قول ثانی خریدن
هر دو واجب است و بنابر قول اول خریدن ثانی لازم نیست و در خریدن اول دو احتمال است یکی
آنست که فک او هم لازم نباشد بعلت آنکه ترکه از فک جمیع ورثه قاصر است و دوم آنکه
خریدن و آزاد کردن او لازم است از جهت عموم نص و فرق است در میان شراء آنکس که نصیب
او وفا به فک او کند و کسیکه حصه او وفا نکند چه فک بعض اجزای آن و بعض مستلزم ضرر
است بر مالک بحدوث عیب الشرکه فیه و از انجمله است آنکه ترکه بقیمت قریب مثل پسر وفا نکند و بقیمت بعید مثل برادر
وفا کند پس بنابر قول اول خریدن بعید لازم است نه قریب و بنابر قول ثانی بالعکس یعنی فک لازم
و بعض اجزائه مقدم است بر فک بعید بلکه بنابر قول اول محتمل است که شراء بعید لازم نباشد و ترکه
با امام عائد شود و شهید علیه الرحمه این احتمال را ضعیف دانسته هرگاه این را دانستی پس بدانکه وجوب
فک ابوین محل خلاف نیست و روایات کثیره در باب او وارد است و بسبب اجماع مرکب پدر هم
با او ملحق است با آنکه تصریح بحکم پدر نیز در بعض اخبار معتبره وارد است و ما عدا ابوین از ذوی الارث
نسبی در فک شان اختلاف واقع است و بعضی مثل ابن بابویه و سلار مطلقا فک را لازم ندانسته اند و بعضی
بر آنند که فک اولاد لازم است نه دیگر اقارب و جمعی بر آنند که فک اقربای نسبی مطلقا واجب
است و این قول خالی از قوت نیست و اما فک زوج و زوجه پس محقق علیه الرحمه در مختصر آن را ذکر
کرده و نقل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه در خبر صحیح آمده دلالت بر فک چه از پیش زوج او
خواهد بود لیکن [illegible] فی المفاتیح و شرحه با آنکه قائل بالفرق نیست و در کفایه در حکم زوج تامل نموده
منع الا دلیله و انصحیح [illegible] که جهت فک زوجه نیست و ترکه با امام منتقل خواهد شد
هرگاه فک زوج واجب باشد پس فک زوجه بطریق اولی متحقق خواهد بود الا بالاجماع کالاجماع و نقل جناب امام

علیه السلام احتمال تبرع وارث در توریث باقی مجاز است و محمول بر عطیه مبتدأ باشد با آنکه اصل عدم جواز اجازه وقت
بیع بی در خصوص بیع لیس فحول ثانی خالی از قوت نیست اگرچه احتیاط در صورت رضای همه اولی است و شک نیز
ست و از جمله موانع که در آن موانع تفقه نیست یکی لعان است و دیگری غیبت منقطعه و دیگری سقط حمل است و این
هم در ضمن مسائل سابقه گذشت و دیگری دین است و ذکر آن در این مقام اهم است لعموم البلوی و الحاجة بیان آنکه کسیکه
بمیرد و در ذمه او دینی مستغرق ترکه باشد پس علامه حلی علیه الرحمه در قواعد فرموده است که اقرب آنست که ترکه
بمجرد موت به ورثه منتقل نمیشود لکن آنها ممنوع اند از تصرف در آن چنانکه در رهن است تا وقتیکه ابرا و ادا کنند دین را
از آن بر آیند و خلاف این جز آن بعضی گفته اند که در صورت فوت مثل میت بر ملک او خواهد بود و بوارث
منتقل نخواهد شد و فایده این قول در صورتی ظاهر میشود که در مال نما و افزونی بهم رسد مثل آنکه گوسفندی باشد
که بار آورد یا حیوانی آبستن باشد که حامله شود پس بنابر قول اول نما از ورثه است که ادعا [illegible] ایشان
متعلق نمیشود بنابر قول ثانی و بر صحیح این نما مثل اصل آن متعلق خواهد شد اگر دین مستغرق ترکه
نباشد آنچه فاضل از دین باشد به ورثه منتقل خواهد شد و آنچه در مقابل دین است حکم مال میت خواهد بود و تمام که
مثل رهن خواهد بود و فاضل خراسانی علیه الرحمه در اصل مسئله استشکال نموده قول ثانی را اشهر دانسته در صورت عدم استغراق
در منع وارث از تصرف علی الاطلاق تا وارثی که در مقابل دین است توقف نموده و احتمال نهی داده و در اصل مسئله نظر فاضل
اول ظاهر است در صورت عدم استغراق ثانی فاقول الفاضل الخراسانی علیه الرحمه ظاهر این است متعلق بنفسه بوارث که بعد
بتمامه که میت وانهمه علیه باشد مشکوک و الاصل عدم چونکه در حرین تعلق بخصوص تمیز [illegible] که میت پس تصرف وارث
در آن تا هنگامی که بعد وفا دین باشد ممنوع نخواهد بود با آنکه وارث نمیرد و بعد شوهر او که مشغول الذمه باشد بمهر
زن طالب مهر شوند پس بعضی ایشان در ترکه شوهر بحسب سهام خود بایستی حصه خواهند گرفت و اولاد بعضی بمهر که از ترکه التصحیح کنند بعد از آن اشتمال
[illegible] از آن قطع نظر واحد سهام [illegible] که شوهر را در ترکه تصحیح قسمت کنند پس آنکه عاید شود بشوهر و از ترکه او [illegible]
[illegible] مسئله [illegible] رفع آن پس سهام [illegible] صحیح [illegible] که شوهر را [illegible] سهم [illegible]
[illegible] مسند [illegible] التصحیح [illegible] حجب [illegible]
حجب [illegible] التصحیح [illegible] حجب [illegible] اولاد

و اخوة و اجداد را و حجب نمایند اعمام و اخوال را و حجب نمایند ابناء ایشان اولاد را و کذا فی مراتب الولاء کما سلف
و همچنین حجب اقرب بهر مرتبه ابعد آن را از صنف آن پس اولاد و صلب اگرچه اناث باشند حاجب اولاد اولاد
اند و اولاد اولاد حاجب اولاد اولاد اولاد و هکذا و ابوین حاجب اینها نیستند الا علی قول الصدوق
ره و اخوة اعیانی حاجب اخوه علاتی اند و اخوه مطلقا حاجب اولاد اخوة و هکذا فی المراتب المتنازله و
اجداد قریب حاجب اجداد بعید اند و هکذا فی المراتب المتصاعده و همچنین است اعمام و اخوال الا ما استثنی
و همچنین محجوبیت بالکفر و الرق و القتل و امثال آن و تفصیل همه در مطاوی مباحث سابقه
گذشته است و اما حجب نقصان پس در سه صورت واقع میشود یکی آنکه اولاد میت حاجب زوج یا زوجه
میشوند از نصیب اعلی الی الادنی و دیگری حجب اولاد میت مادر را از فرض اعلای او که ثلث است بسوی
فرض ادنای او که سدس باشد اگرچه بسبب بعض صور چیزی زیاده از سدس باو عاید شود و دیگری
حجب اخوة میت مادر میت را از مازاد علی السدس اگرچه خود محجوب باشند بحجب حرمان لکن بشرط آن
شرائط مذکوره سابقا که بیان شد در باب حجب نقصان ست خاتمه در بیان مناسخات و مراد از آن
در این مقام آنست که شخصی بمیرد و ترکه او تقسیم نشده باشد بعد از آن بمیرد و دیگری از وراث او
پس حکم آن فرض متعلق میشود بتقسیم هر دو فریضه از یک اصل پس اگر وارث و استحقاق متحد باشد پس
تنزیل فریضه واحده خواهد بود و تصحیح آن جدید بخواهد شد و مراد از اتحاد وارث آنست که از میت ثانی
بغیر وارث میت اول نباشد و مراد از اتحاد استحقاق آنست که جهت موجبه استحقاق باید
در هر دو یکی باشد مثل بنوت و اخوت و زوجیت و مانند آن چنانکه مردی بمیرد و بگذارد چهار برادر و دو خواهر
که همه اینها عینی باشند یا اخیافی یا علاتی پس بمیرد یکی از برادران یا یکی از خواهران و بگذارد اینها را
سوای او [illegible] پس قسمت مال میان اینها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میشود اگر اینها
عینی [illegible] الا اخیافی باشند و هر که از اینها بمیرد [illegible] از اصل کل [illegible]
خواهد بود پس [illegible] اینها [illegible] است و اگر وارث مختلف باشند یا استحقاق
مثل آنکه مردی بمیرد و دو پسر بگذارد و یکی از این دو پسر بمیرد پسر خود را بگذارد [illegible]

استحقاق پسر و بنت آن بنوت است و وارث مختلف است زیرا که وارث اول پدر بوده و وارث
ثانی پسر آن پسر و اگر تعلیق باشد مثل آنکه پسر مردی بگذارد سه فرزند را بعد آنها یکی از آنها پسر
وغیر از برادران کسی نگذارد وارث او نباشد پس جهت استحقاق مختلف است زیرا که در فریضه اولی
جهت ارث بنوت است و در فریضه ثانیه اخوت و وارث متحد است و اگر جهت ارث و هر دو وارث
هر دو مختلف باشند مثل آنکه مردی پسر زنی و پسری و دختری از او ارث گذاشت بعد از آن پسر
و پسر و دختر را وارث گذارد زیرا که جهت استحقاق ضعیف در فرض اول زوجیت بود و در فرض ثانی
جهت استحقاق ولاد و بنوت است و وارث میت اول همه اولاد بودند و وارث میت ثانی اولاد
فقط پس اگر فریضه ثانیه از فریضه اولی درست آید پس آن فریضه واحد خواهد بود و آن در صورتیست که فریضه
ثانیه با نصیب میت ثانی از فریضه اولی متماثل باشد یا متداخل باشد مثلا فریضه در مثال اول شش است و چهار
سهم اصل فریضه اولی هشت بود و یک سهم از آن نصیب زوجه و هفت سهم از آن نصیب اولاد
و عدد سهام ایشان سه است پس هشت را در سه ضرب کردیم بیست و چهار شد و نصیب هر یک پسران سهم هم
ست و وارث او منحصر در پسر و دختر و سهام ایشان مماثل نصیب است این فریضه سابقه کافی خواهد بود
و تقسیم بسهولت بانجام خواهد رسید و اگر نصیب میت ثانی با سهام ورثه او متماثل نباشد و نه متداخل
و در آن پس لا محاله منکسر خواهد شد بر ورثه او … سهام فریضه او بنسبت ورثه او استقلالا تصحیح
خواهیم کرد و سهام ورثه او را مشخص ساخته این فریضه را با نصیب آن میت از فریضه اولی نسبت خواهیم داد
که موافق است یا مباین پس اگر مباین باشد فریضه ثانیه را در فریضه اولی ضرب خواهیم کرد و اگر توافق
داشته باشند … فریضه ثانیه را در اصل فریضه اولی ضرب خواهیم کرد و اگر نصیب ثانی از فریضه اولی
که درست است در فریضه ثانیه متداخل باشد حکم توافق یا عینی الاعم جاری خواهد شد مثل آنکه شخصی پسر و دختر
و با دو پسر را بگذارد و بعد از آن یک پسر بمیرد و بگذارد دو پسر و دو دختر را که در صورت فریضه اولی از شش نصف
پس جمله آن چهار منکسر شود بر ورثه او که فریضه آنها نیز شش است و نصیب میت در فریضه ثانیه توافق بمعنی
الاعم است یعنی نصف از آنکه سه است در فریضه اولی که شش است ضرب کنیم بحد تصحیح ازان

برای پدر و مادر میت اول بالسویه چهار چهار سهم از آن پدر و پسر و دو دو سهم پدر و دو دختر میت ثانی
خواهد رسید بر فریضه اولی سهام ورثه طبقه اولی از آن خطها خواهند گشت و بعد خطوطها از رد
فریضه در تقسیم سهام خواهند بود حصه میت ثانیه از فریضه خواهند گرفت و ورثه او قسمت خواهند کرد
و هکذا فی الدرجة المتاخرة من الاموات المتکثرة و هر کس که از جمله ورثه ها مرده است گرد اگر ناس احیا کشیده باشد احیا متمیز

میت زید المسئله ۶ ۱۸		
اب زید ۱/۲	ام زینب ۱/۳	ابن عمر ۲/۱۲

میت ابن عمر المسئله ۶ توافق بالنصف مافی الید ۴ ۱۲			
ابن بکر ۴	ابن خالد ۴	بنت هند ۲	بنت زبید ۲

الاحیا ۱۸					
زید	زینب ۳	بکر ۴	خالد ۴	هند ۲	زبید ۲

و مثل آنکه زید پدر و مادر و دو پسر و دختر وزوج را گذارد بعد از آن زوج بمیرد و یک پسر و دختر از بطن
زوجه متوفاة پس فریضه اولی شش منضرب مخرج نصف و ثلث سدس و بسبب انکسار آخر بدرآید اصل فریضه
در عدد رؤس شان که دو است ضرب میکنند و از آن تقسیم صحیح میشود و نصیب زوج از آن شش سه است
او چهار است در میان نصیب و فریضه توافق بالنصف است و خمس فریضه را که دو است در فریضه اولی
که دوازده است ضرب کردیم بیست و چهار شد و از آن تقسیم صحیح میشود و همچنین قدر که طبقات باشد و بدین ضابطه
فریضه ثالثه و رابعه را نیز اعداد درست کرده نصیب میت ثانی و ثالث و رابع که درست نسبت او حرده
در صورت توافق و خود فریضه را در صورت تباین در فریضه اولی ضرب نموده حاصل قسمت کنند و طریقه
تصحیح فرائض در مقدمات بتفصیل گذشت فلا حاجة الی اعادته تتمه بدانکه از ملحقات تمام ست اینکه
کسی وصیت کند که سخطی اصلی از مثل حصه بعض ورثه بدهند پس در وصیت استخراج این مسئله محتاج است
خواهد بود مثلا کسی وصیت کند که بدر القدر نصیب پسرم بزید دادند و موصی بمیرد و یک پسر
و یک دختر پس اصل فریضه با قطع نظر از وصیت البته چهار است در رعایت وصیت و احتیاج است اینکه

نقصان حصه موصی له رسد می بهمه ورثه عاید گردد و دیگر آنکه نقصان آن بغیر موصی له رسد شود

و اول اصح است و بنابر آن تصحیح فریضه از سی و هشت خواهد شد اگر همه ورثه اجازت دهند و الا

از سی و شش طریقه تصحیح آن است که اولا با قطع نظر از وصیت تصحیح فریضه نمایند و بعد آن بعدد سهام

مثله سهام هر یک بر فریضه بیفزایند که بمقدار مجموع آن فریضه وصیت خواهد بود و نقصان بر جمیع ورثه

عاید خواهد گردید کما فی العول عند العامة مثلا در مثال مفروض اصل فریضه از شش است و چهار است

و نصیب پسران چهار پس ایشان را مثل هر چهار سهم است بر اصل می افزایند سی و هشت سهم می شود

و چونکه چهار از ثلث سی و هشت بیشتر است پس لا محاله اجازت ورثه در کار خواهد بود پس اگر همه اجازت

دهند همین فریضه کافی خواهد بود حاجت باعمال دیگر نخواهد شد و اگر اجازت ندهند بلکه وصیت را رد کنند حکم

آن هم اشکالی ندارد چه درین صورت وصیت در غیر از ثلث نافذ نخواهد شد پس ایحال می باید که فریضه

از سه فرض کنند و یک حصه موصی له بدهند و دو حصه باقی اگر بر ورثه منکسر نشود فبها و الا نگرند که با

فریضه شان تباین دارد یا توافق بر تقدیر اول فریضه ایشان را در سه ضرب کنند و بر تقدیر توافق

وفق آن را در سه ضرب کنند و آنچه حاصل شود فریضه خواهد بود پس در مثال مذکور سی و شش سهم

تصحیح خواهد شد بر تقدیریکه بعض ورثه اجازت دهند و بعض امتناع نمایند زحمتی [illegible]

در تصحیح فریضه خواهد داد و آن چنانکه جمعی از علما [illegible] کرده اند آنست که اولا فریضه وصیت و

فریضه رد وصیت هر دو را تصحیح نمایند چنانکه اشاره بآن گذشت بعد آن بنگرند که نسبت میانه فریضه وصیت و

فریضه رد مباینت است یا توافق بالمعنی الاعم پس اگر متباین هستند یکی از ایشان را در فریضه دیگر

ضرب نمایند و اگر توافق باشند جزو وفقی یکی را در دیگری ضرب کنند پس آنچه حاصل ضرب باشد

فریضه مطلوبه خواهد بود که سهم مجیز و غیر مجیز را از آن تشخیص میتوان داد و طریقه تقسیم آنست که در صورت

تباین نصیب مجیز را از فریضه اجازت گرفته در مسئله رد و نصیب غیر مجیز را از مسئله رد در مسئله اجازت ضرب کنند و در صورت

توافق گرفته میشود و نصیب مجیز از مسئله اجازت ضرب کرده میشود در وفق مسئله رد

و ضرب کرده می شود نصیب غیر مجیز را در وفق آن از وفق مسئله یا در مسئله رد و حاصل ضرب را

بهر یک میت شد و موصی له را آنچه بعد دادن هر یکی از ورثه باقی ماند میرسد پس پنج سهم نزدیک بنت صار

پس ورثه شان اند کسر چونکه در فریضه اجازه وصیت با ربع است و فریضه رد وصیت بثلث است توافق به نصف است پس نصف را

در فریضه ثانی که شش است ضرب کرده شد هشتاد و چهار سهم حاصل شد و همین است

فریضه مطلوبه بکذا

مسئله الاجازه من ۲۸ ... ۲۸

المسئله

ابن	بنت	زوجه	موصی له
۱۴	۷	۳	۱۴

زید مسئلة الرد من ۳۶ توافق بالنصف ۱۸

المسئله

ابن	بنت	زوجه	موصی له
۱۴	۷	۳	۱۲
۲۵۲	۱۲۶	۵۴	[illegible]

پس ابن را که چهارده سهم از مسئله اجازه است از او در هژده که جزو سهم است ضرب کرده سهم

دویست و پنجاه و دو حاصل شد و بنت را که هفت سهم است از مسئله رسید بود در نصف اجازه که نوزده است ضرب کرده

یکصد و سه حاصل شد و زوجه را سه سهم از مسئله رسید بود در نصف مسئله اجازه ضرب یافتیم پنجاه و

حاصل شد و مجموع این سهام چهار صد چهل و دو است پس از فریضه مطلوبه و صد و ... باقی ماند و آن حصه

موصی له خواهد بود و آن از ثلث و نصف ... بیست نصف چهار ده ازیست و آن

از حصه پسر نسبت اجازه پیدا و حاصل شده ... از سوانح وقت است و لعله اختصر تست کولا

فریضه اجازه چنانکه ثلث درست سازند و بعد آن ببینند که نصیب موصی له از ثلث می فزاید اگر کسر

یا ثلث باشد پس حاجت باستخراج فریضه دیگر نه اند اگر زائد از ثلث باشد پس اگر فریضه

مخرج ثلث نیز باشد و ثلث صحیح شده باشد بنهاده الا آن فریضه را در ضرب کنند و بعد آن

معلوم کنند که زیاد نصیب ثلث بچه مقدار است و هر کاه آنرا مشخص کنند بکنند که زائد با اصل فریضه

از سهام موصی له چه نسبت دارد اگر نسبت تباین داشته باشد فریضه اصل را در فریضه اجازه ضرب کنند

نسبت توافق ... الا هم داشته باشد جزو وفق فریضه اصل را در فریضه اجازه یا بالعکس ضرب نمایند پس

حاصل شود فریضه مطلوبه خواهد بود و کیفیت تقسیم آن ها بنت که آنچه از فریضه اصحاب هر کسی رسید باشند آنرا
مضروب فی اصل الفریضة او وفقها بهر احد از ورثه و موصی له استخراج میکنند و بعد آن بقدر ثلث موصی له
بدون اجازت میدهند و آنچه زائد است بر ثلث آنرا بر اصل فریضه قسمت میکنند و خارج قسمت سهام هر واحد
قرار داده بحسب تقسیم اصل فریضه سهام ورثه قرار میدهند و بر نصیب شان می افزایند مگر که آنچه برای او زین
قسمت بر آمده ثلث مال که موصی له داده اند می افزایند و تتمیم العمل هکذا

زوجة ... ٣٢ اضعفنا الثلث بمثل سهم الابن ... احصل ... ضربناه فی ٣ صار ... ضربناه فی ... حصل ... ٩٨

موصی له بمثل سهم الابن	بنت	ابن	زوجه
	٧	١٤	٣
	٢١	٤٢	٩

تفریق ثلث ... ٣٨
باقی اصل فریضه ٤٢
... بالربع
حاصل ضرب الفریضة الثانیة فی
الوفق المذکور ٦٩٤

موصی له	مجیز	غیر مجیز	غیر مجیز
٢٥٢	٢٥٢	١٢٦	٢٥٢
تفریق ثلث نافذ			

جمع العددین — اضعف الی سهم الموصی — جمع العددین

له بقی ما کان ... ٣ ... ٢٥٢ ... ٧ ٥

تفریق ... الغیر المجیزین

اضعف ... الثلث اعنی ٢٢٨ ... سهم المجیز

... و از قواعد مقام معرفت سهام ورثه از ترکه یعنی شناختن مقدار حصه هر وارث از ترکه چه لازم نیست که
عدد مال متروک مطابق سهام فریضه باشد بلکه اکثر نیست که اند یا ناقص تشقیه و جمعا متعلق میکند و ... میراث از ترکه
... انکه محقق ... علامه ... آن ذکر کرده اند اول انکه نسبت میدهند سهام هر وارث
... فریضه و هر نسبتی که مشخص شود همان نسبت از ترکه باو میدهند مثل انکه فریضه زوج و ابوین از شش سهم تصحیح شود
... آن برای شوهر از آن نصف فریضه است پس شوهر نصف ترکه را میگیرد هر قدر که باشد از برای مادر ...
... ثلث فریضه است پس او ثلث ترکه را میگیرد و همچنین ... باقی است که آن یک سهم ... سدس
فریضه است پس او سدس ترکه را میگیرد و مخفی نماند که ... بود ... الغرض ... از تطویل لاطائل ... سهام

مفروضه یعنی سهام از شناختن نسبت ایشان اینکه تقسیم بر وارث میشود چگاه سهام که برای ایشان حساب تا شناخته شود لیکن

لکن لازم نیست که سهام ایشان نسبت بر فریضه کسر منطق تا شد پس تقدیر کلیه منطق باشد انصبا حصه اصح سهم در تقدیر یکم سهم تا

نسبت نسبت بطرز کسر سهمی تقلیلا للسهام خیال افاده نسبت اگر خوسته باشد کسر صحیح از برکه نشد اما صحیح آن سهام

شود طریق دیگر آنکه ترکه را بر فریضه قسمت کنند پس خارج قسمت را در عدد سهام هر وارث ضرب کنند آنچه حاصل خواهد شد

نصیب آن وارث خواهد بود از ترکه مثلا اگر ترکه بیست و چهار درهم است و فریضه از شش سهم چنانکه گذشت پس چون ترکه را بر

شش قسمت کنند خارج قسمت چهار خواهد بود پس این خارج قسمت را در سه سهم زوج ضرب کردیم دوازده

درهم حاصل شد پس همین مقدار است نصیب زوج از ترکه و بر همین قیاس میکنیم در احد که نصیب بیست از فریضه چهار تا حاصل شود

و همان نصیب او ست از ترکه و همین قیاس میکنیم در دو که نصیب یا در بیست هشت تا حاصل خواهد شد آن نصیب او ست از

ترکه طریق دیگر آنکه ترکه اگر عدد صحیح باشد ضرب میکنیم از آن در نصیب هر وارث از فریضه پس آنچه حاصل شود قسمت میکنیم از

فریضه پس آنچه خارج شود همان نصیب آن وارث خواهد بود مثالش آنکه وارث یک زوجه است و یک پدر و ترکه

درهم پس فریضه از دوازده خواهد بود و سهام زوجه از آن سه تا ضرب میکنیم این سه را در بیست شود تا قسمت میکنیم از آن

دوازده خارج قسمت پنج سهم است پس نصیب زوجه از ترکه پنج درهم خواهد بود و از برای پدر چهار سهم هست از فریضه ضرب میکنیم

آن را در بیست هشتاد میشود قسمت میکنیم از آن بر دوازده شش صحیح و ثلث خارج میشود پس از برای پدر از ترکه شش درهم

و ثلث خواهد بود و از برای اید را از فریضه پنج سهم است ضرب کردیم آن را در بیست

صد شد پس همین سهم را از ترکه خواهد بود اگر در ترکه صحاح و کسری بود تا شد پس تمام ترکه را

از جنس آن کسر بسط کنند یعنی آنچه صحیح است بر مخرج کسر ضرب کنند بعد از آن کسر را بر حاصل ضرب افزایند و کل

مجموع عمل را از تصحیح که گذشت پس آنچه مجتمع شود هر وارث را قسمت کنند از مخرج کسر پس اگر ترکه سمت خیار

دینار باشد به نصف بسط کنند پس چهل و یک است از آن قرار دهند و عمل میکنند پس هر کس را بر آنچه خارج میشود هر وارث

از این عدد و مبسوط قسمت کنند از آن خارج قسمت نصیب آن وارث میباشد اجناس چه اگر کسر ثلث باشد بر ثلث

بنمایند و همچنین تا عشر و اگر کسر غیر کسور عشر باشد اجتماع این کسر مضاف یا کسور معطوفه تواند شد مثل این

جزء تواند شد و الاکثر کسر اصم عدد و بعد تحصیل مخرج آن مثل کسور منطقه خواهد بود